



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir



خلافت و انتخاب

در بوتۂ نقد

احمد نعیمی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

خلافت و انتخاب در بوته نقد

نویسنده:

احمد نمایی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	خلافت و انتخاب در بوته نقد
۶	مشخصات کتاب
۶	اشاره
۱۰	فهرست مطالب
۱۲	پیشگفتار
۱۶	شعری از فردوسی
۱۹	شعری از مولانا عبدالرحمن جامی
۲۱	شرح کوتاهی از زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله
۳۵	جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله
۶۵	خلافت ابوبکر بن ابی قحافه
۹۳	خلافت عثمان
۹۷	خلافت علی بن ابی طالب
۱۱۱	فضیلت های صحابه
۱۲۷	افسانه تحریف قرآن
۱۳۳	خاتمه
۱۳۷	کتابنامه
۱۴۳	نمایه آیات
۱۴۷	نمایه اعلام
۱۷۵	درباره مرکز

عنوان و نام پدیدآور : خلافت و انتخاب در بوته نقد/ نوشته احمد نمایی.

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی، 1386.

مشخصات ظاهری : 148 ص.

شابک : 11000 ریال 978-964-971-191-1 :

وضعیت فهرست نویسی : فایا

یادداشت : نمایه.

یادداشت : کتابنامه: ص. [131] - 135؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع : علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، 23 قبل از هجرت - 40ق -- اثبات خلافت

موضوع : خلافت

موضوع : امامت

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : خلفای راشدین

شناسه افزوده : بنیاد پژوهش های اسلامی

رده بندی کنگره : 1386 8خ85/نBP223/5

رده بندی دیویی : 297/452

شماره کتابشناسی ملی : 1118929

ص: 1

اشاره

خلافت و انتخاب

در بوته نقد

نوشته

احمد نمایی

ص: 4

فهرست مطالب

پیشگفتار *** 7

شعری از فردوسی *** 11

شعری از مولانا عبدالرحمن جامی *** 13

شرح کوتاهی از زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله *** 15

جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله *** 29

خلافت ابوبکر بن ابی قحافه *** 59

خلافت عثمان *** 87

خلافت علی بن ابی طالب *** 91

فضیلت های صحابه *** 105

افسانه تحریف قرآن *** 121

خاتمه *** 127

کتابنامه *** 131

نمایه آیات *** 137

نمایه اعلام *** 139

ص: 5

شکر و سپاس خدای یکتا و بی همتایی که بر مؤنان منت گذاشت و رسولی از خود آنان در میانشان برانگیخت و درود و سلام بر رسول او که با مردم خوشخوی بود و با بهترین روش با آنان مناظره می کرد و درود و سلام بر خاندان شایسته او که خداوند آنان را از هر عیب و آلاشی پاک و منزّه گردانید و مزد رسالت پیامبر خود را دوستی در حق آنان قرار داد و بر اصحاب او که در لحظه های سخت او را یاری کردند و عزّت و حرمت او را نگاه داشتند و در حقیقت آنان رستگاران عالم اند.

چندی پیش کتابی منتشر شد به نام خلافت و انتخاب،⁽¹⁾ که برای «مخلصینی که در جستجوی حقیقت و آرمانهای اصیل اسلامی زحمت کشیده اند و روحانیان، دانشمندان، پژوهشگران، دانشجویان و جوانانی که درباره تشخیص هویت و شناخت مقام و منزلت رفیع

ص: 7

1- سلیمی، عبدالرحمن، خلافت و انتخاب، عقیده اهل سنت پیرامون خلافت، چاپ دقت، ناشر مؤف، چاپ دوم، مشهد، 1384 = خلافت و انتخاب.

صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله به اقوال، نوشته های تاریخ نگاران، ملحدان، مستشرقان اعتماد نکرده، گرفتار دام تزویر و شکار وساوس مزورانه و پلید آنها نشده اند» نوشته شده بود. از جنبه شعاری این سخن که بگذریم نویسنده کتاب و هر پژوهشگری که بخواهد به حقایق درباره گذشتگان دست یابد لازم است به سخن تاریخ نگاران، محدثان، مفسران، ملحدان، مستشرقان، موافقان و مخالفان گوش فرادهد و بهترین آن را پیروی کند.

سنيان و شيعيان در دفاع از عقايد خود کتاب های بیشماری نوشته اند و هر یک در ردّ دیگری داد سخن داده اند. در این جا قصد ما آن نیست که همه دلایل محکم و مفصّلی را که شيعيان در تأیید عقايد خود و ردّ ادعاهای مخالفان نوشته اند بازگو کنیم؛ بلکه هدف آن است که در حد نوشته های کتاب مورد بحث برای «مخلصینی که در جستجوی حقیقت و آرمان های اصیل اسلامی» هستند مطلب را روشن کنیم و در این سال اتحاد ملی و انسجام اسلامی دل ها را به هم نزدیک سازیم که ما همه پرستندگان یک خدا و پذیرندگان یک دین و مؤنان به یک رسول و قاریان یک قرآن و نمازگزاران به سوی یک قبله ایم و اختلاف در انتخاب روش نباید موجب برهم خوردن اتحاد ملی و انسجام اسلامی ما شود.

البته این وحدت و انسجام مانع آشنایی با حقایق درباره دین و شناخت اصول و سنت های اسلامی نیست. از این رو به رفع شبهه های این برادر عزیز می پردازیم.

پیش از پرداختن به اصل مطلب لازم است شرح کوتاهی از زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله گفته شود؛ چون شناخت جانشین پیامبر صلی الله علیه و آله بدون آگاهی از تاریخ زندگانی خود آن حضرت دشوار است.

شرح زندگانی حضرت محمد صلی الله علیه و آله از تاریخ تحلیلی اسلام⁽¹⁾ به اختصار نقل شده است. در این «شرح کوتاه» آن چه مورد قبول همگان است بدون ذکر مأخذ و آن چه مورد اختلاف است با ذکر سند آمده است.

چون کتاب خلافت و انتخاب با قطعه شعری از فردوسی و اقبال لاهوری شروع شده بود ما نیز شعری از فردوسی، از جایی که نویسنده آن را رها کرده بود، آوردیم؛ به علاوه قطعه شعری از مولانا عبدالرحمن جامی، شاعر هم نام، هم دین، و هم شهری نویسنده کتاب. امید است جویندگان حقیقت و پژوهشگران مقام و منزلت رفیع صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله این نوشته را، بدون پیشداوری، بخوانند و در انتخاب راه درست تصمیم بگیرند.

احمد نمایی

مشهد 13 رجب 1428

برابر ششم مرداد ماه 1386

ص: 9

1- شهیدی، سید جعفر، تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ هشتم، تهران، 1367.

شعری از فردوسی

منم بنده اهل بیت نبی

ستاینده خاک پای وصی

حکیم این جهان را چو دریا نهاد

برانگیخته موج از او تند باد

چو هفتاد کشتی بر و ساخته

همه بادبانها بر افراخته

یکی پهن کشتی بسان عروس

بیاراسته همچو چشم خروس

محمد بدو اندرون با علی

همان اهل بیت نبی و ولی

خردمند کز دور دریا بدید

کرانه نه پیدا و بن ناپدید

بدانست کو موج خواهد زدن

کس از غرق بیرون نخواهد شدن

بدل گفت اگر با نبی و وصی
شوم غرقه دارم دو یار وفی
همانا که باشد مرا دستگیر
خداوند تاج و لوا و سریر
خداوند جوی می و انگبین
همان چشمه شیر و ماء معین
اگر چشم داری بدیگر سرای
بنزد نبی و علی گیر جای
گرت زین بد آید گناه منست
چنین است و این دین و راه منست
برین زادم و هم برین بگذرم
چنان دان که خاک پی حیدرم
دلت گر براه خطا مایلست
ترا دشمن اندر جهان خود دلست
نباشد جز از بی پدر دشمنش
که یزدان باتش بسوزد تش
هر آنکس که در جانش بغض علیست
از وزارت در جهان زار کیست
نگر تانداری بیازی جهان
نه برگردی از نیک پی همرهان(1)

1- شاهنامه فردوسی، متن انتقادی، تحت نظری.ا. برتلس، انستیتوی ملل آسیا، مسکو، 1963، ج 1، ص 19 و بعد.

شعری از مولانا عبدالرحمن جامی

دوستدار رسول و آل ویم

دشمن خصم بد خصال ویم

جوهر من ز کان ایشان است

رخت من از دکان ایشان است

همچو سلمان شدم ز اهل البیت

گشت روشن چراغ من زان زیت

مست عشقند عاشقان دائم

لا یخافون لومه اللائم (1)

چون بود عشق صادقان در سمکی زکید منافقان ترسم

این نه رفض است محض ایمان استرسم معروف اهل عرفان است

ص: 13

1- اشاره است به «وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ» مائده (5: 54) (و از سرزنش هیچ ملامتگری نمی ترسند).

رفض اگر هست حبّ آل نبی

رفض فرض است بر ذکی و غبی

شافعی آن که سنت نبوی

ز اجتهاد قویم اوست قوی

به زبان فصیح و لفظ متین

گفت در طیّ شعر سحر آیین

گر بود رفض حبّ آل رسول

یا تولا به خاندان بتول

کو گوا باش آدمی و پری

که شدم من زغیر رفض بری

کیش من رفض و دین من رفض است

رفع من رفض و مابقی خفص است(1)

ص: 14

1- جامی، نورالدین عبدالرحمن بن احمد، مثنوی هفت اورنگ، تصحیح و تحقیق جابلقا دادعلیشاه و دیگران دفتر نشر میراث مکتوب، آینه میراث، تهران، 1378، ج 1، ص 209 و بعد.

شرح کوتاهی از زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در عام الفیل متولد شد. پدرش عبدالله پیش از تولد فرزندش یا چند ماهی پس از تولد او درگذشت. حضرت محمد در شش سالگی مادرش را از دست داد و نیای او عبدالمطلب سرپرستی او را به عهده گرفت. محمد صلی الله علیه و آله هشت ساله بود که نیای او درگذشت. در این زمان عمویش ابوطالب او را زیر سایه حمایت خود قرار داد. از اوان کودکی آثار بزرگی در سیمای محمد پدیدار بود. هرگز بت نپرستید و پیوسته امانتدار و درستکار و مورد احترام مردم بود. محمد صلی الله علیه و آله در سن بیست و پنج سالگی از طرف خدیجه به سفر بازرگانی به شام رفت. امانتداری و دیگر نشانه های عظمت که در این سفر از محمد آشکار شد موجب ازدواج او با خدیجه گردید. حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیش از رسیدن به درجه نبوت در انجام کارهایی بزرگ چون حلف الفضول و نصب حجر الاسود شرکت داشت.

پیامبر در سال های نزدیک به بعثت از مردم کناره می گرفت و به پرستش خدای یکتا می پرداخت. سالی یک ماه در غار حرا، منزوی می شد و عبادت خدا می کرد. در یکی از همین سال های گوشه گیری

در حراء بود که جبرئیل نزد او آمد و گفت: «اقْرَأْ بِأَصْحَابِ سَمِ رَّبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»

(علق (96): 1) «بخوان به نام پروردگارت که آفرید.» و در این هنگام رسول خدا چهل ساله بود. پس از نزول آیه های آغازین سوره علق، که تا آن زمان برای او بی سابقه بود، پیامبر به خانه خود بازگشت. علی بن ابی طالب که از کودکی با حضرت محمد و در خانه او می زیست (1) و خدیجه همسر گرامی رسول خدا اولین کسانی بودند که به محمد صلی الله علیه و آله ایمان آوردند و پس از آن دوزید بن حارثه بنده آزاد شده رسول خدا اسلام آورد و پس از علی با پیامبر نماز خواند. (2)

چون سه سال از بعثت پیامبر گذشت خدای متعال آیه انذار را نازل کرد «وَ أَذِّنْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنَّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ» (شعراء (26): 214 - 216) «و خویشان نزدیکت را هشدار ده. و برای مؤمنانی که تو را پیروی کرده اند بال خود را فرو گستر. و اگر تو را نافرمانی کردند، بگو: من از آنچه می کنید بیزارم.» علی بن ابی طالب می گوید: قوم خاموش ماندند و من که از همه خردسال تر بودم گفتم:

ص: 16

-
- 1- نهج البلاغه، تحقیق شیخ محمد عبده، المطبعة الرحمانیه، مصر، بی تا، ج 1، در بخشی از «خطبه قاصعه» ص 395، آن جا که می فرماید: «من همواره با پیامبر بودم چونان فرزند که همواره با مادر است»، ص 417؛ نیز ر.ک: پس از این، ص 73 و بعد.
 - 2- ابن هشام، السیره النبویه، تحقیق مصطفی السقا، ابراهیم الایاری، عبدالحفیظ شلبی، مطبعه مصطفی البابی الحلبی و اولاده، بمصر، 1936 / 1355، چاپ افست، حاج محمد باقر کتابچی حقیقت، تبریز، بی تا = سیره ابن هشام، ج 1، ص 262 - 264.

«ای پیامبر خدا من پشتیبان تو خواهم بود.» و رسول خدا گردن مرا بگرفت و گفت: «این برادر و وصی و جانشین من است، مطیع وی باشید.»⁽¹⁾

شمار مسلمانان روزافزون بود و نگرانی بزرگان قریش بیشتر می شد. آنان نزد ابوطالب آمدند و از وی خواستند برادر زاده اش را از دعوتی که آغاز کرده است باز دارد؛ روزی از وی خواستند محمد صلی الله علیه و آله را به آنان بسپارد تا او را بکشند. ابوطالب مؤن قریش، که چون مؤن آل فرعون ایمان خود را پنهان می داشت، در برابر اصرار دشمنان پایداری کرد و دست از یاری برادرزاده خود برنداشت.⁽²⁾

سه سال پیش از هجرت رسول خدا ابوطالب حامی و یاور پیامبر درگذشت. با مردن ابوطالب ریاست بنی هاشم به ابولهب رسید. او از دشمنان سرسخت پیامبر بود و از آن پس محمد کسی را نداشت که در برابر آزار قریش از او حمایت کند. خدیجه همسر پیامبر که در تمام دوران سختی یار و غم خوار رسول خدا بود نیز در همان سال درگذشت.

در زمانی که قریش با کوشش بسیار مردم را از گرویدن به دین اسلام باز می داشتند و از آزار نومسلمانان دریغ نداشتند مردمی از یثرب در موسم حج به مکه می آمدند و حضرت محمد صلی الله علیه و آله رسالت

ص: 17

1- طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، «تاریخ الرسل و الملوک»، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، چاپ پنجم، تهران، 1375 = تاریخ طبری، ج 3، ص 866.

2- سیره ابن هشام، ج 1، ص 282 - 286.

خود را به آنان ابلاغ می کرد. نمایندگان از مردم یثرب با پیامبر بیعت کردند که با دشمن او دشمن و با دوست او دوست باشند و با هر که به جنگ او بر خیزد بجنگند. سران قریش احساس خطر کردند و درصدد کشتن رسول خدا بر آمدند، اما کشتن او کار آسانی نبود، چون بنی هاشم به خونخواهی او بر می خاستند. سرانجام به این نتیجه رسیدند که از هر قبیله ای جوانی آماده شود تا دسته جمعی بر سر محمد صلی الله علیه و آله بریزند و همه به یکباره شمشیرهای خود را بر او بزنند و او را بکشند. در این صورت بنی هاشم توان جنگ با تمام قبیله ها را نخواهند داشت و به گرفتن خون بها راضی خواهند شد.

در آن شب که قریش می خواستند چنین توطئه ای را عملی کنند، پیامبر به فرمان خدا از مکه خارج شد و علی را در بستر خویش خوابانید(1) و خود با ابی بکر بن ابی قحافه عازم یثرب شد. آن دو وارد غاری در نزدیکی مکه شدند که غار ثور نام داشت، چون وارد آن جا شدند به امر خداوند درختی بر در غار رویید؛ کبوتری وحشی در آن لانه گرفت؛ عنکبوتی بر دهانه غار تنید و پیامبر و یار او را از دید بینندگان پنهان داشت. صبحگاهان قریش به جستجوی محمد صلی الله علیه و آله برخاستند. مردی از بنی مدلج که در ردیابی مهارتی داشت رد پای رسول خدا را از منزلش گرفت و همچنان پیش رفت تا به غار رسید. جلو غار درختی دید و توقف کرد و گفت مرد مورد نظر شما از این جا تجاوز نکرده است. در این زمان ابوبکر در اندوه شد و پیامبر فرمود:

ص: 18

«لَا تَحْزَنَنَّ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا» (توبه (9): 40) «اندوه مدار که خدا با ماست» پس خدا آرامش خود را بر او فرستاد. (1) سه روز در غار ماندند و سپس روی به یثرب نهادند. پیامبر پس از آن که سیزده سال در مکه مردم را به دین خدا دعوت کرده بود اکنون وارد یثرب شد که از آن پس مدینه النبی یا مدینه نام گرفت.

چندی از توقف رسول خدا در مدینه نگذشته بود که پیمان نامه معروف مدینه که آن را «نخستین قانون اساسی» خوانده اند بین رسول خدا و سران قبایل و یهودیان مدینه به امضا رسید. پس از آن برای آن که دو دسته مهاجر و انصار را با هم متحد سازد میان آنان عقد برادری بست. آن گاه دست علی بن ابی طالب را گرفت و گفت این برادر من است. (2)

در دومین سال هجرت پیامبر به مدینه، جنگ بدر روی داد که به پیروزی قاطع مسلمانان انجامید، در این جنگ ابوجهل و هفتاد تن دیگر از سران قریش کشته شدند. علی بن ابی طالب بیست و دو نفر از دلاوران مکه که به شجاعت معروف بودند، از جمله ولید بن عتبّه بن ربیعّه و حنظله بن ابی سفیان را کشت و شجاعت حضرتش یکی از عوامل پیروزی اسلام بود. عثمان در این جنگ حضور نداشت و هیچ

ص: 19

-
- 1- طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سید محمد باقر موسوی، کانون انتشارات محمدی، تهران، 1362 = تفسیر المیزان، ج 18، ص 160 - 163، ذیل آیه 40 سوره توبه (9).
- 2- سیره ابن هشام، ج 2، ص 150.

ابوسفیان که نمی توانست شکست جنگ بدر را تحمل کند، با تلاش بسیار توانست قبیله های عرب را با هم متحد سازد و با لشکری حدود سه هزار مرد و دویست اسب و هزار شتر رو به مدینه نهاد و در کنار کوهی به نام احد در شمال مدینه توقف کرد. در این لشکرکشی شمار سپاهیان پیامبر بیش از هزار نفر نبود. پیش از شروع جنگ عبدالله بن اُبیّ با سیصد تن از مردم خود به مدینه بازگشت. با جدا شدن او تنها هفتصد نفر در سپاه اسلام باقی ماندند که اسب و شتر نداشتند. هنگام صف آرایی، پیامبر به عبدالله بن جبیر، سر دسته تیراندازان گفت مواظب باش دشمن از پشت سر به ما حمله نکند. جنگ به سود ما باشد یا به زیان ما تو نباید از جای خود تکان بخوری. در حمله نخست پیروزی با مسلمانان بود و توانستند دشمن را عقب برانند. اما تیراندازان به محض عقب نشینی دشمن جایگاه خود را ترک گفتند. سواره نظام دشمن به سرکردگی خالد بن ولید به سپاه اسلام حمله کرد و مسلمانان را شکست داد. در این جنگ حمزه عموی پیامبر به شهادت رسید و هند دختر عتبه بن ربیع و مادر معاویه، حمزه را مثله کرد. جگرش را به دندان گرفت و بینی اش را برید. این مصیبت بر رسول خدا بسیار گران آمد. پیامبر که پیشانی و دندان او شکسته بود در گودالی افتاد که مشرکان سر راه مسلمانان

ص: 20

1- واقدی، محمد بن عمر، مغازی، «تاریخ جنگهای پیامبر صلی الله علیه و آله»، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران، 1361، ج 1، ص 110، 111 و 113.

کنده بودند. و دشمنان فریاد برآوردند که محمد کشته شد و مسلمانان پا به فرار نهادند. جز علی بن ابی طالب و طلحه و زبیر کسی با پیامبر نماند. یاران نزدیک پیامبر به کوه ها گریختند و به پشت سر خود هم نگاه نکردند و خداوند در ملامت فراریان می فرماید: «إِذْ تُصْعِدُونَ وَلَا تَلْوُونَ عَلَىٰ أَحَدٍ وَالرَّسُولُ يَدْعُوكُمْ فِي أُخْرَيْكُمْ» (آل عمران (3): 153)

«هنگامی که در حال گریز از کوه بالا می رفتید و به هیچ کس توجه نمی کردید و پیامبر شما را از پشت سرتان فرا می خواند.» (1) انس بن نَصْر فریاد کرد اگر محمد کشته شد خدای محمد زنده است. در این گیر و دار علی بن ابی طالب دست پیامبر را گرفت و او را از زمین برداشت و طلحه بن عبیدالله زیر بدن او رفت و او را بلند کرد تا مسلمانان ببینند پیامبر زنده است. علی در پیش روی پیامبر ایستاد و دشمنان را با شمشیر می راند یا می کشت. سرانجام گروهی از فراریان بازگشتند و گرد پیامبر را گرفتند. ابوسفیان پیروز شده بود اما جرئت حمله به مدینه را نکرد.

در سال پنجم هجرت با هماهنگی مشرکان خارجی و دشمنان و یهودیان داخلی جنگی سخت در مدینه در گرفت. ابوسفیان با سپاهی بین هفت تا ده هزار نفر که ششصد تن آنان سواره بودند رو به مدینه نهاد. چون این سپاه از قبیله های مختلف عرب تشکیل شده بود جنگ احزاب نام گرفت. در این جنگ گروهی از یهودیان بنی نضیر با قریش

ص: 21

1- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب «ابن واضح یعقوبی»، تاریخ یعقوبی، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، 1362، ج 1، ص 407.

و قبيله غطفان عليه پيامبر متحد شدند؛ يهوديان بنی قريظه که در اطراف مدینه سکونت داشتند با مردم مکه همدست شدند. در مقابل این لشکر انبوه پيامبر فقط سه هزار سپاهی داشت که به جز چند تن بقیه پیاده بودند. مردم مدینه این بار در داخل شهر به دفاع از خود پرداختند. شهر را از سه طرف نخلستان ها و ساختمان ها در بر گرفته بود. به پیشنهاد سلمان فارسی در بخش شمالی شهر خندق کندهند. پیش از آن که سپاه دشمن به شهر نزدیک شود خندق پایان یافته بود. سواران نمی توانستند از خندق بجهند و چون نزدیک می شدند تیراندازان به آنان مجال نمی دادند. عمرو بن عبدود تصمیم گرفت از خندق عبور کند. چون از آن گذشت هماورد طلبید. او از شجاعان نامدار عرب بود و کسی جز علی بن ابی طالب نتوانست به جنگ با او برخیزد. علی او را به هلاکت رساند. تدبیر حضرت محمد و تقدیر الهی به یاری مسلمانان آمد. بادی تند وزیدن گرفت و سرمای شديده کار را بر سپاهیان مکه دشوار کرد. ابوسفیان دستور بازگشت داد و مدینه پس از پانزده روز از محاصره دشمن رهایی یافت.

مکه در سال هشتم هجری گشوده شد. عباس عموی پيامبر ابوسفیان دشمن دیرین رسول خدا را پناه داد و او را به نزد رسول خدا برد. ابوسفیان که تیزی شمشیر را بر گردن خود حس می کرد شهادتین را بر زبان آورد و پيامبر او را بخشید. لشکر انبوه مسلمانان به آرامی وارد مکه شد. سعد بن عباد، چون به مکه درآمد گفت: امروز روز کشتار است؛ امروز روز درهم شکستن حرمت است. اما پيامبر

بی درنگ علی بن ابی طالب را فرستاد تا پرچم را از سعد بگیرد و فرمود امروز روز رحمت است. پیامبر وارد مسجد الحرام شد و طواف خانه خدا کرد و بت هایی را که در مسجد بود درهم شکست. او دو هفته در مکه ماند و کارها را سر و صورت داد. قریش که مدت بیست سال از هیچ آزاری نسبت به پیامبر و پیروان او کوتاهی نکرده بودند از کيفر می ترسیدند، اما رسول خدا فرمود: «هان چه زشت همسایگانی که شما بودید، بروید همه شما آزاد شدگانید.»⁽¹⁾

در سال نهم هجری به پیامبر خبر رسید که رومیان سپاهی انبوه در تبوک گردآورده اند و آماده اند به مسلمانان حمله کنند. تابستانی بس گرم و راهی بس طولانی در پیش بود. در این لشکرکشی پیامبر علی بن ابی طالب را به جانشینی خود در مدینه گذاشت. منافقان گفتند او دوست نداشت علی در این سفر همراه او باشد. علی بن ابی طالب شکایت به پیامبر برد و او فرمود: «یا علی! من ترا خلیفه خود کردم، که تو برای من همانند هارون برای موسی هستی جز آن که بعد از من پیامبری نیست.»⁽²⁾

در همان سال پس از جنگ تبوک که هنوز بعضی از مردم مکه مشرک بودند، سوره براءت بر پیامبر نازل شد. رسول خدا به ابوبکر گفت به مکه رود و در هنگام حج آن را بر مردم بخواند. جبرئیل بر پیامبر وارد شد و گفت: «این را کسی جز خودت یا مردی از خاندانت نمی رساند.» پس رسول خدا صلی الله علیه و آله علی بن ابی طالب را مأمور این کار

ص: 23

1- یعقوبی، ص 421.

2- سیره ابن هشام، ج 4، ص 163.

ساخت. علی بر شتر پیامبر که غضبنا نام داشت نشست و در راه به ابوبکر رسید. ابوبکر پرسید من امیرم یا مأمور؟ علی گفت تو مأموری و فرمان را از او گرفت و به حج رفت و آن گونه که پیامبر گفته بود پیام خدا و رسولش را به مردم رساند. (1)

رسول خدا در ذی قعدة سال دهم هجری به قصد حج عازم مکه شد. در این سفر بود که مناسک حج و احکام دین را به تمام به مردم آموخت. در این زمان علی بن ابی طالب به فرمان پیامبر به جنگ یمن رفته بود و پیش از احرام خود را به پیامبر رساند. لشکریانش پس از او رسیدند و علی دید آنان جامه هایی را که غنیمت جنگی بود پوشیده اند. دستور داد جامه ها را برکنند و به جای خود گذارند، سپاهیان از او به رسول خدا شکایت بردند. او فرمود: «ای مردم، از علی شکایت نکنید که او در کار خدا - یا در راه خدا - سخت گیر است.» (2)

در بازگشت به مدینه در منزل جُحفه - آن جا که راه مردم مصر، حجاز و عراق از یک دیگر جدا می شود - در موضعی به نام غدیر خم به رسول خدا وحی رسید: «يَا أَيُّهَا

الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِي مِمْكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» (مانده (5): (67) «ای پیامبر آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن، و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای. و خدا تو را از گزند مردم نگاه می دارد. آری خدا گروه کافران را هدایت

ص: 24

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 190؛ یعقوبی، ج 1، ص 441.

2- سیره ابن هشام، ج 4، ص 250؛ تاریخ طبری، ج 4، ص 1276.

نمی کند.» در این هنگام پیامبر رفتگان را بازگرداند و منتظر آیندگان شد و چون همه گرد آمدند پس از نماز ظهر بر منبری که از پالان شتر فراهم شده بود بالا رفت و در ضمن خطبه ای فرمود: همانا من در انتقال به سرای دیگر و رسیدن به کنار حوض بر شما سبقت خواهم گرفت. بیندیشید که پس از درگذشتن من با دو چیز گران بها که در میان شما می گذارم چگونه رفتار خواهید کرد. در این موقع یکی بانگ برآورد که ای رسول خدا آن دو چیز گران بها چیست؟ پیامبر فرمود: آن که بزرگ تر است کتاب خداست که یک طرف آن در دست خدا و طرف دیگر آن در دست شماست. آن را محکم بگیرید و از دست ندهید تا گمراه نشوید. و آن دیگر که کوچک تر است عترت من، اهل بیت من، می باشد و این دو هرگز از یک دیگر جدا نخواهند شد تا کنار حوض بر من وارد شوند. سپس دست علی بن ابی طالب را گرفت و او را بلند کرد تا به حدی که سفیدی زیر بغل هر دو نمایان شد. آن گاه فرمود: ای مردم آیا من سزاوارتر از مؤنان به خود آن ها نیستم؟ مردم گفتند بلی یا رسول الله. گفت آیا من از هر مؤنی به خود او سزاوارتر نیستم؟ گفتند بلی، سپس با اشاره به علی بن ابی طالب فرمود: پس هر کس من مولای اویم علی مولای اوست و این سخن را سه بار تکرار کرد: آن گاه دست به دعا گشود و گفت: خدایا دوست بدار آن که او را دوست دارد و دشمن بدار آن که او را دشمن دارد. یاری فرما یاران او را و خوار بگردان خوارکنندگان او را. هنوز جمعیت پراکنده نشده بود که جبرئیل رسید و این آیه را آورد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ

نِعْمَتِي» (مأئده (5): 3) «من امروز دین شما را برایتان کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم، و دین اسلام را برای شما پسندیدم.» پس از آن مردم به علی بن ابی طالب تبریک گفتند و از جمله ابوبکر و عمر به او گفتند: «آفرین بر تو ای پسر ابی طالب که صبح را به شب آوردی در حالی که مولای هر زن و مرد مؤن گشتی.»⁽¹⁾

پس از بازگشت از حج در حالی که قوت و شوکت اسلام روزافزون شده بود، تندرستی پیامبر به خطر افتاد. رسول خدا در واپسین روزهای عمر خود قلم و کاغذی خواست تا چیزی بنویسد که مردم پس از او گمراه نشوند؛ عمر گفت: «درد بر پیامبر غلبه کرده است. قرآن نزد شماست و کتاب خدا ما را کفایت می کند.» اهل خانه که در

ص: 26

1- این حدیث با موضوع واحد و عبارات متفاوت از 110 نفر از اصحاب رسول خدا، 84 نفر از تابعین، 360 نفر از علما و استادان و حفاظ با ذکر سند و نام کتاب نقل شده است. همچنین 26 نفر از علمای اهل سنت در این موضوع کتاب نوشته اند. یادآوری آن در روز شورا و سوگند دادن علی بن ابی طالب رقیبان خود را، یادآوری آن در ایام عثمان، یادآوری آن در کوفه در سال 35 و گواهی 24 تن از صحابه به شنیدن حدیث غدیر، یادآوری آن به طلحه در روز جمل و... تفسیرهای زیادی در ذیل دو آیه ای که ذکر شده و روایات و اشعار بسیاری درباره غدیر خم نقل شده است که بازگویی همه آن ها نیاز به کتاب یا کتاب هایی جداگانه دارد. علامه شیخ عبدالحسین امینی همه این مطالب را در کتاب الغدیر جمع آوری و به نقد و بررسی آن پرداخته است. ر.ک: امینی، عبدالحسین، الغدیر فی الکتاب و السنه، ترجمه محمد تقی واحدی، ترجمه الغدیر، انتشارات کتابخانه بزرگ اسلامی، تهران، بی تا، ج 1 و 2. نیز ر.ک: یعقوبی، ج 1، ص 508؛ میبیدی، ابوالفضل رشیدالدین، کشف الاسرار و عده الابرار فارسی، به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران، بی تا، ج 3، ص 181 و بعد.

نزد پیامبر بودند نزاع کردند. عده ای گفتند امر رسول خدا را اطاعت کنید و دسته ای جانب عمر را گرفتند؛ وقتی گفتگو بالا گرفت پیامبر فرمود برخیزید و از کنار من بروید. نزاع در نزد رسول خدا روا نیست. (1) به هر حال چندی نگذشت که رسول خدا به ملکوت اعلا پیوست و جهانی را به سوگ خود نشانند.

ص: 27

1- عبدالرزاق بن همام صنعانی، المصنف، دارالمکتب الاسلامی، بیروت، 1983/1403، ج 5، ص 438 - 439؛ ابن سعد، الطبقات الکبری، چاپ دوم، بیروت، 1418، ج 2، ص 187 و بعد؛ بخاری، صحیح، قاهره، 1351، ج 1، ص 36 - 37 «باب کتابه العلم»؛ همان، ج 4، ص 31 «باب جوائز الوفد»؛ همان، ج 4، ص 65 «باب اخراج الیهود من جزیره العرب»؛ همان، ج 5، ص 137 «باب مرض النبی و وفاته»؛ همان، ج 7، ص 9 «باب قول المریض قوموا عنی»؛ همان، ج 8، ص 161 «باب کراهیه الخلاف»؛ شهرستانی، عبدالکریم، الملل والنحل، ترجمه فارسی با عنوان توضیح الملل از مصطفی خالقداد هاشمی، به اهتمام سیدمحمدرضا جلالی نایینی، چاپ دوم، تهران، 1358، ج 1، ص 35 و بعد. نویسندگان خلافت و انتخاب، ص 63 - 69 هفت صفحه را به رد این حدیث اختصاص داده و از جمله نوشته است (ص 64 - 65) «این داستان خرافی متأسفانه در کتب احادیث اهل سنت راه یافته است. ولی هرگاه اندکی در آن ها تفکر شود واضح خواهد شد که عاری از حقیقت و فاقد واقعیت می باشد و به نظر می رسد که بعداً در ایام بروز فتنه ها و منازعات شعوب و فرقه های مذهبی که باطناً و در پس پرده استتار قیام کرده اند ساخته شده و توسط بعضی از مسلمین ساده لوح بی فکر، در کتب اهل سنت راه یافته است.» ما نفهمیدیم صنعانی، ابن سعد، بخاری و شهرستانی و بسیاری از محدثان و مورخان دیگر که این حدیث را نقل کرده اند از نظر نویسندگان «ساده لوح بی فکر» هستند یا از نظر اهل سنت. ما با وجود اختلاف نظر به همه بزرگانی که در راه جمع آوری و ضبط احادیث و اخبار پیامبر و اصحاب بزرگوارش کوشش کرده اند احترام می گذاریم و آنان را بزرگ می شماریم.

برای بعضی از مسلمانان مرگ پیامبر باور کردنی نبود. مردی به نام خدا برخاست؛ عربستان پراکنده و پریشان را که تا آن تاریخ روی آرامش و وحدت ندیده بود با هم متحد ساخت. حکومتی براساس دین پدید آورد و جنگ داخلی در آن سرزمین را از میان برد. پس چگونه ممکن است چنین مردی بمیرد. عمر در جمع مسلمانانی که پس از رحلت پیامبر بر در مسجد گرد آمده بودند گفت: «برخی از منافقان گمان کرده اند رسول خدا صلی الله علیه و آله مرده است. ولی به خدا سوگند او نمرده و مانند موسی بن عمران به نزد پروردگار خود رفته است و چهل روز از نظر مردم غایب خواهد بود و پس از آن باز خواهد گشت و باید دست و پای کسی را که خیال می کند رسول خدا مرده است، قطع کرد.»⁽¹⁾

اما پیامبر به عالم ملکوت رخت بر بسته بود و دیگر در بین مردم

ص: 29

نبود محمد صلی الله علیه و آله خاتم الانبیا بود و پس از او پیامبری نبود. پس رهبری امت اسلامی را چه کسی باید به عهده بگیرد؟

اهل سنت معتقدند: «خلافت مولود رای اجتماع است و تمامی خلفای راشدین با رأی مردم سرکار می آیند. اسلام انتخاب خلیفه و حاکم بر سرنوشت ملت را به مسلمین اهل شورا و اهل علم و اخلاص واگذار نموده است. به همین دلیل رسول الله تصریح فرمود، که چه کسی جانشین وی و سرپرست امور مسلمین گردد. اگر پیامبر بعد از خود جانشین تعیین نکرد، اولاً به این خاطر بود تا مردم بعد از او دچار شک و تردید نشوند. یا خدای نکرده عده ای او را قبول نکنند و مرتد گردند. چون او مسلماً تعیین شده خداوند است و خداوند می خواست از ارتداد عده ای جلوگیری کند. همان طور که بدون این عده ای مرتد شدند. ثانیاً اگر جانشین تعیین می شد در حکم نبی بود که از طرف خداوند تعیین شده است، در حالی که محمد خاتم پیامبران بود. ثالثاً اگر این سنت از طرف خداوند انجام می گرفت سرانجام به حکومت ظالمان منجر می گردید و مردم از حق خود محروم می شدند و سرانجام مسئولیت این امر به عهده خدا بود.»⁽¹⁾

شیعیان معتقدند هدف اصلی خداوند از فرستادن پیامبران هدایت مردم به امر خداست و حکومت و اداره مملکت در سایه آن قرار دارد. سیزده سالی که رسول خدا تحت آزار و اذیت قریش در مکه به امر خدا دعوت می کرد پیامبر بود و ده سالی که در مدینه علاوه بر

ص: 30

دعوت، رهبری سیاسی امت را نیز به عهده داشت پیامبر بود. عیسی که پیوسته از شهری به شهری می رفت و جایی و منزلی برای خود برنگزید پیامبر بود و داوود و سلیمان که سلطنتی عظیم داشتند نیز پیامبر بودند.

علی بن ابی طالب تنها فردی از اصحاب رسول خدا بود که هرگز بت نپرستید و در جاهلیت و اسلام مرتکب هیچ گناهی نشد. او پسر عمو و داماد پیامبر و تربیت شده در دامن عصمت او بود. پیش از آغاز وحی و از کودکی در خانه رسول خدا بود و اول مردی بود که به او ایمان آورد و با او نماز خواند و تا آخرین لحظه ای که رسول خدا در دامن او جان سپرد، از او جدا نشد و او بود که رسول خدا را به خاک سپرد. او داناترین، شجاع ترین، عادل ترین و پرهیزکارترین مردم بعد از رسول خدا بود. خداوند آیاتی چند در شأن او نازل کرد: از جمله آیه «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ» (بقره

(2): 207) «و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد و خدا نسبت به این بندگان مهربان است.» که درباره علی بن ابی طالب نازل شد، در شبی که پیامبر اکرم از مکه به طرف مدینه هجرت کرد و آن حضرت به جای او خوابید. (1) و آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ

ص: 31

1- ر.ک: پیش از این، ص 18؛ حسکانی، عبیدالله بن احمد، شواهد التنزیل، تحقیق محمد باقر محمودی، تهران، 1411، ج 1، ص 123؛ رازی، فخرالدین، التفسیر الکبیر، تصحیح محمد عبدالرحمن محمد مصطفی، قاهره، بی تا، ج 5، ص 223 و بعد.

رَاكِعُونَ» (مانده (5): 55) «وَلِيَّ شِمَا، تَنْهَى خَدَا وَ پِيَامْبِرِ اَوْسْتِ وَ كَسَانِي كِه اِيْمَانِ اَوْرْدِه اَنْد: هِمَانِ كَسَانِي كِه نِمَازِ بَرِ پَا مِي دَارَنْد وَ دَرِ حَالْتِ رُكُوعِ زَكَاتِ مِي دِهَنْد.» (1) و آيه تَطْهِيْر: «اِنَّمَّا يُرِيْدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيْرًا» (احزاب (33): 33) «خَدَا فُقَطِ مِي خَوَاهِدِ اَلُوْدْگِي رَا اَزِ شِمَا خَانْدَانِ پِيَامْبِرِ بَزْدَايِدِ وَ شِمَا رَا پَاكِ وَ پَاكِيْزِهِ گِرْدَانْد.» (2) و آيه مَبَاهِلَه: «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيْهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ اَبْنَاءَنَا وَ اَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ اَنْفُسَنَا وَ اَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللّٰهِ عَلٰى الْكَافِرِيْنَ» (آلِ عِمْرَانِ (3): 61) «پَسِ هَرِ كِه بَعْدِ اَزِ اَنْچِه اَزِ دَانَشِ بَرِ تُو فِرُوْدِ اَمْدِه اَسْتِ دَرِبَارِه اَوْ بَا تُو سَتِيْزِه كَنْد، پَسِ بَگُو بِيَايِدِ تَا پَسِرَانِ خُوْدْمَانِ وَ پَسِرَانِ شِمَا وَ زَنَانِ خُوْدْمَانِ وَ زَنَانِ شِمَا وَ خُوْدِهَامَانِ وَ خُوْدِهَاتَانِ رَا بَخَوَانِيْمِ سِپَسِ نَفْرِيْنِ كَنِيْمِ پَسِ لَعْنَتِ خَدَا رَا بَرِ دَرُوغْگُو يَانِ قَرَارِ دِهِيْم.» (3) هِمِچْنِيْنِ حَدِيْثِ هَايِي مَانَنْدِ حَدِيْثِ يَوْمِ الدَّارِ (4) وَ حَدِيْثِ اسْتِخْلَافِ (5) وَ حَدِيْثِ غَدِيْرِ (6) وَ آيَاتِ وَ اِحَادِيْثِ

دِيْگَرِي كِه بِيَانِ هِمِه اَنِ هَا نِيَازِ بِه فِرُصْتِي دِيْگَرِ دَارْد. اَزِ اِيْنِ رُو شِيْعِيَانِ عَلِي بِنِ اَبِي طَالِبِ رَا خَلِيْفَه وَ جَانَشِيْنِ بِلَا فِصْلِ رَسُوْلِ خَدَا مِي دَانَنْد، چِه دَرِ زَمَانِي كِه حَقِّ اَوْ رَا گِرْفْتَنْد وَ چِه دَرِ زَمَانِي كِه اِيْنِ حَقِّ رَا بِه اَوْ وَاكْدَارْدَنْد.

اِيْنِ اسْتِ اِخْتِلَافِ نَظَرِ بِيْنِ مَا وَ بَرَادِرَانِ اِهْلِ سُنْتِ مَا وَ اِكْتُونِ

ص: 32

1- ر.ك: پَسِ اَزِ اِيْنِ، ص 45 وَ بَعْد.

2- ر.ك: پَسِ اَزِ اِيْنِ، ص 42.

3- ر.ك: پَسِ اَزِ اِيْنِ، ص 42 وَ بَعْد.

4- ر.ك: پِيَشِ اَزِ اِيْنِ، ص 17.

5- ر.ك: پِيَشِ اَزِ اِيْنِ، ص 23.

6- ر.ك: پِيَشِ اَزِ اِيْنِ، ص 25 وَ بَعْد.

داوری باید که بین ما داوری کند. داوری مورد قبول دو طرف، و چه داوری بهتر از خدا و رسول اوست که مورد قبول هر دوی ماست. خداوند می فرماید: «فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (نساء (4): 59) پس

هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به خدا و پیامبر او عرضه بدارید، این بهتر و نیک فرجام تر است.» پس نگاهی داشته باشیم به کتاب خدا و سنت رسول او.

حضرت محمد صلی الله علیه و آله رسول خدا و خاتم پیامبران است، اما پیش از او نیز رسولانی بودند که قرآن مجید از آنان و خاندان ها و جانشینان آنان نام برده است. حال بینیم نظر قرآن نسبت به خاندان ها و جانشینان آنان چیست و پیامبران گذشته چگونه جانشینان خود را انتخاب می کردند.

خاندان های پیامبران سلف، به نقل قرآن، اهمیت ویژه ای داشتند. اهل بیت معمولاً یاور اصلی پیامبران در مقابل مخالفان آنان در جامعه بودند. پس از مرگ پیامبران، خاندان آنان وارثان معنوی و مادی ایشان بودند. پیامبران از خدا درخواست می کردند که آنان را از یاری فرزندانشان بهره مند سازد و لطف و مرحمت خود را شامل حال آنان گرداند. پیامبران گذشته از آدم تا عیسی در واقع همه فرزندان یک خاندان بودند: «إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (آل عمران (3): 33 - 34) «به یقین خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر

مردم جهان برتری داده است. فرزندان که بعضی از آنان از نسل بعضی دیگرند، و خداوند شنوای داناست.» قرآن پس از نقل داستان موسی، اسماعیل و ادريس می افزاید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ مِنْ ذُرِّيَةِ آدَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِنْ ذُرِّيَةِ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْرَائِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَاجْتَبَيْنَا» (مریم (19): 58) «آنان کسانی از پیامبران بودند که خداوند بر ایشان نعمت ارزانی داشت: از فرزندان آدم بودند و از کسانی که همراه نوح بر کشتی سوار کردیم؛ و از فرزندان ابراهیم و اسرائیل و از کسانی که آنان را هدایت نمودیم و برگزیدیم.» شرح مفصل تری از سلسله انبیا و خاندان های آنان در این آیات آمده است: «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ كُلًّا هَدَيْنَا وَنُوحًا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ وَأَيُّوبَ وَيُوسُفَ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَى وَعِيسَى وَإِلْيَاسَ كُلًّا مِنَ الصَّالِحِينَ وَاسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيُوشَعَ وَخَلْقًا غَيْرَ ذَٰلِكَ وَكُلًّا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ وَمِنْ آبَائِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَإِخْوَانِهِمْ وَاجْتَبَيْنَاهُمْ وَهَدَيْنَاهُمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ذَٰلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَلَوْ أَشْرَكُوا لَحَبِطَ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ أُولَئِكَ الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ وَالنُّبُوَّةَ فَإِنْ يَكْفُرْ بِهَا هَؤُلَاءِ فَقَدْ وَكَلْنَا بِهَا قَوْمًا لَيُؤْتُوا بِهَا بَكَاةً» (انعام (6): 84 - 89) «و به او [ابراهیم] اسحاق و یعقوب را بخشیدیم، و همه را به راه راست در آوردیم، و نوح را از پیش راه نمودیم، و از نسل او داوود و سلیمان و ایوب و یوسف و هارون را هدایت کردیم و این گونه نیکوکاران را پاداش دهیم. و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از شایستگان بودند. و اسماعیل و یسوع و یونس و

لوط . که جملگی را بر جهانیان برتری دادیم. و از پدران و فرزندان و برادرانشان برخی را بر جهانیان برتری دادیم، آنان را برگزیدیم و به راه راست راهنمایی کردیم. این هدایت خداست که هر کس از بندگانش را بخواهد بدان هدایت می کند. و اگر آنان شرک ورزیده بودند، قطعاً آنچه را انجام می دادند، از دستشان می رفت. آنان کسانی بودند که کتاب و داوری و نبوت بدیشان دادیم؛ و اگر اینان بدان کفر ورزند، بی گمان دیگرانی را بر آن گماریم که بدان کافر نباشند.»

«و نُوْحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ فَاصْ صُتَّجِبْنَا لَهُ فَانْجَيْنَاهُ وَ اهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ»

(انبیاء (21): 76). «و نوح را یاد کن آنگاه که پیش از سایر پیامبران ندا کرد، پس ما او را اجابت کردیم و وی را با خانواده اش از بلای بزرگ رهانیدیم.»

خاندان لوط نبی نیز همراه او نجات پیدا کردند در صورتی که بقیه مردم شهرش نابود شدند. «كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ بِاصِ لُوطٍ لَنْدُرِ اِنْ اَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ حَاصِبًا اِلَّا اَل لُوطِ نَجِّينَاهُمْ بِسَحْرِ» (قمر (54): 33 - 34) «قوم لوط

هشدار دهندگان را تکذیب کردند. ما بر آنان سنگبارانی فرستادیم و فقط خاندان لوط بودند که سحرگاهشان رهانیدیم.» خانواده لوط به درجه ای از پاکی و صفا رسیده بود که آنان را از دیگر مردمان متمایز می ساخت. زمانی که لوط مردمی را که تسلیم فساد و تباهی شده بودند سرزنش کرد: «فَمَا كَانَ جَواب قَوْمِهِ اِلَّا اَنْ قَالُوا اَخْرِجُوا اِل لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ اِنَّهُمْ اَنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ فَاَنْجَيْنَاهُ وَ اهْلَهُ اِلَّا امْرَاَتَهُ قَدْزَنَها مِنَ الْغَافِرِينَ» (نمل (27): 56 - 57) «پاسخ قومش غیر از این نبود که گفتند: خاندان

لوط را از شهرتان بیرون کنید که آنها مردمی هستند که به پاکی تظاهر می نمایند. پس او و خانواده اش را نجات دادیم، جز زنش را که مقدر کردیم از باقی ماندگان باشد.» همسر لوط، همانند همسر نوح، چون اسرار شوهرش را فاش کرد، مجازات شد: «صَرَبَ اللَّهُ مَثًّا - لَأَلَّذِينَ كَفَرُوا امْرَأَتَ نُوحٍ وَ امْرَأَتَ لُوطٍ كَانَتَا تَحْتَ عَبْدَيْنِ مِنْ عِبَادِنَا صَالِحَيْنِ فَخَانَتَاهُمَا فَلَمْ يُغْنِيَا عَنْهُمَا مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَقِيلَ ادْخُلَا النَّارَ مَعَ الدَّٰخِلِينَ» (تحریم (66): 10). «خدا برای کسانی که کفر ورزیده اند، زن نوح و زن لوط را مثل آورد که هر دو در نکاح دو بنده از بندگان شایسته ما بودند و به آنها خیانت کردند و کاری از دست شوهران آنها در برابر خدا ساخته نبود و گفته شد: با داخل شوندگان داخل آتش شوید.»

ابراهیم شیخ الانبیای بنی اسرائیل بود و همه پیامبران پس از او از جمله رسول اکرم از نسل او بودند. «وَلَقَدْ آوَسْنَا نُوحًا وَ اِبْرَاهِيمَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِمَا النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ» (حدید (57): 26) «و در حقیقت نوح و ابراهیم را فرستادیم و در میان فرزندان آن دو نبوت و کتاب را قرار دادیم.» چون خدا ابراهیم را به امامت امتش برگزید، ابراهیم از پروردگارش درخواست کرد این شرف و افتخار را به فرزندان او نیز ارزانی دارد: «وَ اِذْ اَبْتَلَى اِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَاتَمَمَّنَّ قَالَ اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (بقره (2): 124) «و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی چند بیازمود، و وی همه را به انجام رسانید، به او فرمود: من تو را پیشوای مردم قرار دادم. ابراهیم پرسید از دودمانم چطور؟ فرمود: پیمان من به بیدادگران نمی رسد.» از

این فرمان خدا فقط شامل فرزندان دادگر ابراهیم شد. خداوند پس او اسحاق و نوه اش یعقوب را به او داد که آنان به نبوت مبعوث شدند: «فَلَمَّا اعْتَرَلَهُمْ وَ مَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ هَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ كُلاًّ جَعَلْنَا نَبِيًّا وَ وَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَ جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا» (مریم (19): 49 - 50) «و چون از آنها و از آنچه به جای خدا می پرستیدند

کناره گرفت، اسحاق و یعقوب را به او عطا کردیم و همه را پیامبر گردانیدیم. و از رحمت خویش به آنان ارزانی داشتیم. و ذکر خیر بلندی برایشان قرار دادیم. «وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ وَ جَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَ الْكِتَابَ وَ آتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ» (عنکبوت (29): 27). «و اسحاق و یعقوب را به او عطا کردیم و در میان فرزندانش پیامبری و کتاب قرار دادیم و در دنیا پاداشش را به او بخشیدیم و قطعاً در آخرت نیز از شایستگان خواهد بود.»

هنگامی که فرشتگان ابراهیم را به تولد قریب الوقوع پسرش اسحاق و پس از او نوه اش یعقوب مژده دادند، همسرش ساره با توجه به سن زیادش در این خبر خوش تردید داشت. اما هنگامی که فرشتگان مقام والای شوهرش ابراهیم را به یاد او آوردند: «وَ امْرَأَتُهُ

قَائِمَةٌ فَضَحَكَتْ فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَ مِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ قَالَتْ يَا وَيْلَتَى أَأَلِدُ وَأَنَا عَجُوزٌ وَ هَذَا بَعْلِي شَيْخًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ رَحِمَتُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ» (هود (11): 71 - 73) «زن او که ایستاده بود خندید. پس وی را به اسحاق و پس از اسحاق به یعقوب مژده دادیم. همسر ابراهیم گفت: ای وای بر من، آیا

فرزند آورم با آنکه من پیر زنم، و این شوهرم پیر مرد است؟ واقعاً این چیز بسیار عجیبی است. گفتند آیا از کار خدا تعجب می کنی؟ رحمت خدا و برکات او بر شما خاندان رسالت باد. او ستوده ای بزرگوار است.»

تولد معجزه گونه اسحاق دلیلی است بر لطف بی پایان خدا نسبت به پیامبر برگزیده اش. کسانی که لطف خدا آنان را متمایز ساخته است نباید مقام والای آنان مورد حسادت دیگران باشد. «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا» (نساء (4): 54). «بلکه به مردم، برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می ورزند؛ در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم، و به آنها ملکی بزرگ بخشیدیم.»

موسی با وجود مخالفت بنی اسرائیل، از پروردگارش خواست که او را از کمک برادرش هارون بهره مند سازد. «وَاجْعَلْ لِي وَزِيرًا مِنْ أَهْلِ هَارُونَ أَخِي أَشَدُّ بِهِ أَزْرَىٰ وَ أَشَدَّ رِكْبَةً فِي أَمْرِي» (طه (20): 29 - 32) «و برای من دستیاری از کسانم قرار ده. هارون برادرم را، پشتم را به او استوار کن و او را شریک کارم گردان.» خدا دعای او را اجابت کرد: «قَالَ قَدْ أُوتِيَ سُؤْلُكَ يَا مُوسَىٰ» (طه (20): 36) «فرمود: ای موسی، خواسته ات به تو داده شد.» «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيرًا» (فرقان (25): 35). «و به یقین به موسی کتاب عطا کردیم و برادرش هارون را همراه او دستیارش گردانیدیم.»

خدا به داوود، پیامبر و خلیفه روی زمین، پسرش را عطا کرد که یار

و جانشینش باشد: «و وَهَبْنَا لِدَاوُودَ سُلَيْمَانَ نِعَمَ الْعَبْدِ إِنَّهُ أَوَّابٌ» (ص 38: 30) «و سلیمان را به داوود بخشیدیم چه نیکو بنده ای! به راستی او توبه کار و ستایشگر بود.» «و وَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مِنْتُمْ أَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» (نمل 27: 16) «و سلیمان از داوود میراث یافت و گفت: ای مردم، ما زبان پرندگان را تعلیم یافته ایم و از هر چیزی به ما داده شده است.»

زکریا به درگاه خدا دعا کرد: «وَإِنِّي خِفْتُ الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا يَرِثُنِي وَيَرِثْ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَ اجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا» (مریم 19: 5-6) «و من پس از خویشتن از بستگانم بیمناکم و زخم نازا ست، پس از جانب خود ولی (جانشینی) به من ببخش که از من ارث برد و خاندان یعقوب را نیز ارث برد و او را ای پروردگار من پسندیده گردان.» و خداوند در جواب او گفت: «يَا زَكَرِيَّا إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ» (مریم 19: 7). «ای زکریا، ما تو را به پسری که نامش یحیی است مژده می دهیم.»

علاوه بر این، در داستان پیامبران غیر اسرائیلی خاندان های این پیامبران از لحاظ یاری و پیروی از آن نقشی حیاتی و سازنده داشتند. مردم گناهکار مدین به پیامبرشان شعیب گفتند: «قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفَقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرِيكَ فِينَا ضَعِيفًا وَلَا رَهْطًا لَرَجْمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ» (هود 11: 91) «ای شعیب! بسیاری از آنچه را می گویی نمی فهمیم، و واقعاً تو را در میان خود ضعیف می بینیم، و اگر عشیره تو نبود قطعاً سنگسارت می کردیم، و تو بر ما پیروز نیستی.» گروهی از

ثمود، قوم صالح پیامبر گفتند: «قَالُوا تَقَاسَمُوا بِأَن لَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ» (نمل (27): 49)
(با یکدیگر

سوگند بخورید که: حتماً به صالح و کسانش شبیخون می زنیم، سپس به ولی او خواهیم گفت: ما در محل قتل کسانش حاضر نبودیم، و ما قطعاً راست می گوئیم.»

خاندان خاتم پیامبران چه در مقام جانشینی او و چه در مقام دفاع از او جدای از خاندان های پیامبران گذشته نبودند. هنگامی که قریشیان گرد هم آمدند و پیمان بستند با بنی هاشم و بنی عبدالمطلب خرید و فروش نکنند و به آنان زن ندهند و از ایشان زن نگیرند و نامه ای در این باب نوشتند و در دل کعبه آویختند که پیمان مؤدتر شود و کار برایشان بسیار دشوار شد. چیزی از غذا بدیشان نمی رسید مگر پنهانی و دو سال بر بنی هاشم و بنی عبدالمطلب چنین گذشت. (1) در این مصیبت و آزار قریش فقط خاندان پیامبر در غم او شریک بودند. ابوطالب مؤن قریش، که چون مؤن آل فرعون ایمان خود را پنهان می داشت، تا زمانی که زنده بود از پیامبر دفاع می کرد. شبی که قرار بود مردم قریش از هر قبیله، یک نفر، به پیامبر خدا حمله کنند و خونش را بریزند. علی بن ابی طالب بود که از جان خود در راه رضای

ص: 40

1- تاریخ طبری، ج 3، ص 878؛ مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء و التاریخ، ترجمه فارسی، آفرینش و تاریخ، مقدمه، ترجمه، تعلیقات از دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی، تهران، 1374، مجلد چهارم تا ششم، ص 656.

خدا گذشت و در جای رسول خدا خوابید. (1) رسول خدا فرمان یافت به مؤنان بگوید: «قُلْ لَا إِلَهَ إِلَّا الْمَوْدَّةُ فِي الْقُرْبَى» (شوری (42): 23). «به ازای این رسالت پاداشی از شما خواستار نیستم، مگر دوستی درباره خویشاوندانم.»

اشاره های دیگری به خویشاوندان پیامبر هست که مخصوصاً بر خانواده و خویشاوندان نسبی او دلالت دارد. قرآن بخشی از خمس و غنیمت و نیز قسمتی از فیء را به خویشاوندان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و به خود اختصاص داده است: «مَا آفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ

وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» (حشر (59): 7) «آنچه را خدا از دارایی ساکنان آن قریه ها عاید پیامبرش گردانید، از آن خدا و از آن پیامبر و متعلق به خویشاوندان نزدیک او و یتیمان و در راه ماندگان است.»

سهم خویشاوندان پیامبر از فیء و غنیمت، بر حسب روایات بسیاری در کتب حدیث، جبرانی برای استثنا کردن آنان از دریافت صدقه و زکات بود. خویشاوندان رسول خدا مانند خود او از سهم بردن از زکات منع شده بودند. زکات نوعی تزکیه اندوخته های ناپاک شمرده می شد و شایسته نبود خاندان نبوت به خاطر پاکیزگی و طهارتشان به آن دست بزنند. این طهارت مقام که خاندان پیامبر را از مسلمانان عادی متمایز می ساخت موافق با مقام والای خاندان های پیامبران گذشته بود. چنان که پیشتر اشاره شد خاندان لوط مردمی

ص: 41

بودند که خود را پاک نگاه داشته بودند. در آیه خطاب به همسران پیامبر به روشنی به این مقام طهارت اشاره دارد:

«وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ وَأَطِعْنَ اللَّهَ - وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» (احزاب (33): 33) «در خانه هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینت های خود را آشکار نکنید و نماز بر پا دارید و زکات بدهید و خدا و فرستاده اش را فرمان برید. خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان پیامبر بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند.» . در این آیه زنان آن حضرت مسلماً جزء اهل بیت او نیستند، زیرا درست نیست ضمیر «كُم» مخصوص مردان را به زنان ارجاع داد. این تغییر ضمیر از «كُنَّ» به «كُم» نظر همه مفسران شیعه و بیشتر مفسران سنی را که مراد از آن آل عبا، یعنی محمد، علی، فاطمه حسن و حسین، هستند تأیید می کند. طبری از ابوسعید خدری، عایشه، انس، ام سلمه، ابوهریره و عمر بن ابی سلمه نقل کرده است که این آیه در شأن رسول الله صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شده است. (1)

در سال دهم هجری اهل نجران نزد پیامبر آمدند. سرورشان ابو حارثه اسقف، و عاقب و سید و عبد المسیح همراه او بودند. آن گاه رسول خدا را دیدار کردند و آنچه خدا خواست از او پرسش کردند.

ص: 42

1- طبری، محمد بن جریر، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1421/2001، ج 22، ص 10 - 13.

پس ابو حارثه گفت: ای محمد درباره مسیح چه می گویی؟ گفت او بنده خدا و پیامبر اوست. پس گفت: ای ابوالقاسم، خدا از آنچه گفتی برتر است. و درباره ایشان آیه مباهله (آل عمران (3): 61) (1) نازل شد. رسول خدا در حالی که دست حسن و حسین را گرفته بود و فاطمه پشت سر و علی پیش رویش بودند، بیرون آمد. ابو حارثه گفت اینان که همراه اویند کیستند؟ گفتند: این پسر عمویش و این دخترش و این دو پسرانش هستند. ابو حارثه چون این را دانست گفت: ای ابوالقاسم با تو مباهله نمی کنم. لیکن به تو جزیه می دهم. (2) در این آیه خداوند نفس پیامبر و نفس علی را یکی دانسته است.

این بود سنت خداوند نسبت به جانشینان پیامبران سلف و نظر او نسبت به خاندان پیامبر. «سُنَّة مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا ق-بُلْكَ مِنْ رُسُلِنَا وَ لَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلاً» (اسراء (17): 77) «سنتی که همواره در میان امت های فرستادگانی که پیش از تو گسیل داشته ایم جاری بوده است و برای سنت ما تغییری نخواهی یافت.»

حال نظری داشته باشیم به شیوه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله:

رسول خدا فرماندهانی بر دسته ها و لشکرها می فرستاد و برای آن ها پرچم ها و رایت ها می بست؛ یا سفیران و فرستادگانی نزد پادشاهان گسیل می داشت و آنان را دعوت به اسلام می کرد و یا

ص: 43

1- ر.ک: پیش از این ص 32.

2- یعقوبی، ج 1، ص 451؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ترجمه فارسی، تاریخ کامل، برگردان سیدحسین روحانی، چاپ اساطیر، تهران، 1374، ج 3، ص 1162.

مردانی از یاران خویش را برای کشتن مردمی از مشرکان می فرستاد(1) امّا هرگز ابوبکر را به امامت یا سفارت یا مأموریت برای کاری نفرستاد. تنها مأموریتی که به ابوبکر داد ابلاغ سوره براءت به مشرکان مکه بود که جبرئیل از طرف خدا بر پیامبر وارد شد و گفت: «این را کسی جز خودت یا مردی از خاندان نمی رساند.» و رسول خدا علی بن ابی طالب را مأمور کرد که فرمان را از ابوبکر بگیرد و خود آن را بر مردم مکه بخواند.(2)

همچنین رسول خدا جانشین بعد از خود را در حدیث غدیر(3) و حدیث ثقلین(4) بیان کرد، هر چند نویسنده حدیث ثقلین را این گونه نقل کرده است: «همانا من بعد از خود دو چیز مهم در میان شما به جای می گذارم که مادامی که به آنها عمل نمائید هرگز گمراه نخواهید شد. یکی کتاب الله (قرآن) و دیگر سنت و روشم.»(5) و علاوه بر آن فرمود: «مثل اهل بیت من در میان شما همچون کشتی نوح است. کسی که بر آن سوار شد نجات یافت و کسی که از آن تخلف ورزید غرق شد.»(6)

ص: 44

-
- 1- ر.ک: یعقوبی، ص 431 - 444.
 - 2- ر.ک: پیش از این، ص 23 و بعد.
 - 3- ر.ک: پیش از این، ص 24 - 26.
 - 4- حدیث ثقلین با مضمونی واحد امّا با عبارت های متفاوت نقل شده است: برای آگاهی بیشتر ر.ک: پیش از این، ص 25 و بعد؛ پس از این، ص 58، پانوش 1.
 - 5- خلافت و انتخاب، ص 69.
 - 6- طبرانی، المعجم الصغیر، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا، ج 1، ص 139، حدیث 392؛ ج 2، ص 22، حدیث 826.

اکنون که از داوری خدا و رسول او نسبت به مقام خاندان نبوت و اولویت آنان برای در دست گرفتن مقام خلافت و امامت آگاه شدیم دیگر شبهه ای برای شناخت جانشین پیامبر وجود ندارد؛ اما برادر ما به ذکر چند ایراد پرداخته که لازم است به آن ها پاسخ داده شود.

1 - چگونه می شود که رسول الله در خطبه حجه الوداع طبق این حدیث صحیح بفرماید: هدایت و سعادت شما در قرآن و سنت من است، پس از آن بفرماید می خواهم برای شما چیزی بنویسم تا گمراه نشوید. (1)

اندکی از منابع بسیار حدیث ثقلین (2) و قرطاس (3) بیان شد و جای

شک در صحت این حدیث ها نیست؛ و علت آن که خواست چیزی بنویسد تا مردم گمراه نشوند دستور خداوند است که می فرماید: «فَذَكِّرْ إِنْ نَفَعَتِ الذِّكْرَى» (اعلی (87): 9) «پند ده اگر پند سود بخشد.» «وَذَكِّرْ فَإِنَّ الذِّكْرَى تَنْفَعُ الْمُؤْمِنِينَ» (ذاریات (51): 55) و «و پند ده، که مؤنان را سود بخشد.»

2 - نویسنده بر شأن نزول و تأویل آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ

آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده (5): 55) «ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند: همان کسانی که نماز بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.» که در شأن علی بن ابی طالب نازل شده، تشکیک کرده و نوشته است «اما در

ص: 45

1- خلافت و انتخاب، ص 69.

2- ر.ک: پس از این، ص 58، پانویشت 1.

3- ر.ک: پیش از این، ص 27، پانویشت 1.

نزد ما این آیه بر این موضوع وارد نشده است.»⁽¹⁾

نفهمیدیم منظور از «ما» مفسران و محدثان است یا خود نویسنده. اگر منظور مفسران است باید بگوییم تمام مفسران و محدثان شیعه و بسیاری از مفسران و محدثان اهل سنت، مانند، مقاتل،⁽²⁾ بلاذری⁽³⁾، طبری،⁽⁴⁾ جصاص⁽⁵⁾، سیوطی⁽⁶⁾، و دیگران این آیه را در شأن علی بن ابی طالب می دانند. اگر منظور خود او باشد، آن امر دیگری است. نویسنده به قرینه های دیگری سعی کرده است شأن نزول این آیه درباره علی بن ابی طالب را رد کند:

«قرینه اول: این آیه در شأن تمام مهاجرین و انصار نازل شده است به دلیل اینکه با صیغه جمع «الذین» آمده است و این معنی حقیقی «الذین» است، اگر چه گاهی مجاز حمل بر مفرد هم می شود. اما در این جا دلیلی برای صرف نظر کردن از معنای ظاهری آن وجود ندارد. و اما مراد «وَهُمْ رَاكِعُونَ» رکوع حسی و عملی نیست زیرا صدقه دادن در

ص: 46

1- خلافت و انتخاب، ص 29.

2- مقاتل بن سلیمان الازدی، تفسیر، تحقیق عبداللّه محمود شحاته، داراحیاء التراث العربی، بیروت، 1424، ج 1، ص 486.

3- بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، تحقیق دکتر سهیل زکار و دکتر ریاض زرکلی، دارالفکر، بیروت، 1417 / 1996، ج 2، ص 381.

4- طبری، محمد بن جریر، جامع البیان، ج 6، ص 344.

5- جصاص، احمد بن علی، احکام القرآن، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1415/1994، ج 2، ص 557.

6- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، داراحیاء التراث العربی، بیروت، 1421 / 2001، ج 3، ص 99.

حال نماز مبطل نماز است، بلکه مراد از آن خشوع و فروتنی است «وَهُمْ خَاشِعُونَ» (1).

باید دانست لفظ جمع برای مفرد در جاهای دیگری از قرآن کریم به کار رفته است، مانند، آیه مباهله، که تنها زن حاضر در آن جمع حضرت فاطمه زهرا بود (2) و خداوند برای یک نفر (فاطمه زهرا) لفظ «نساء» را به کار برده است که مفرد آن «امرأه» است. در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ هُمْ قَوْمٌ أَنْ يَسْطُورُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ فَكَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ» (مائده (5): 11) «ای کسانی که ایمان آورده اید، نعمت خدا را بر خود، یاد کنید: آنگاه که قومی آهنگ آن داشتند که بر شما دست یازند، و خدا دستشان را از شما کوتاه داشت.» مفسران و مورخان (3) شأن نزول این آیه را در جریان جنگ ذات الرقاع دانسته اند که عمرو بن حجاج از بنی نضیر شمشیر کشید و آن را به حرکت درآورد و خواست بر رسول خدا فرود آرد و پروردگار مانع آن گردید. در این جا خداوند کلمه «قوم» را برای این «یک مرد»، عمرو بن حجاج، به کار برده است. نویسنده کتاب در تائیل آیه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

آمَنُوا مَنْ يَزِدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ» (مائده (5): 54) «ای کسانی که ایمان آورده اید، هر کس از شما از دین خود برگردد، به زودی خدا گروهی دیگر را می آورد که آنان را دوست

ص: 47

1- خلافت و انتخاب، ص 29 و بعد به نقل از عبدالملک السعدی، شرح عقاید اهل سنت، انتشارات کردستان، بی جا، بی تا، ص 271.

2- ر.ک: پیش از این، ص 43.

3- سیره ابن هشام، ج 3، ص 216.

می دارد و آنان را نیز او را دوست دارند.» مراد از «قوم» را که جمع است «ابوبکر» می داند که مفرد است. (1) نویسنده در مقابل نص اجتهاد می کند و می گوید: «صدقه دادن در حال نماز مبطل نماز است.» - پناه بر خدا! گویا خدا و رسول او که شارع دینند از احکام دین بی خبر بوده اند و این نویسنده بزرگوار و منبع خبری او به چنین کشف بزرگی رسیده اند.

«قرینه دوم: از لفظ ولیّ معنای رهبری لازم نمی آید بلکه گاهی مراد از آن یاور، دوست، همسر و رئیس است. و آیه بعد از آن یعنی «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الَّذِينَ اتَّخَذُوا دِينَكُمْ هُزُؤًا وَلَعِبًا مِّنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَالْكَفَّارَ أَوْلِيَاءَ» (مائده (5): 57) «ای کسانی که ایمان آورده اید، کسانی را که دین شما را به ریشخند و بازی گرفته اند چه از کسانی که پیش از شما به آنان کتاب داده شد و چه از کافران، دوستان خود مگیرید.» مانع از آن می شود که در اینجا (ولی) به معنای رهبر باشد، زیرا ممکن نیست که در این آیه اولیا را که (جمع ولیّ) است به معنای رهبر گرفت. چون به ذهن هیچ یک از مؤنان خطور نکرده و نخواهد کرد) که کسی از یهود یا نصاری را خلیفه کنند (اما طرح دوستی و رفت و آمد به عنوان همکار و همسایه قابل تصور بوده است لذا خداوند اهل ایمان را از دوستی با آنان بر حذر داشته است). (2)

البته ممکن است یک کلمه در جاهای مختلف با معنای متفاوت

ص: 48

1- خلافت و انتخاب، ص 20 و بعد.

2- همان، ص 30.

به کار رود و برای این که چنین ابهامی در مورد آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ» (مانده (5): 55) پیش نیاید پروردگار عالمیان «ولّی» را با لفظ «انما» منحصر کرده است: «تنها خدا و پیامبر او و کسانی که ایمان آورده اند ولیّ شما هستند: همان کسانی که نماز بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند.» اگر ولیّ را در این آیه به معنای دوست، همکار و همسایه بدانیم ما غیر از خدا و رسول او و مؤنّانی که در این آیه وصف آن ها آمده است دوستانی دیگر داریم و در این صورت کلمه «انما» در این آیه مفهومی ندارد. البته در آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

لَا تَتَّخِذُوا» (مانده (5): 57) «ولّی» به معنی «دوست» به کار رفته است، امّا اگر آن را به معنی امیر و رهبر هم بگیریم راه دوری نرفته ایم. اگر ما مسلمانان از دستور خدا پیروی می کردیم که فرموده است: «وَاطِيعُوا اللَّهَ - وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (انفال (8): 46). «و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و با هم نزاع نکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود و صبر کنید که خدا با شکیبایان است.» «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اطِيعُوا اللَّهَ - وَاطِيعُوا الرَّسُولَ

وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِأَنَّ لِلَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (نساء (4): 59) «ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را نیز اطاعت کنید؛ پس هرگاه در امری اختلاف نظر یافتید، اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید، آن را به کتاب خدا و سنت پیامبر عرضه بدارید. این بهتر و نیک فرجام تر است.» و به اطاعت ولیّ امری

که خداوند برای ما برگزیده بود گردن می نهادیم، همه با میل و رغبت دین خدا را می پذیرفتند و غیر مسلمانی در جهان نبود. اما متأسفانه مسلمانان از آغاز، کلام خدا را نادیده گرفتند و آرزوها و تعصبات قومی خود را مقدم بر فرمان خدا دانستند و به جنگ و ستیز با یکدیگر برخاستند تا این که امروز نه تنها به «ذهن مؤنان خطور کرده» بلکه با چشم خود می بینیم و با تمام وجود حس می کنیم که در بسیاری از بلاد اسلامی سرنوشت مسلمانان و ولایت و امارت آنان به دست یهود یا نصاری است. در افغانستان، در شرق سرزمین ما، و در کنار گوش برادران ما در تربت جام و در عراق در غرب کشور ما و در همسایگی برادران کرد ما، سرنوشت مسلمانان و امیر و حاکم آن جا را همین نصارای امریکایی تعیین می کنند. بر مسجد الاقصی قبله اول مسلمانان و محل معراج پیامبر ما یهودیان فرمان می رانند و هر روز برادران مسلمان ما را به خاک و خون می کشند و ما مسلمانان به علت همین اختلاف نظرها قادر به گشودن گرهی از کار این برادرانمان نیستیم. دیگر کشورهای اسلامی نیز از توطئه های شوم این استعمارگران در امان نیستند و چه بهتر که جلو ضرر را از همین جا بگیریم و با اتحاد و اتفاق خود امارت و ولایت یهود و نصارا بر مسلمانان را از بیخ و بن برکنیم. چه ما مسلمانان از هر فرقه و مذهبی همه پرستندگان یک خدا و پذیرندگان یک دین و مؤنان به یک رسول و قاریان یک قرآن و نمازگزاران به سوی یک قبله ایم.

«قرینه سوم» و «قرینه چهارم» دنباله همان قرینه اول است و

بحث های دستوری و جدلی و بازی با کلمات که ارتباطی با اصل موضوع ندارد و پاسخ به آن جز خستگی و سر درگمی خواننده نتیجه ای ندارد، لذا از آن می گذریم.

«قرینه پنجم: خوب حال زکوه را در رکوع انجام دادن یک داستانی بیان شده، ولی نماز را در رکوع چطور انجام می دهند، این معنی ندارد که نمازی در رکوع انجام می گیرد.»⁽¹⁾

ما نویسنده کتاب را، که به دفاع از عقیده خود پرداخته و رنج نوشتن کتاب را بر خود هموار کرده است، مسلمان متعهدی می دانیم هر چند با هم اختلاف نظر داریم، اما علت این که قرآن را داستان و افسانه خوانده است ندانستیم. معنی نماز در رکوع را هم نفهمیدیم و شاید زکات در رکوع بوده که چاپ دقت در چاپ آن دقت نکرده است.

«قرینه ششم: از این هم بگذریم این قول را بپذیریم مسئله اینجاست که گفته شده که زکات می دهند این برای ما ثابت نشده که حضرت علی غنی و صاحب زکات بوده تاریخ زندگی حضرت علی گواهی می دهد که حضرت علی بیش از غذای یک شبانه روز را در منزل نگه نمی داشت. اجازه نمی داد که در منزلش بیش از یک شبانه روز غذای باشد چه برسد به پول، چه برسد به طلا و نقره و وسائل انفرادی دیگر که زکات واجب شود. طبق قانون شرعی زکات بر صاحب نصاب واجب است نه بر آدم فقیر و آن هم شرط است که یک

ص: 51

سال بگذرد چطور زکات واجب شد از این هم بگذریم.» (1)

- حضرت علی یکی از مسلمانان و جنگجویان بزرگ اسلام بود و سهم او از غنایم جنگی و اموال عمومی کمتر از دیگران نبود. و در زمان نزول این آیه و تا زمان رحلت رسول خدا فدک را که دارای درآمد هنگفتی بود در اختیار داشت. (2)

علاوه بر فدک که در زمان رسول خدا در اختیار او بود، املاک دیگری داشت که آن را به این صورت وقف بر اولاد خود کرد:

«این دستوری است که بنده خدا علی بن ابی طالب، امیر مؤمنان نسبت به اموال شخصی خود، برای خشنودی خدا، داده است تا خداوند با آن به بهشتش در آورد و آسوده اش گرداند. همانا سرپرستی این اموال بر عهده فرزندم حسن بن علی است آن گونه که رواست از آن تصرف کند و از آن انفاق نماید. اگر برای حسن حادثه ای رخ داد و حسین زنده بود، سرپرستی آن را پس از برادرش بر عهده گیرد و کار او را تداوم بخشد. پسران فاطمه از این اموال به همان مقدار سهم دارند

ص: 52

1- خلافت و انتخاب، ص 32.

2- آری از آنچه آسمان بر زمین سایه افکنده فدک در دست ما بود که مردمی بر آن بخل ورزیده، و مردمی دیگر سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند. و بهترین داور خداست. مرا با فدک و غیر فدک چه کار؟ نهج البلاغه، ج 2، ص 73. فدک ملکی بود در مدینه که پس از فتح خیبر، دیگر یهودیان آن سامان با رسول خدا صلح کردند و خیبر را به او بخشیدند. رسول خدا آن را به فاطمه بخشید. چون ابوبکر به خلافت رسید فدک را از چنگ فاطمه در آورد و احتجاج او را نادیده گرفت و شهادت شهود او (علی، حسن و حسین که خداوند آنان را پاک و پاکیزه گردانده بود. و ام ایمن که پیامبر او را از زنان اهل بهشت دانسته بود) نپذیرفت (یعقوبی، ج 2، ص 492 و بعد).

که دیگر پسران علی خواهند داشت. من سرپرستی اموال را به پسران فاطمه واگذاردم، تا خشنودی خدا و نزدیک شدن به رسول الله صلی الله علیه و آله و بزرگ داشت حرمت او، و احترام پیوند خویشاوندی پیامبر را فراهم آورم، و با کسی که این اموال در دست اوست شرط می کنم که اصل مال را حفظ کرده تنها از میوه و درآمدش بخورد و انفاق کند و هرگز نهال های درخت خرما را نفروشد، تا همه این سرزمین یک پارچه به گونه ای زیر درختان خرما قرار گیرد که راه رفتن در آن دشوار باشد.»⁽¹⁾

بنابر این خاندان حضرت علی بن ابی طالب، بر خلاف آنچه نویسندگان فکر کرده، خاندان فقیری نبودند بلکه زهد می ورزیدند و هر چه داشتند در راه کمک به بندگان خدا صرف می کردند. از این رو خداوند در شأن این خانواده فرمود: «وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا» (انسان / دهر (76): 8 - 9) «و به پاس دوستی خدا بینوا، و یتیم و اسیر را خوراک می دادند. ما برای خوشنودی خداست که به شما می خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی خواهیم.»⁽²⁾

دیگر آن که نویسندگان زکات را فقط در اصطلاح فقهی آن دانسته که «مقدار معینی است از مال که مسلمان آزاد مکلف از اموال معین خود پس از حصول نصاب و گذشتن یک سال خارج ساخته و تنها برای امتثال امر خدا به فقیر مسلمان غیر هاشمی می دهد بدون انتظار

ص: 53

1- نهج البلاغه، ج 2، ص 22 - 23.

2- تفسیر المیزان، ج 39، ص 368.

داشتن هیچ گونه سودی.»⁽¹⁾ و ندانسته که به معنی صدقه و بخشش نیز به کار می رود بیان مانند:

من اگر کامروا گشتم و خوشدل چه عجب

مستحق بودم و اینها به زکاتم دادند

(حافظ)

و قرطبی می گوید: این آیه دلالت دارد که بر صدقه مستحبی زکات صادق است. زیرا علی علیه السلام خاتم را در رکوع داد.⁽²⁾

«قرینه هفتم زکات دادن به مسلمانان لازم است و به کافر لازم نیست...»⁽³⁾ - معلوم نیست نویسنده کلمه «کافر» را از کجا آورده است؛ به علاوه همان گونه که پیشتر گفته شد خداوندی که این آیه را نازل کرده خود شارع دین است و نیازی ندارد که بندگان برایش فتوای جواز یا عدم جواز امری صادر کنند.

«قرینه هشتم: اگر این داستان و این مسائل را بپذیریم نتیجه اش این می شود که پرداخت زکات در حال رکوع مورد ستایش قرار گرفته و مسلماً چیزی که در آیه مورد ستایش قرار گیرد اگر فرضاً واجب قرار نگیرد حداقل مستحب قرار می گیرد بنابر این استحباب، این لازم است همانطور که در جاهای دیگر زکات ادا کرده می شود در رکوع نیز ادا شود در حالی که چنین چیزی مشاهده نمی شود و هرگز ادا

ص: 54

1- لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه «زکوه».

2- القرطبی، محمد بن احمد الانصاری، الجامع لاحکام القرآن، دارالفکر العربی، قاهره، 1409/1989، ج 3، ص 2315.

3- خلافت و انتخاب، ص 32.

- باز هم لازم است به این برادر یادآوری کنیم که این افسانه پیشینیان نیست بلکه قرآن است و باید آن را بپذیریم. علاوه بر این تمام آیات قرآن برای بیان احکام حلال و حرام نیست و گاهی ممکن است مربوط به موضوع خاصی باشد. مانند این آیات در سوره یوسف «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» (یوسف (12): 4) «یاد کن زمانی را که یوسف به پدرش گفت: ای پدر، من در خواب یازده ستاره را با خورشید و ماه دیدم. دیدم آنها برای من سجده می کنند»؛ و پس از گذشت سال ها اندوه و مصیبت که یعقوب به دیدار پسرش نایل شد، یوسف «وَرَفَعَ أَبَوَيْهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُّوا لَهُ سُجَّدًا وَقَالَ يَا أَبَتِ هَذَا تَأْوِيلُ رُؤْيَايَ مِنْ قَبْلُ قَدْ جَعَلَهَا رَبِّي حَقًّا» (یوسف (12): 100) «پدر و مادرش را به تخت برنشاند و همه آنان پیش او به سجده در افتادند و یوسف گفت: ای پدر این است تعبیر خواب پیشین من، به یقین، پروردگرم آن را راست گردانید.» اگر این دو آیه را کنار هم بگذاریم نشان می دهد که سجده یعقوب تعبیر خواب یوسف بود که دیده بود یازده ستاره با خورشید و ماه بر او سجده می کنند. در حالی که برای ما سجده برای غیر خدا شرک است. بنابر این بر عهده فقیه و مجتهد است که حکم شرعی را معلوم کند و افراد عادی را نرسد که از ظاهر آیات حکم به حلال بودن یا واجب و مستحب بودن چیزی دهند.

ص: 55

قرینه نهم باز به بحث های بی نتیجه دستوری پرداخته است و چنان که پیش تر گفته شد، پاسخ به این مسائل جز خستگی خواننده و نرسیدن به نتیجه مطلوب فایده ای ندارد و در پایان می نویسد «این داستان را تمام محدثین و حفاظ حدیث مانند ابن حجر و غیره می نویسند که کلاً ضعیف است.»⁽¹⁾

لازم است گفته شود یک نفر (ابن حجر) را نمی توان «تمام محدثین و حفاظ حدیث» دانست. از طرفی نگفته است این محدثین و حفاظ حدیث کجا چنین نظری داده اند. ما منابع شأن نزول این آیه درباره علی بن ابی طالب را بیشتر بیان کردیم.⁽²⁾

«قرینه دهم: این داستان را اگر بپذیریم این داستان به مقام حضرت علی و به مقام نماز توهینی است زیرا حضرت علی شخصی بوده است که او را تاریخ به اینصورت معرفی می کند که از پای مبارکش تیر در می آورند و اطلاع پیدا نمی کند، در حال نماز به بدنش تیر زده می شود متوجه نمی شود که من تیر خوردم خون جاری می شود از بدنش در حال نماز متوجه نمی شود که خون از بدنش جاری شده، چطور متوجه می شود که سائلی آمده و بعد انگشترش را در آورده و انداخت که بردارد و برود این عمل کثیر خلاف مقام نماز است و هم خلاف مقام حضرت علی است اصلاً معرفی توهین آمیزی است به

ص: 56

1- خلافت و انتخاب، ص 33.

2- ر.ک: پیش از این، ص 46، پانوشت های 2، 3، 4، 5 و 6.

حضرت علی. «(1) این ایراد را بر یعقوب پیامبر هم گرفتند:

یکی پرسید از آن گم کرده فرزند

که ای روشن گهر پیر خردمند

ز مصرش بوی پیراهن شنیدی

چرا در چاه کنعانش ندیدی

بگفت احوال ما برق جهان است

دمی پیدا و دیگر دم نهان است

گهی بر طارم اعلی نشینیم

گهی بر پشت پای خود نبینیم(2)

این نقطه اوج معرفت و غرقه شدن در دریای عشق الهی است که چون تیر از پای او در می آورند از خود فراموش می کند و لذت سخن گفتن با معبود را از دست نمی دهد. اما چون سائلی نام معبود را بر زبان می آورد، عشق او به هیجان می آید و با ارزش ترین مال بخشودنی که همراه دارد نثار نام معبود می کند.

باز گردیم به اصل مطلب و مسئله جانشینی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سخن بر سر جانشینی بود و اختلاف نظر ما با برادران اهل سنت. ما اختلاف نظر خود را به خدا و پیامبر او عرضه داشتیم و رأی و نظر مطلوب را شناختیم. همچنین پیام رسول خدا را شنیدیم که فرمود: «من دو چیز

ص: 57

1- خلافت و انتخاب، ص 33 و بعد.

2- کلیات سعدی، به اهتمام محمد علی فروغی، به تصحیح بهاءالدین خرمشاهی، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، 1365، «باب دوم اخلاق درویشان» ص 75.

گران بها در میان شما می گذارم: کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم. این دو هرگز از هم جدا نخواهند شد تا در حوض بر من وارد شوند.»(1) و یا به گفته نویسنده: «همانا من بعد از خود دو چیز مهم در میان شما به جای می گذارم که مادامی که به آنها عمل نمائید هرگز گمراه نخواهید شد. یکی کتاب الله (قرآن) و دیگر سنت و روشم.»(2) و سخن پیامبر خدا را نیز به یاد داریم که فرمود: «مثل اهل بیت من در میان شما همچون کشتی نوح است. کسی که بر آن سوار شد نجات یافت و کسی که از آن تخلف ورزید غرق شد.»(3) و منابع هر یک از این گفته ها را از منابع معتبر اهل سنت بیان کردیم. حال ببینیم امت رسول خدا برای تعیین جانشین چه معیارهایی را برگزیدند.

ص: 58

1- حدیث ثقلین در تمام منابع حدیث اهل سنت با جمله «کتاب الله و عترتی اهل بیته» آمده است برای نمونه ر.ک: ابن حنبل، مسند، دار صادر بیروت، بی تا، ج 3، ص 14، 17، ج 4، ص 367، ج 5، ص 182؛ دارمی، سنن، دارالکتب العلمیه دار احیاء السنه النبویه، بیروت، بی تا، ج 2، ص 432؛ مسلم، صحیح، دارالفکر، بیروت، بی تا، ج 7، ص 122 و بعد؛ ترمذی، الجامع الصحیح یا سنن ترمذی، تحقیق محمّد حسن نصار، بیروت، 1421/2000، ج 5، ص 662. حدیث 3786؛ طبرانی، المعجم الکبیر، چاپ دوم، ناشر مکتبه ابن تیمیه، قاهره، بی تا، ج 3، ص 65 و بعد؛ حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق دکتر یوسف عبدالرحمن المرعشلی، دارالمعرفه، بیروت، 1406، ج 3، ص 110. تنها از مالک بن انس (موطأ)، تحقیق محمّد فؤد عبدالباقی، چاپ اول داراحیاء التراث العربی، بیروت، 1406، ج 2، ص 899) نقل شده که «حدثنی عن مالک أنّه بلغه أنّ رسول الله قال ترکت فیکم امرین لن تضلوا ما مسکتکم بهما: کتاب الله و سنّه نبیه».

2- خلافت و انتخاب، ص 69.

3- ر.ک: پیش از این، ص 44، پانویشت 6.

روز دوشنبه ای بود که خبر رحلت رسول خدا به گوش مردم مدینه رسید. آنان از هر سو بر در خانه او گرد آمدند. عمر ضمن ایراد خطبه ای خطاب به مردمی که بر در خانه بودند گفت محمد نمرده و به نزد پروردگار خویش رفته است و به زودی باز خواهد گشت. ابوبکر پس از دیدن پیکر رسول خدا سخن عمر را رد کرد و در تأیید نظر خود این آیه را بر مردم خواند «وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنْقَلِبْ عَلَى عَقْبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ» (آل عمران (3): 144) «و محمد جز فرستاده ای، که پیش از او هم پیامبرانی آمده و گذشتند، نیست. آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، از عقیده خود بر می گردید؟ و هر کس از عقیده خود باز گردد، هیچ زیانی به خدا نمی رساند و به زودی خداوند سپاسگزاران را پاداش می دهد.»⁽¹⁾

در این گفتگو بودند که عویم بن ساعده و معن بن عدی، از

ص: 59

مخالفان سعد بن عباد و از دوستان ابوبکر وارد شدند و از اجتماع انصار در سقیفه بنی ساعده به ابوبکر و عمر خبر دادند و از آن دو خواستند وارد عمل شوند. (1) این دو تن شتابان به سوی سقیفه رفتند و در راه ابو عبیده بن جراح را دیدند و با هم روان شدند.

علی بن ابی طالب و عباس بن عبدالمطلب و فضل بن عباس و قثم بن عباس و اسامه بن زید و شقران آزاد شده پیامبر عهده دار غسل وی شدند. اوس بن خولی از جنگاوران بدر نیز هنگام غسل پیامبر حضور داشت. علی بن ابی طالب پیامبر را به سینه خود تکیه داد و عباس و فضل و قثم وی را می گردانیدند و اسامه بن زید و شقران آب بر او می ریختند و علی او را غسل می داد. علی در حال غسل می گفت: «پدر و مادرم بفدایت که در زندگی و مرگ پاکیزه ای» که از پیامبر چیزی که از مردگان دیده می شود دیده نشد. وقتی خواستند قبر پیامبر را بکنند به دنبال ابو عبیده جراح گور کن مکی فرستادند و او در سقیفه سرگرم توطئه برای تعیین خلیفه بود. پس ابو طلحه زید بن سهل آمد و در همان جا که پیامبر در گذشته بود به رسم مردم مدینه گوری با لحد کند. مردم دسته دسته می آمدند و بر پیامبر نماز می گزاردند و کسی در کار نماز بر پیکر پیامبر پیش نمازی نکرد و در نیمه شب چهارشنبه او را

ص: 60

1- ر.ک: ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، داراحیاء الکتب العربیه، 1387/1967، چاپ افسست منشورات مکتبه آیه الله العظمی المرعشی النجفی، قم، 1404، ج 6، ص 6.

در تمام این مدت ابوبکر و عمر در سقیفه و یا در حال بیعت گرفتن از مردم مدینه بودند و جای تردید است که آیا این دو موفق شدند برای ادای آخرین احترام نسبت به پیامبر شرکت کنند یا خیر. بدون شک ابوبکر مایل بود چون پیامبر که پیشنمازی نماز میت بر اصحاب در گذشته اش را به عهده داشت، امام جماعت نماز بر پیکر پیامبر باشد، اما سرگرمی او برای بیعت گرفتن از مردم چنین افتخاری را نصیب او نکرد.

روایت اصلی درباره سقیفه به ابن عباس بر می گردد و او نقل می کند در سال 23 هجری در آخرین حج به رهبری عمر مردی نزد وی آمد و گفت: «فلانی می گوید اگر عمر بن خطاب بمیرد من با فلان شخص بیعت می کنم. بیعت با ابوبکر هم کاری بدون فکر و اندیشه بود.» عمر بعد از بازگشت به مدینه در روز جمعه ای بر منبر رفت و ضمن خطبه ای گفت: «خدای محمد را برانگیخت و کتاب بر او نازل کرد و از جمله چیزهایی که بر او نازل کرد آیه رَجُمُ بود و پیامبر سنگسار کرد و ما نیز پس از وی سنگسار کردیم و من بیم دارم زمانی دراز نگذرد و کسانی بگویند، سنگسار را در کتاب خدا نمی بینیم و

فریضه ای را که خدا نازل کرده متروک دارند و گمراه شوند؛ و ما در کتاب خدا می خوانیم: «از سنت پدران خود باز نگردید که بازگشتن از سنت پدران مایه کفر است.» (لَا تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ فَإِنَّهُ كُفْرٌ بِكُمْ أَنْ

تَرَعَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ). سپس به موضوع اصلی بازگشت و گفت: «به من خبر رسیده که یکی از شما گفته است: به خدا سوگند اگر عمر بن خطاب بمیرد، من با فلان بیعت می کنم. کسی فریب نخورد و نگویید که بیعت با ابوبکر کاری بدون فکر و اندیشه بود و انجام یافت. این چنین بود ولیکن خدا شر آن را دفع کرد.» پس از آن به سخن خود ادامه می دهد و می گوید: «هنگام درگذشت رسول خدا، انصار به مخالفت با ما برخاستند و بزرگان آن ها در سقیفه بنی ساعده جمع شدند. و علی بن ابی طالب و زبیر بن عوام و کسانی که با آنان بودند نیز با ما مخالفت کردند. مهاجران(1) به ابوبکر روی آوردند و من به ابوبکر گفتم نزد برادرانمان انصار برویم. به راه خود ادامه دادیم و آنان را در سقیفه بنی ساعده دیدیم و مردی به ردا پیچیده در میانشان بود. گفتم این کیست؟ گفتند سعد بن عباده است. یکی از انصار به پا خاست و در فضیلت انصار سخن گفت. بعد ابوبکر چنین گفت: ای گروه انصار هر چه از فضیلت خود بگویید شایسته آنید، اما عرب این حکومت را جز برای این طایفه قریش نمی شناسد که محل و نسبشان بهتر است.» (ولن تعرف العرب هذا الامر لهذا الحی من قریش، هم أوسط العرب

ص: 62

1- غیر از ابوبکر و عمر و دوست آن ها ابوعبیده هیچ یک از اصحاب برجسته مکی در اجتماع سقیفه حضور نداشتند. اما یعقوبی ج 1، ص 522 از عبدالرحمن بن عوف نیز نام می برد که برخاست و گفت ای گروه یاران پیامبر، هر چند شما برتری داشته اید لیکن مانند ابوبکر و عمر و علی در میان شما نیست. یکی از انصار گفت برتری کسانی را که نام بردی انکار نمی کنیم و راستی در میان ایشان مردی است که اگر خواستار می شد، هیچکس با او به نزاع بر نمی خاست و مقصود او علی بن ابی طالب بود.

آن گاه ابوبکر دست عمر و ابوعبیده را گرفت و گفت من یکی از این دو مرد را برای شما می پسندم، با هر کدامشان می خواهید بیعت کنید. عمر می گوید من خوش نداشتم سالار قومی شوم که ابوبکر در میان آن هاست. در این هنگام مردی انصاری برخاست و گفت: «من مردی کار آزموده و سرد و گرم جهان دیده ام. ای گروه قریش یک امیر از ما و یک امیر از شما.» با شنیدن این سخن از هر طرف سر و صدا برخاست و عمر ترسید اختلافی پیش آید و به ابوبکر گفت: «دست پیش آر تا با تو بیعت کنیم.» و او دست پیش آورد و عمر با او بیعت کرد و مهاجران (2) نیز با وی بیعت کردند. انصار نیز بیعت کردند. و چنان شد که سعد بن عباده زیر دست و پای ماند و یکیشان گفت: «سعد بن عباده را کشتید.» عمر گفت: «خدا سعد بن عباده را بکشد.» و عمر نتیجه گیری می کند که «کاری استوارتر از بیعت با ابوبکر نبود که بیم داشتیم اگر قوم از ما جدا شوند و بیعتی نباشد، پس از ما بیعتی باشد و ناچار شویم بر خلاف میل خود پیرو آن ها شویم یا مخالفت کنیم و فساد پیدا شود.» (3)

چنان که دیده می شود این انتخاب همان گونه که عمر گفته بود کاری بدون فکر و اندیشه بود. هیچ یک از افراد خاندان پیامبر که

ص: 63

1- سیره ابن هشام، ج 4، ص 306 - 310.

2- تعداد مهاجران حاضر در سقیفه جمعاً بیش از چهار نفر نبود. ر.ک: پیش از این، ص 62، پانویشت 1.

3- سیره ابن هشام، ج 4، ص 309 - 310.

اهمیت و شایستگی آنان برای جانشینی پیامبر از نظر قرآن و سنت مورد بررسی قرار گرفت در سقیفه حضور نداشتند. از صحابه برجسته مکی هم جز چند نفر معدود کسی در سقیفه نبود. از معیارهای اسلامی برای جانشینی پیامبر که همان قرآن و عترت و یا بنا به گفته اهل سنت قرآن و سنت بود سخن به میان نیامد و محور بحث گرایش های قومی و قبیله ای بود که ریشه در جاهلیت داشت. جایگاه ممتاز حاکمیت بر جامعه اسلامی که ابوبکر آن را به قریش اختصاص داده بود هیچ مبنایی در قرآن نداشت. در دوران رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله قریش از سرسخت ترین دشمنان اسلام بودند. البته خداوند مهاجران (نه قریش) را تحسین می کند، اما جایگاه آنان با انصار کاملاً برابر است «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ» (انفال (8): 72) «کسانی که

ایمان آورده و هجرت کرده اند و در راه خدا با مال و جان خود جهاد نموده اند و کسانی که مهاجران را پناه داده اند، آنان یاران یکدیگرند.» «وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ» (انفال (8): 74) «و کسانی که ایمان آورده و هجرت کرده اند و در راه خدا به جهاد پرداخته و کسانی که مهاجران را پناه داده و یاری کرده اند، آنان همان مؤنان واقعی اند. برای آنان بخشایش و روزی شایسته ای خواهد بود.» «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا ذَلِكَ الْفَوْزُ

الْعَظِيمِ» (توبه (9): 100) «و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار، و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود و آنان نیز از او خشنودند، و برای آنان باغهایی آماده کرده که از زیر درختان آن نهرها روان است. همیشه در آن جاودانه اند، این است همان کامیابی بزرگ.» «لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِنْ بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَءُوفٌ رَحِيمٌ» (توبه (9): 117) «به یقین، خداوند بر پیامبر و مهاجران و انصار که در آن ساعت دشوار از او پیروی کردند ببخشد، بعد از آنکه چیزی نمانده بود که دل‌های دسته‌ای از آنان منحرف شود. باز برایشان ببخشد، چرا که او نسبت به آنان مهربان و رحیم است.»

پس معلوم شد انتخاب ابوبکر به خلافت:

1 - بر مبنای کتاب و عترت یا کتاب و سنت و توصیه‌های قرآن و رسول اکرم نبود.

2 - بر مبنای برتری مهاجران بر انصار نبود چون هر دو از نظر خداوند احترامی مساوی داشتند و قریش از آغاز بعثت تا پایان زندگی پیامبر از سر سخت‌ترین دشمنان او بودند.

3 - بر مبنای کهنسالی و بزرگی قوم نبود چون ابوقحافه پدر ابوبکر عمری پیش از فرزندش داشت.

4 - بر مبنای شایسته سالاری نبود، چون تنها مأموریتی که رسول خدا در تمام دوران رسالتش به ابوبکر داد ابلاغ سوره براءت به

مشركان مكه بود كه خدا آن را نپسنديد و رسول خدا علي بن ابي طالب را مأمور اين كار كرد. (1)

5- بر مبنای برتری و فضیلت نبود چون اندکی از فضایل بیشمار علی بن ابي طالب را در صفحات پیشین کتاب گفتیم. فضیلت های ابوبکر را بنابر آنچه نویسنده گفته است در بخش فضیلت های صحابه (2) خواهیم گفت و خواننده خود می تواند درباره آن قضاوت کند.

6- بر مبنای وصیت پیامبر نبود چون پیامبر جانشین خود را پیشتر در حدیث یوم الدار و حدیث استخلاف و حدیث غدیر تعیین کرده بود. (3) و ابوبکر در سقیفه از وصیت نام نبرد، او ابتدا عمر و ابوعبیده را برای بیعت معرفی کرد و پس از آن عمر با ابوبکر بیعت کرد. (4) عمر به هنگام مرگ و نوشتن وصیت خود بر نبودن وصیتی برای خلافت ابوبکر تصریح کرد و گفت: «اگر جانشین تعیین کنم، کسی که بهتر از من بوده جانشین تعیین کرده و اگر رها کنم، باز کسی که از من بهتر بوده است رها کرده است». (5)

پس مبنای خلافت ابوبکر چه بود؟

ص: 66

1- ر.ک: پیش از این ص 23 و بعد، 44.

2- پس از این ص 105 - 120.

3- ر.ک: پیش از این: حدیث یوم الدار ص 17؛ حدیث استخلاف، ص 23؛ حدیث غدیر، ص 25 و بعد و ص 26، پانویشت 1؛ نیز، ر.ک: پس از این ص 83 که ابوبکر هنگام مرگ می گوید «ای کاش از رسول خدا پرسیده بودم خلافت از آن کیست که کسی در باره آن اختلاف نکند.»

4- ر.ک: پیش از این، ص 63.

5- سیره ابن هشام، ج 4، ص 302 یا 303؛ مقدسی، مجلد چهارم تا ششم، ص 765.

قریش از آغاز بعثت پیامبر خصومت و حسادت شدیدی نسبت به او داشتند، در زمانی که رسول خدا در مکه بود از هیچ گونه آزاری نسبت به او خودداری نکردند. پس از هجرت او به مدینه با او به جنگ برخاستند. در جنگ بدر و در جنگ های دیگری که روی داد بیشتر قریشانی که کشته شدند به دست علی بن ابی طالب به قتل رسیدند. اگر چه قریش از نظر نظامی شکست خوردند و تسلیم پیامبر شدند اما نتوانستند کینه پیامبر و علی بن ابی طالب را از دل بیرون کنند. این دشمنی در شعر یزید بن معاویه به خوبی نمایان است. هنگامی که حسین بن علی علیه السلام سبط پیامبر و پسر فاطمه زهرا به شهادت رسید، عبیدالله بن زیاد سر او را با فرزندانش نزد یزید بن معاویه فرستاد. یزید فرمان داد زنان و دختران امام حسین را بر پله مسجد، آن جا که اسیران را نگاه می داشتند ببرند تا مردم بدیشان بنگرند و سر او را در برابر خویش نهاده بود و با چوب در چهره او می زد و می گفت:

کاش پیران و بزرگان من در بدر، می دیدند/ بی تابی خزر ج را از فرود آمدن نیزه ها

تا شاد باش گویند و هلهله کنند از سر شادی / و بگویند: ای یزید دست مرزاد! (1)

عمر نیز از این دشمنی آگاه بود و ضمن گفتگویی که در یکی از شب های واپسین دوران زندگی خود با ابن عباس داشت، پس از

ص: 67

بررسی خصوصیات اخلاقی یکایک کسانی که احتمال جانشینی او را داشتند، از ابن عباس پرسید آیا علی را شایسته خلافت می دانی؟ ابن عباس گفت علی با فضیلت و سابقه و خویشاوندی پیامبر و دانشی که دارد چرا شایسته نباشد؟ عمر گفت به خدا سوگند او چنان است که گفتمی و اگر بر مردم حکومت یابد آنان را به راه راست برد و راه روشن را در پیش گیرد جز این که در او خصلت هایی است: شوخی کردن در انجمن، و استبداد رأی، و بی اعتنایی به مردم در عین جوانی. ابن عباس گفت امیر مؤنان: چرا روز خندق او را کم سن نشمردید، هنگامی که عمرو بن عبدود بیرون تاخت و دلاوران را بیم گرفت و پیران از او عقب نشینی کردند، و نیز روز بدر هنگامی که سر از تن حریفان بر می گرفت؛ چرا در اسلام از او پیش نیفتادید. عمر گفت: پس کن ای پسر عباس مگر می خواهی با من چنان کنی که پدرت و علی با ابوبکر کردند، روزی که هر دو نزد وی رفتند؟ ابن عباس گفت پس نخواستم که او را به خشم آورم و خاموش گشتم. پس عمر گفت: ای پسر عباس به خدا سوگند که پسر عمویت علی از همه مردم به خلافت سزاوارتر است لیکن قریش زیر بار او نمی رود و اگر بر مردم حکومت یابد البته ایشان را به مُرّ حق وادارد چنان که راهی جز آن نیابند و اگر چنین کند البته بیعت او شکسته شود و سپس با او بجنگند. (1)

ابوبکر و عمر مردانی زیرک و سیاست پیشه و از اوضاع اجتماعی

ص: 68

و گرایش های قومی مردم مدینه و مکه به خوبی آگاه بودند. از طرفی چون دختران این دو، همسران پیامبر بودند از وضع داخلی خانه پیامبر و از گرفتاری علی بن ابی طالب و اندوه او برای مرگ پیامبر به خوبی خبر داشتند. حضور عده ای در سقیفه بنی ساعده را فرصتی طلائی برای کسب قدرت دانستند و از اختلاف بین اوس و خزرج و آشوب و جنجالی که در آن اجتماع به پا شد برای دست یابی به قدرت بهره بردند. آنان به عمد از کتاب خدا و سنت رسول او نام نبردند و خواست قریش را بر خواست خدا برتری دادند تا بتوانند از یاری سران قریش که نفرتی دیرینه از پیامبر و علی داشتند بهره برند. نویسنده گفته است: «جای بس تعجب است که یکصد و بیست و چهار هزار نفر که در غدیر خم حضور داشتند در ظرف یک سال همه مردند و منقرض شدند یک نفر هم باقی نمانده بود که داستان غدیر را به اهل سقیفه بنی ساعده تذکر بدهد.» (1)

پیش از پاسخ دادن به این پرسش بهتر است نگاهی داشته باشیم به این آیه ها از سوره طه. «قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعَدًّا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي» (طه (20): 85 - 86). «فرمود: در حقیقت ما قوم تو را پس از عزیمت تو آزمودیم و سامری آن ها را گمراه ساخت. پس موسی خشمگین و اندوهناک به سوی قوم خود برگشت و گفت: ای قوم من،

ص: 69

آیا پروردگارتان به شما وعده نیکو نداد؟ آیا این مدت بر شما طولانی می نمود، یا خواستید خشمی از پروردگارتان بر شما فرود آید که با وعده من مخالفت کردید؟» «قَالَ يَا هَرُونَ مَا مَنَعَكَ إِذْ رَأَيْتَهُمْ ضَلُّوا أَلَّا تَتَّبِعَنِ أَفَعَصَيْتَ أَمْرِي قَالَ يَبْنَؤُمْ لَّا تَأْخُذُ بِلِحِيَّتِي وَلَا بِرَأْسِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ تَقُولَ فَرَّقْتَ بَيْنَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ لَمْ تَرْقُبْ قَوْلِي» (طه (20): 92 - 94) «موسی گفت: ای هارون، وقتی دیدی آنها گمراه شدند چه چیز مانع تو شد، که از من پیروی کنی؟ آیا از فرمانم سر باز زدی؟ گفت: ای پسر مادرم، نه ریش مرا بگیر و نه موی سرم را، من ترسیدم که بگویی: میان بنی اسرائیل تفرقه انداختی و سخنم را مراعات نکردی.»

بنابر این جای تعجب نیست. ملاحظه می فرمایید چون سامری گوساله ای ساخت همه روی از خدا برگردانیدند و به گوساله روی آوردند و هیچ کس وجود خدای رحمان را به این گوساله پرستان تذکر نداد. از طرفی چنان آشوب و غوغایی در سقیفه پدید آمد و آب ها گل آلود شد که گوش شنوایی نبود که حرفی بشنود و گرنه انصار و یا بعض انصار فریاد برآوردند: «ما جز با علی بیعت نمی کنیم.»⁽¹⁾

پس از بیعت تعداد اندک مهاجران و برخی از انصار حاضر در سقیفه،⁽²⁾ عمر مأموریت یافت از مردم مدینه بیعت بگیرد. در آغاز با

ص: 70

1- تاریخ طبری، ج 4، ص 1328.

2- همه انصار حاضر در سقیفه با ابوبکر بیعت نکردند و گرنه دلیلی نداشت که سعد بن عبادہ کتک بخورد و زیر دست و پای بماند. تعداد قابل ملاحظه ای از خزر جی ها به پیروی از رهبرشان از بیعت خودداری کردند وعده دیگری گفتند «ما جز با علی بیعت نمی کنیم.»

کمک بنی اسلم و بعداً عبدالاشهل از قبیله اوس بر کوچه ها مسلط شد. بنی هاشم و تعداد دیگری از مهاجران در خانه فاطمه جمع شده بودند. عمر تهدید کرد که همه از خانه بیرون آیند و با ابوبکر بیعت کنند، و گرنه خانه را آتش می زند. (1) آن گاه به خانه فاطمه ریختند. از ضربتی که عمر بر فاطمه زد محسن او سقط شد. (2) پس فاطمه بیرون آمد و گفت: «به خدا قسم باید بیرون روید و گرنه مویم را برهنه سازم و نزد خدا ناله و زاری کنم.» (3) در این جا نمی خواهم قلم را بر سوگ فاطمه بگریانم و دل دوستداران پیامبر را بر اندوه تنها باز مانده اش به غم بنشانم. تنها به این بسنده می کنم که فاطمه پس از مرگ، شبانه دفن شد و هیچ کس جز سلمان و ابوذر و به قولی عمار حاضر نبود. زنان پیامبر و زنان دیگری از قریش در بیماری فاطمه نزد او آمدند و گفتند چگونه ای؟ گفت: «خود را از دنیای شما بیزار و از جدایی شما شادمان می بینم، چه حق من نگهداشته نشد. و پیمان رعایت نگردید، و وصیت پذیرفته نگشت و حرمت ناشناخته ماند.» و سن فاطمه به هنگام مرگ بیست و سه سال بود. (4) و هنگامی که وفات یافت بر ابوبکر و عمر خشمگین بود. (5) علی بن ابی طالب به هنگام وداع با سیده نساء عالمین خطاب به پیامبر چنین فرمود: «به زودی دخترت تو را آگاه خواهد ساخت که امت تو چگونه در ستمکاری بر او اجتماع کردند. از

ص: 71

-
- 1- تاریخ طبری، ج 4، ص 1328.
 - 2- مقدسی، مجلد چهارم تا ششم، ص 733.
 - 3- یعقوبی، ج 1، ص 527.
 - 4- همان، 512.
 - 5- مقدسی، مجلد چهارم تا ششم، ص 733.

فاطمه پیرس، و احوال اندوهناک ما را از او خبرگیر، که هنوز روزگاری سپری نشده و یاد تو فراموش نگشته است.» (1)

علی بن ابی طالب و زبیر و چند تن از بنی هاشم با ابوبکر بیعت نکردند. پس عمر سوی علی و زبیر رفت و آن‌ها را به ناخواه بیاورد و گفت: «یا به دلخواه بیعت کنید و یا نا به دلخواه بیعت می‌کنید.» (2) اما علی و بنی هاشم از بیعت خودداری کردند. در این مدت بر بنی هاشم سخت گرفتند و آنان خود را در وضعی دیدند که یادآور تحریم کفار مکه برای فشار بر بنی هاشم بود تا حمایت خود را از محمد پس بگیرند. لیکن این بار مسلمانان بودند که بر آن‌ها فشار می‌آوردند تا از حمایت علی دست بردارند. (3) تا فاطمه زنده بود علی با ابوبکر بیعت نکرد، (4) و پس از رحلت فاطمه بود که علی به جمع مردم پیوست.

نویسنده گفته است: «حضرت علی رضی الله عنه اگر کوچکترین دلیلی را در قرآن یا حدیث غدیر خم بر خلافت خود سراغ می‌داشت و خود را از جانب خدا و رسول خلیفه می‌دانست ممکن نبود از امر خدا و رسول تخلف کند همانطور که حضرت رسول تک و تنها بدون اعتنا به کشته شدن در برابر انبوه کفار نبوت خود را اظهار نمود، بر او واجب بود، که رسول را مقتدای خویش قرار دهد، بصیرت حضرت علی رضی الله عنه از خدا

ص: 72

-
- 1- نهج البلاغه، ج 1، ص 443.
 - 2- تاریخ طبری، ج 4، ص 1330.
 - 3- مادلونگ، ویلفرد، جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله، پژوهشی پیرامون خلافت نخستین، ترجمه احمد نمایی، جواد قاسمی، محمدجواد مهدوی، دکتر حیدررضا ضابط، چاپ سوم، بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد 1386، ص 82.
 - 4- ابن ابی الحدید، ج 6، ص 12.

و رسول موقع شناس تر نبود که گفته شد صلاح ندانست که شمشیر بکشد، علی از امر خدا و رسول سرکشی نمی کند، علی ترک واجب نمی کند، علی رضی الله عنه از بشر نمی ترسد، علی از بذل جان نمی هراسد، علی رضی الله عنه زیر بار ظلم نمی رود، علی با ظالم بیعت نمی کند، علی رضی الله عنه 25 سال پشت سر ظالم نماز نمی خواند...»(1)

پیش از پاسخ به گفته های این برادر لازم است مثالی را از صحیح بخاری و مسلم نقل کنیم.

«گرگی دو پسر بچه را از دوزن ربود. یکی از کودکان را از هم درید و دیگری جان سالم به در برد، هر یک از این دوزن کودک زنده را از آن خود می دانست. آن دو برای داوری نزد داوود رفتند. او بدون فوت وقت تصمیم گرفت کودک را به زنی که پیرتر و مُصَرِّتر بود بدهد. اما سلیمان پیشنهاد کرد این کودک را با شمشیر به دو بخش تقسیم کنند و نیمی از کودک را به هر یک از این مدعیان بدهند. زن پیرتر این پیشنهاد را پذیرفت. اما آن که جوان تر بود آن را رد کرد و از دعوی خود چشم پوشید تا به کودک آسیبی نرسد...»(2)

عشق علی بن ابی طالب به اسلام کمتر از عشق مادر به فرزند نبود. او در بخشی از خطبه معروف به قاصعه، سابقه خود در اسلام و رابطه اش با پیامبر خدا را چنین توصیف می کند:

«شما موقعیت مرا نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله در خویشاوندی

ص: 73

1- خلافت و انتخاب، ص 45.

2- صحیح بخاری، حدیث 3427؛ صحیح مسلم، ج 5، ص 133، حدیث 1720.

نزدیک، در مقام و منزلت ویژه می دانید، پیامبر مرا در اتاق خویش می خوابانید، بدنش را به بدن من می چسپاند و بوی پاکیزه خود را به من می بویاند، و گاهی غذایی را لقمه لقمه در دهانم می گذارد، هرگز دروغی در گفتار من و اشتباهی در کردارم ندید. از همان لحظه ای که پیامبر صلی الله علیه و آله را از شیر گرفتند، خداوند بزرگ ترین فرشته خود را مأمور تربیت پیامبر کرد، تا شب و روز او را به راه های بزرگواری و راستی و اخلاق نیکو راهنمایی کند و من همواره با پیامبر بودم چونان فرزند که همواره با مادر است. پیامبر هر روز نشانه تازه ای از اخلاق نیکو را برایم آشکار می فرمود و به من فرمان می داد که به او اقتدا کنم. رسول خدا صلی الله علیه و آله چند ماه از سال را در غار حرا می گذراند، تنها من او را مشاهده می کردم، و کسی جز من او را نمی دید. در آن روزها، در هیچ خانه ای اسلام راه نیافت جز خانه رسول خدا صلی الله علیه و آله که خدیجه هم در آن بود و من سومین آنان بودم، من نور وحی و رسالت را می دیدم و بوی نبوت را می بویدم. من هنگامی که وحی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله فرود می آمد، ناله شیطان را شنیدم، گفتم ای رسول خدا این ناله کیست؟ گفت: شیطان است که از پرستش خویش مأیوس شد. و فرمود آنچه من شنوم تو شنوی و آنچه من می بینم تو می بینی، جز آن که تو پیامبر نیستی بلکه وزیر منی و به راه خیر می روی» (1)

پس از رحلت رسول خدا اوضاع مدینه سخت آشفته بود. مسیلمه کذاب، سجاج را به عقد خود در آورده بود و برای نابودی اسلام

ص: 74

پیمان بسته بودند؛ عده ای از مسلمانان پیمان شکن به این دو روی آوردند. روم و ایران در کمین اسلام نشستند؛ منافقان در داخل مدینه و اعراب تازه مسلمان در خارج از مدینه در پی فرصتی بودند تا به نابودی دین خدا برخیزند و رحلت رسول را مغتنم شمردند تا خواسته های خود را بر آورده کنند. علی بن ابی طالب این مادر مهربان و دلسوز اسلام با دو مشکل رو به رو بود مشکل از دست دادن حق خود و مشکل نابودی اسلام. او مدتی اندیشید و با مردم سخن گفت و حق خود را طلبید. در این هنگام ابوسفیان نزد علی آمد و گفت: من شور و آشوبی می بینم که آن را جز افشاندن خون فرو نماند. ای فرزندان خاندان مناف، ابوبکر را چه رسد که رشته فرمانروایی شما به دست گیرد؟ بر سر علی و عباس چه آمده است؟ چرا باید این کار به دست کم شمارترین تیره قریش افتد؟ آن گاه به علی گفت دست خود بگشای تا با تو بیعت کنم. اما علی او را از خود راند و گفت: تو را از این کار جز آشوب انگیزی آهنگی نیست. به خدا دیر زمانی است که پیوسته به اسلام گزند می رسانی. ما را به اندرز تو نیازی نیست. (1) او از این ترسید که اگر شکافی در اسلام ایجاد کند یا اسلام را یاری نکند مصیبت از دست رفتن اصل اسلام بزرگ تر از مصیبت از دست دادن حق خود باشد. در این هنگام بود که به صف مسلمانان پیوست و دامن همت بر کمر زد تا باطل نابود شود و سخن حق بر فراز هر سخن بماند و پیوسته مصاحب و نیک خواه ابوبکر بود و در هر کاری که در

ص: 75

آن اطاعت خداوند بود از او اطاعت می کرد.(1) بنا بر این او هرگز در بر حق بودن خود شک نکرد و چون کسی که خار در چشم و استخوان در گلو دارد برای بقای اسلام از دعوی خود چشم پوشید(2)، اما هرگز آنان را تأیید نفرمود.

پس از ماجرای سقیفه علی بن ابی طالب با ابوبکر بیعت نکرد و پس از رحلت فاطمه بود که به جمع مردم پیوست(3). بعد از مرگ عمر و شورای جانشینی، عبدالرحمان بن عوف با علی بن ابی طالب خلوت کرد و گفت: «برای ما خدا بر تو گواه باشد که اگر زمام این امر را به دست گرفتی در میان ما به کتاب خدا و روش پیامبرش و روش ابوبکر و عمر رفتار کنی.» علی گفت: همانا با کتاب خدا و روش پیامبرش نیازی به روش هیچ کس نیست.(4) هر چند با اصرار بر این نظر او از رسیدن به حق خود باز ماند. بار دیگر هنگامی که خوارج فتنه آفریدند، یاران و شیعیان علی پیش وی آمدند و با او بیعت کردند و گفتند: «با هر که دوستی کنی دوست اویم و با هر که دشمنی کنی دشمن اویم.» علی پیروی از سنت پیامبر را شرط کرد. و چون به ربیعہ بن شداد خثعمی گفت: «بر کتاب خدا و سنت پیامبر بیعت کن.» ربیعہ گفت: «بر سنت ابوبکر و عمر.» علی گفت: «وای بر تو، اگر

ص: 76

1- ر.ک: ثقفی، ابوالقاسم ابراهیم، الغارات، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، 1361، ص 110 و بعد.

2- ر.ک: نهج البلاغه، ج 1، ص 32، «خطبه شقشقیه».

3- ر.ک: پیش از این، ص 72.

4- یعقوبی، ج 2، ص 53.

نویسنده گفته است: اینکه در نهج البلاغه خطبه (37) حضرت علی می فرماید: «من به موجب عهد و میثاقی که در گردن داشتم با خلفا بیعت کردم.» کسی که خودش خلیفه است، چگونه برای بیعت با دیگران میثاق می بندد. اعتراف به عهد و میثاق برای بیعت با دیگران دلیل روشنی است بر اینکه حضرت علی دارای مقام خلافت نبوده و موضوع غدیر خم ارتباط به امر خلافت نداشته است.»(2)

خطبه مورد نظر چنین است: «در برابر خواسته های خدا راضی، و تسلیم فرمان او هستم. آیا پندارید من به رسول خدا صلی الله علیه و آله دروغ

می بندم. به خدا سوگند من نخستین کسی هستم که او را تصدیق کردم و هرگز اول کسی نخواهم بود که او را تکذیب کنم. در کار خود نگریستم، دیدم پیش از بیعت، پیمان طاعت بر عهده دارم و از من برای دیگران میثاق گرفته اند.»(3) به طوری که شیخ محمد عبده در ذیل این خطبه در پانوش شماره 2 آورده است: علی بن ابی طالب این خطبه را بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله ایراد کرد و اشاره دارد به این که رسول خدا از او پیمان گرفته بود که اگر بر سر خلافت با او به نزاع برخاستند با آنان مدارا کند و از حق خود چشم پوشد.(4) در مورد صحت اسناد و مدلول حدیث غدیر پیش از این سخن گفتیم و نیازی

ص: 77

1- تاریخ طبری، ج 6، ص 2599.

2- خلافت و انتخاب، ص 41 - 42.

3- نهج البلاغه، ج 1، ص 98.

4- همان، پانوش 2.

به تکرار نمی بینیم. (1)

نویسنده گفته است: «اگر حضرت علی نسبت به حضرت عمر سوء نیتی می داشت یا قلباً از او ناراضی بود و او را غاصب حق خود می دانست. همواره منتظر فرصتی برای اعاده حق خود می شد از این فرصت طلایی استفاده می کرد آنجا که حضرت عمر از سیدنا علی مشاوره ای در مورد رفتن خود برای جنگ با رومیان خواست او را راهنمایی می کرد که شخصاً به میدان نبرد برود و در آنجا کشته و زمینه برای خلافت علی فراهم آید. اما می بینیم که چگونه با دلسوزی و صمیمیت فوق العاده در راستای خیرخواهی عمر و سایر مسلمین می کوشد. همانا مشورت او از عمق جان برخاسته بود و حقا که چنین پیشنهادی جز از قلب پاک و بی غرض و از مردی بلند همت و آینده نگر صادر نمی شود...» (2)

اگر علی بن ابی طالب فرصت طلب و مشاوره نامؤمن بود، جای تعجب بود. کسی که خداوند «آلودگی را از او زدوده و او را پاک و منزّه گردانیده» (3) و «با نفس پیامبر خدا یکی دانسته است» (4) حتی چنین تصویری درباره او گناهی نابخشودنی است. برادرانی که چنین

ص: 78

1- ر.ک: پیش از این، ص 26، پانوش 1.

2- خلافت و انتخاب، ص 47.

3- ر.ک: «يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» احزاب 33: 33.

4- ر.ک: «فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ» آل عمران 3: 61.

اندیشه ای درباره علی به دل راه داده اند، چون کسانی که به یوسف تهمت زدند باید اعتراف کنند که «حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ»

(یوسف (12): 51) «منزه است خدا، ما برای او گناهی نمی دانیم.»

کار پاکان را قیاس از خود مگیر

گرچه ماند در نبشتن شیر و شیر

(مولوی)

او برای حفظ یک پارچگی و وحدت امت اسلامی با خلفا همکاری داشت و در این کار صادق بود و جز صداقت و وفای به عهد از او انتظاری نیست. او با قاتل خود عبدالرحمن بن ملجم کینه و دشمنی نداشت و نسبت به خوشرفتاری با او سفارش کرد، (1) چه رسد به خلفای سه گانه پیش از خود که همه از اصحاب پیامبر و از هم رزمان و خویشاوندان او بودند. البته تغییر جهت خلافت مسئله ای بود و برتری و پیشرفت اسلام مسئله ای دیگر که پیش از این از آن سخن گفتیم. (2)

نویسنده با اشاره به خطبه های 91 و 198 می گوید علی بن ابی طالب «همه جا» و «همواره» از خلافت گریزان بود. (3) اما نمی گوید این واژه های «همه جا» و «همواره» را از کجا آورده است.

علی بن ابی طالب خطبه 91 را در روز 25 ذی حجه سال 35 یعنی 7 روز پس از کشته شدن عثمان و 25 سال پس از رحلت رسول خدا در زمانی ایراد کرد که مردم از هر طرف به او روی آوردند تا با او بیعت

ص: 79

1- ر.ک: نهج البلاغه، ج 2، ص 80.

2- ر.ک: پیش از این ص 74 - 76.

3- خلافت و انتخاب، ص 41، 44، 55 و 72.

او از سرچشمه وحی رسول خدا سیراب شده و علم او را به میراث برده بود. از انحراف های سیاسی و تغییر ارزش های اسلامی در طی این 25 سال پس از رحلت رسول خدا به خوبی آگاه بود. و از کینه عایشه و دشمنی بنی امیه نسبت به خود خبر داشت. او آرزوهای طلحه و زبیر را برای دست یابی به قدرت و سهم بردن از حکومت می دانست. و آنان را در پیشاپیش جمعیتی می دید که فریاد بیعت سر می دادند. از این رو فرمود.

«مرا واگذارید و دیگری را به دست آرید، زیرا ما به استقبال حوادث و اموری می رویم که رنگارنگ و فتنه آمیز است. و چهره های گوناگون دارد و دل ها بر این بیعت ثابت و عقل ها بر این پیمان استوار نمی ماند. افق حقیقت را ابرهای تیره فساد گرفته و راه مستقیم حق ناشناخته مانده است. آگاه باشید، اگر دعوت شما را بپذیرم، براساس آنچه می دانم با شما رفتار می کنم و به گفتار این و آن و سرزنش سرزنش کنندگان گوش نمی دهم. اگر مرا رها کنید یکی از شما هستم که شاید شنواتر و مطیع تر از شما باشم. در حالی که من وزیر و مشاوران باشم بهتر است که امیر و رهبر شما باشم.»⁽¹⁾

با وجود این بیان صریح علی و آگاهی از برنامه حکومتی او طلحه و زبیر با او بیعت کردند. اما چندی نگذشت که سهم خود را از حکومت خواستند و بر او اعتراض کردند که چرا از مشورت با آنان

خودداری شده است. او در جواب فرمود:

«به اندک چیزی خشمناک شدید و خوبی های فراوان را از یاد بردید.

ممکن است به من خبر دهید کدام حقی را از شما باز داشته ام؟ یا کدام سهم را برای خود برداشته ام... به خدا سوگند من به خلافت بر شما رغبتی نداشته، و به ولایت بر شما علاقه ای نشان نمی دادم. و این شما بودید که مرا به آن دعوت کردید و آن را بر من تحمیل نمودید.»⁽¹⁾

باز گردیم به مطلب اصلی و پیامدهای اجتماع سقیفه و خلافت ابوبکر.

پس از آن که ابوبکر به خلافت رسید توانست با یاری و همکاری مسلمانان فتنه ها را سرکوب و دشمنان را نابود کند و در توسعه و اقتدار دولت اسلامی بکوشد. اما مرتکب کارهایی شد که در مواردی حتی مورد قبول یاران او نبود. از جمله به خالد بن ولید نوشت که به سراغ مالک بن نویره یربوعی برود. مالک بن نویره برای مناظره نزد خالد آمد و زنش نیز در پی او رسید و خالد که او را دید شیفته وی گردید. پس به مالک گفت: به خدا قسم به آنچه در دست داری نمی رسم تا تو را بکشم.⁽²⁾ ابوبکر به ایشان سفارش کرده بود که چون وارد جایی شدند اذان گویند و اگر مردم با ایشان اذان گفتند دست از آن ها بردارند. و اگر اذان نگفتند ایشان را بکشند. گواهایی گفتند که مالک با ایشان اذان گفته و نماز خوانده است؛ اما خالد مالک بن نویره را کشت و همان شب با زن او همبستر شد. عمر به ابوبکر گفت

ص: 81

1- همان، ص 445.

2- ر.ک: یعقوبی، ج 2، ص 9 و بعد.

شمشیر خالد به ناروا سر بریده است اما ابوبکر گفت: «خفه شو ای عمر! رای زد و لغزش کرد.»⁽¹⁾ ابوبکر اموال خاندان پیامبر را مصادره کرد و هنگامی که فاطمه و عباس پیش ابوبکر آمدند و میراث پیامبر را از او طلب کردند که زمین فدک و سهم خیبر را می خواستند ابوبکر به آن ها گفت: «من از پیامبر خدا شنیدم که گفت: ما ارث نمی گذاریم و هر چه از ما بماند صدقه است، خاندان محمد فقط از این مال می خورند. و من کاری را که پیامبر کرد تغییر نمی دهم.»⁽²⁾ فاطمه گفت: «آیا حکم خداست که تو از پدر میراث بری و من از پدرم میراث نبرم؛ آیا پیامبر خدا نگفته است: حق مرد درباره فرزندان رعایت شود؟» ابوبکر که حرفی برای گفتن نداشت فقط گریه کرد.⁽³⁾

ابوبکر با این سخن نه تنها خاندان پیامبر را از حقی که خدا برای مؤنان قرارداده محروم کرد بلکه تأیید کرد که آنان به جای سهم قرآنی و خمس که خداوند به آنان اختصاص داده بود باید از زکات، که استفاده از آن برایشان حرام بود، بهره برند.

خود او می گوید: آری از آنچه شده تأسف ندارم مگر سه کار که کرده ام و خوش بود نکرده بودم: ای کاش خانه فاطمه را اگر هم به قصد جنگ بسته بودند نگشوده بودم. ای کاش فجاه سلمی را زنده در آتش نسوزانیده بودم، یا کشته بودم یا آزاد کرده بودم. ای کاش به روز

ص: 82

1- ر.ک: ابن اثیر، ج 3، ص 1239 - 1240.

2- تاریخ طبری، ج 4، ص 1334 - 1335.

3- یعقوبی، ج 2، ص 1.

سقیفه بنی ساعده کار خلافت را به گردن یکی از دو مرد، یعنی عمر و ابوعبیده انداخته بودم که یکیشان امیر شده بود و من وزیر شده بودم.» و دو دست خود را باز کرد و گفت: «ای کاش از پیامبر خدا پرسیده بودم خلافت از آن کیست که کس درباره آن اختلاف نکند. ای کاش از او صلی الله علیه و آله پرسیده بودم آیا انصار نیز در این کار سهمی دارند؟ ای کاش درباره میراث خواهر زاده و عمه از او پرسیده بودم که درباره آن دلم آرام نیست.» (1)

نویسنده گفته است: «اگر این سنت [تعیین جانشین] از طرف خدا

انجام می گرفت سرانجام به حکومت ظالمان منجر می گردید و مردم از حق خویش محروم می شدند و سرانجام مسئولیت این امر بعهدہ خدا بود.» (2)

او خدایی را که بهتر می داند رسالتش را کجا قرار دهد، (3) و پیامبری را که به مؤنان از خودشان سزاوارتر است (4) شایسته انتخاب جانشین برای پیامبر نمی داند؛ آن هم در زمانی که اوضاع مدینه سخت آشفته بود و پیامبران دروغین و دشمنان اسلام در صدد نابودی دین خدا بودند، (5) به عقیده اهل سنت پیامبر برای خود جانشینی انتخاب نکرد، اما ابوبکر در زمانی که آرامش به مدینه بازگشته بود و شرایطی بسیار

ص: 83

1- تاریخ طبری، ج 4، ص 1572 - 1573.

2- خلافت و انتخاب، ص 6.

3- ر.ک: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» انعام: 6: 124.

4- ر.ک: «الْأَنْبِيَاءُ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ» احزاب: 33: 6.

5- ر.ک: پیش از این ص 74 و بعد .

مناسب تر از اوضاع زمان رحلت رسول خدا بر آن حکم فرما بود در فکر تعیین جانشینی برآمد و عثمان را در خلوت پیش خواند و گفت «بنویس بسم الله الرحمن الرحيم. این پیمان ابوبکر بن ابی قحافه است برای مسلمانان اما بعد... و در این هنگام از هوش رفت و عثمان چنین نوشت: «اما بعد، من عمر بن خطاب را خلیفه شما کردم و در نیک خواهی شما کوشیدم.»⁽¹⁾ پیامبری که خدا در وصف او فرموده است «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ اِنْ هُوَ اِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (نجم (53): 2 - 4) «یار شما نه گمراه شده و نه در نادانی مانده؛ و از سر هوس سخن نمی گوید. این سخن به جز وحیی که وحی می شود نیست.» چون گفت: «صحیفه ای و دواتی بیاورید تا چیزی بنویسم که از این پس هرگز گمراه نشوید.» میان مردم نزاع در گرفت، یکی گفت: «این مرد هذیان می گوید.» و عمر گفت: «درد بر او شدت یافته، کتاب خدا ما را بسنده است.»⁽²⁾ اما ابوبکر که در زمان بیماری و در حالتی بین هوشیاری و بی هوشی وصیتی نوشت بر او ایرادی نیست.

پس از مرگ ابوبکر بنابر وصیت او عمر جانشین او شد. عمر کار انتخاب خلیفه بعد از خود را به شورایی واگذار کرد که شش عضو داشت: عبدالرحمان بن عوف، سعد بن ابی وقاص، طلحه، زبیر،

ص: 84

1- تاریخ طبری، ج 4، ص 1571؛

2- مقدسی، مجلد چهارم تا ششم، ص 760؛ برای آگاهی از سند حدیث قرطاس ر.ک: پیش از این، ص 27، پانوش 1.

عثمان و علی. طلحه در مدینه نبود و سعد بن ابی وقاص در ظاهر وکیل طلحه بود. نقش اصلی تصمیم‌گیری در شورا را عبدالرحمان بن عوف بر عهده داشت. علی بن ابی طالب با آنان استدلال کرد و گفت شما را به خدا سوگند می‌دهم بگویند آیا در بین شما کسی هست که پیش از من خدا را به یگانگی پرستیده باشد؟ گفتند، خیر. آیا غیر از من کسی هست که رسول خدا او را برادر خود دانسته باشد؟ گفتند، خیر. آیا غیر از من کسی هست که پیامبر او را به منزله هارون نسبت موسی دانسته باشد جز آن که بعد از او پیامبری نیست؟ گفتند: خیر. آیا غیر از من کسی هست که همسری مانند فاطمه سیده نساء اهل‌الجنه داشته باشد؟ گفتند: خیر. آیا غیر از من کسی هست که پدر دو سبط پیامبر حسن و حسین باشد که سید شهاب اهل‌الجنه اند؟ گفتند: خیر. آیا غیر از من کسی هست که پیامبر درباره او فرموده باشد «هر که من مولای اویم، علی مولای اوست، خدایا دوست بدار آن که او را دوست دارد و دشمن بدار آن که او را دشمن دارد و حاضران این را به غایبان برسانند.» گفتند: خیر. آیا غیر از من کسی هست که رسول خدا درباره او فرموده باشد «فردا پرچم را به دست کسی دهم که خدا و رسول او را دوست دارد و خدا و رسول او نیز او را دوست دارند و باز نمی‌گردد تا این که به دست او پیروزی به دست آید.» گفتند: خیر. او آنان را به آیات و روایات دیگری که در شأن او نازل شده بود سوگند داد و همه آن را تأیید کردند. [\(1\)](#) اما ترکیب شورا به گونه‌ای بود که قبای

ص: 85

1- در مورد احادیث مطرح شده در شورا و سند آن ر.ک: الشّمّری، حبیب طاهر، منهج السالکین، بنیاد پژوهشهای اسلامی، چاپ دوم، مشهد، 1385، ص 54 - 77.

ﺧﻼﻓﺖ ﺭﺍ ﺑﺮ ﻗﺎﻣﺖ ﻋﺸﻤﺎﻥ ﺩﻭﺧﺘﻨﺪ.

ﺼ: 86

عثمان از اعضای اشرافیت قریش، فرزند بازرگانی مکی و نوه ام حکیم، عمه رسول خدا، بود. عثمان با آن که بازرگان برجسته و موقفی بود، هیچ‌گاه پیش از انتخاب شدنش به خلافت ویژگی‌های لازم را برای رهبری اجتماعی از خود نشان نداده بود. او پس از انتخاب لقب خلیفه الله را برای خود برگزید از این رو حق می‌دانست که از قدرت و ثروت خلافت به نفع خود استفاده کند. او می‌کوشید خویشاوندانش را خشنود و از کسانی که به سبب دشمنی با اسلام مغضوب پیامبر شده بودند اعاده حیثیت کند. و بر این اعتقاد بود که بنی‌امیه، یعنی تیره اصلی قریش، تنها گروه شایسته برای حکومت اسلام هستند. او از آغاز خلافت خود خویشاوندانش را که در دشمنی با اسلام شهرت داشتند به کارهای حکومتی منصوب کرد. عبدالله بن سعد بن ابی‌سرح را، که از جمله کسانی بود که پیامبر در فتح مکه درباره آنان گفته بود «اگر آن‌ها را زیر پرده‌های کعبه یافتید بکشید.»⁽¹⁾ به

ص: 87

حکومت مصر منصوب کرد. عبدالله بن سعد بن ابی سرح به خونخواهی یک مرد، هفتصد مرد را کشت و عثمان فقط او را عزل کرد و این کار او را زشت شمرد. (1) فدک را که مال پیامبر بود و آن را به دخترش فاطمه زهرا بخشیده بود، و ابوبکر آن را به نفع بیت المال مصادره کرده بود، به داماد خود مروان پسر حکم، رانده شده رسول خدا، داد و خمس غنیمت های افریقیه را نیز به او بخشید. او تباہکاری چون ولید بن عقبه بن ابی معیط را - که برادر مادری او بود - کارگزار کوفه کرد. آن مرد به باده گساری پرداخت و در غیر وقت نماز می خواند، یک روز نماز بامداد را چهار رکعت با مردم خواند و مست مست بود. چون خواست روانه شود گفت: «اگر می خواهید باز هم بخوانم چرا که من شاد و شنگم.» و چون از او به عثمان شکایت کردند، سعید بن عاص را به جای او گماشت. (2) نارضایتی مردم از عثمان به حدی رسید که بر او شوریدند. طلحه نامه هایی به ولایات نوشت و آنان را دعوت به شورش کرد. و با شورشیان مصر هنگام محاصره کاخ عثمان هم زبان شد. (3) عایشه همسر پیامبر از جاه طلبی های خویشاوند خود، طلحه حمایت می کرد. به احتمال زیاد عایشه نامه هایی به ولایات می نوشت و آنان را به شورش ترغیب می کرد هر چند پس از قتل عثمان منکر این امر شد.

ص: 88

1- تاریخ طبری، ج 3، ص 1187.

2- ابن اثیر، ج 4، ص 1631 و بعد؛ مقدسی، مجلد چهارم تا ششم، ص 870.

3- بلاذری، انساب الاشراف، ج 2، ص 229 و بعد.

سرانجام شورشیان خانه عثمان را محاصره کردند. عایشه و ام سلمه تصمیم گرفتند به حج بروند تا از شورش برکنار باشند. عثمان مروان بن حکم را فرستاد تا عایشه را تشویق کند در مدینه بماند. اما عایشه با خشم گفت: «ای کاش عثمان می توانست در خورجین عایشه جا بگیرد تا وی را با خود ببرد و به دریا افکند.»⁽¹⁾

در مدتی که عثمان در محاصره بود از طرف معاویه و دیگر خویشاوندان اموی او برای شکستن محاصره و دفاع از او کمکی نرسید و چون کشته شد، شورشیان از دفن او در قبرستان بقیع جلوگیری کردند و تنها چهار نفر در تشییع جنازه او شرکت جستند، اما پس از مرگ او همان کسان که مردم را به قتل او تحریک می کردند در صدد خونخواهی او برآمدند و فتنه ها بر پا کردند.

ص: 89

1- همان، ج 5، ص 75.

پس از کشته شدن عثمان مردم از هر طرف به علی بن ابی طالب روی آوردند و او را شایسته ترین فرد برای در دست گرفتن امور مسلمانان دانستند. طلحه و زبیر از نخستین کسانی بودند که با او بیعت کردند. بنی امیه و مروان بن حکم و سعید بن عاص و ولید بن عقبه از بیعت با او خودداری کردند. در این هنگام عایشه از حج بر می گشت. سواری با او روبه رو شد. عایشه از او پرسید «در پشت سرت چه خبر؟» سوار گفت عثمان کشته شد. او گفت: «چنان است که گویی می بینم مردم با طلحه بیعت می کنند.» سوار دیگری آمد. عایشه پرسید: «در پشت سرت چه روی داد؟» گفت مردم با علی بیعت کردند. عایشه فریاد «واعثمانا» برآورد و گفت: «کسی جز علی او را نکشت. یک شب از روزگار عثمان بهتر از تمام روزگار با علی»⁽¹⁾ و روانه مکه شد.

طلحه و زبیر بیعت را شکستند و در مکه به عایشه پیوستند. علی

ص: 91

عبدالله بن عامر را از ولایت بصره بر کنار کرد و عثمان بن حنیف را به جای او فرستاد. عبدالله بن عامر و یعلی بن منیه با اموال بسیاری که اندوخته بودند نزد عایشه رفتند و او را برای جنگ با علی تشویق به رفتن بصره کردند. یعلی بن منیه، عامل عثمان در یمن، مالی از یمن آورده بود، که گفته اند مبلغ آن چهار هزار دینار بود، او این مال را در اختیار طلحه و زبیر گذاشت و با کمک آن رهسپار بصره شدند. (1)

معاویه به زبیر نامه نوشت که «من با تو بیعت کردم و پس از تو با طلحه. از عراق فراموش مکنید.» ابن عامر و ابن منیه این دو را نیز به مال و پشتیبان و ستوران همراهی کردند. آن ها عایشه را برداشتند و با خود بردند تا به بصره رسیدند (2). در بصره عثمان بن حنیف کارگزار علی را گرفتند، خواستند او را بکشند اما از خشم انصار بر کسانی که در مدینه جا گذاشته بودند ترسیدند. موی او را گرفته و موی ریش، ابروان و مژگان او را کردند (3) و چهل مرد از خازنان بیت المال را کشتند و اموال را غارت کردند. (4)

چون جنگ آغاز شد علی بی شمشیر و زره به نزد طلحه و زبیر رفت و با آنان به گفتگو پرداخت. به زبیر گفت: آن روز را به یاد می آوری که همراه پیامبر خدا بر بنی غنم گذشتی. پیامبر نگاهی به سوی من افکند و لبخند زد و من بر وی لبخند زدم. تو گفتی: پسر

ص: 92

-
- 1- یعقوبی، ج 2، ص 78.
 - 2- مقدسی، مجلد چهارم تا ششم، ص 876.
 - 3- ابن اثیر، ج 4، ص 1772.
 - 4- مقدسی، مجلد چهارم تا ششم، ص 876.

ابوطالب دست از بزرگ منشی خود بر نمی دارد. پیامبر خدا به تو گفت: او هیچ بزرگی منشی ندارد بی گمان روزی بیاید که با وی پیکار کنی و تو ستمکار باشی. زبیر گفت: بار خدایا آن روز را به یاد می آورم. اگر از آغاز به یاد می داشتم این راه دراز را نمی پیمودم. برخی گویند زبیر از آن رو دست از کارزار کشید که دانست عمار بن یاسر با علی است. ترسید که عمار را بکشد. زیرا پیامبر گفته بود: «ای عمار، تو را گروه ستمکار خواهد کشت.»⁽¹⁾ زبیر منصرف شد و رفت ولی پسرش عبدالله او را برگرداند. سپس علی رفت تا به طلحه رسید. بدو گفت: «همسر پیامبر خدا را آوردی و همسر خود را در خانه نهادی.»⁽²⁾

علی جوانی از یاران خود را برگزید و به او گفت: «این قرآن را به آن ها عرضه کن و بگو این قرآن میان ما و شما باشد، در مورد خون های ما و خودتان خدا را به یاد داشته باشید.» شورشیان به آن جوان حمله کردند و دو دستش قطع شد، قرآن را به دندان گرفت تا کشته شد، علی گفت: «اینک حمله کردن رواست.»⁽³⁾

آن گاه علی بر ایشان حمله کرد و آنان گریزان شدند. زبیر پشت گرداند. عمار یاسر در پی او رفت و گفت: «ای ابوعبدالله تو ترسو نیستی اما می بینیم که در شک هستی.» زبیر گفت: «چنین است.» و رفت تا به وادی السباع رسید.⁽⁴⁾ عمرو بن جرموز به دنبال او رفت و چون هنگام نماز رسید نیزه ای بر او زد و او را کشت. آن گاه به نزد علی

ص: 93

1- ابن اثیر، ج 4، ص 1802، 1807.

2- مقدسی، مجلد چهارم تا ششم، ص 877.

3- تاریخ طبری، ج 6، ص 2435.

4- مقدسی، مجلد چهارم تا ششم، ص 877.

آمد و به دربان وی گفت برای کشنده زیبر دستوری بگیر. علی فرمود او را به آتش جهنم مژده بخش. او به شمشیر زیبر نگریست و گفت: شمشیری است که روزگاری دراز اندوه از چهره پیامبر زدود. (1)

طلحه پشت برگردانده بود که مروان بن حکم تیری بر او زد. و مروان در حال گریز بود. دو ساق پای طلحه را به یکدیگر دوخت و او را کشت و به ابان بن عثمان گفت: «یکی از کشدگان پدرت را کشتم.» (2)

مروان بن حکم زخمی شد و عبدالله بن زیبر سی و هفت زخم سبک و سنگین از تیر و شمشیر و نیزه برداشت. عایشه همچنان بر شتر سوار بود و هر کس لگام شتر را برداشت کشته شد چندان که لگام تباه گشت. سرور خداگرایان علی با آواز آسمانی و دلنشین خود فریاد بر آورد: اُشتر شوم را پی کنید که اگر آن را از پای در آورید، اینان دست از او بردارند و پراکنده شوند. مردی اُشتر را زد و جانور بر زمین افتاد. (3) چون شتر بر زمین افتاد محمد بن ابی بکر سرش را به درون هودج برد. عایشه گفت: «کیست این کس که سر در حرم پیامبر خدا می کند.» محمد گفت: «دشمن ترین کس از خانواده ات به تو.» گویند عایشه گفت: اگر می دانستم که جنگ روی می دهد حاضر نمی شدم و من فقط می خواستم که میان مردمان صلح برقرار کنم. و چندان گریست که چشمانش کور شد. و می گفت: ای کاش من چیزی بی ارج و

ص: 94

1- ابن اثیر، ج 4، ص 1809.

2- مقدسی، مجلد چهارم تا ششم، ص 878.

3- ابن اثیر، ج 4، ص 1818.

فراموش شده بودم و در جنگ جمل حضور نمی یافتیم. (1)

قصد ما این نیست که در این جا یک دوره تاریخ اسلام را بازگو کنیم. اما خواستیم خواننده عزیز بداند چرا امیرالمؤمنین علی برای حفظ وحدت اسلام از حق قاطع خود گذشت و با خلفای سه گانه به مبارزه بر نخاست و چگونه گروهی پیمان شکستند و با امام زمان خود به جنگ برخاستند و چه خون ها که در این فتنه بر باد رفت. نویسندگان همیشه خواسته است از این پیمان شکنان دفاع کند و آنان را از عثره مبشره و اهل بهشت بداند. (2) البته ما نه دربان بهشتیم، نه نگهبان جهنم و خدا هر که را بخواهد پاداش یا کیفر می دهد و اوست که «يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ» (هود (11): 5) «آنچه را نهفته و آنچه را آشکار می دارند، می داند، زیرا او به اسرار سینه ها داناست.» بنابراین دفاع یا عیب جویی ما از کسی تأثیری در سر نوشت او ندارد.

برادران ما این آیه را خوانده اند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ - وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِئُوا أَعْمَالَكُمْ» (محمد (47): 33) «ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و از پیامبر او اطاعت نمایید و کرده های خود را تباه نکنید.» مگر مؤمنینی که در زیر درخت بیعت کردند و خداوند از آنان خوشنود شد با مؤنن دیگری که خداوند به آن ها می فرماید: «کرده های خود را تباه نکنید.» تفاوتی دارند و آیا خداوند در آیه مباحله علی را نفس پیامبر نخوانده است و پیامبر

ص: 95

1- مقدسی، مجلد چهارم تا ششم، ص 878.

2- خلافت و انتخاب، ص 27.

درباره علی نفرمود خدایا دوست بدار هر که او را دوست دارد و دشمن بدار هر که او را دشمن دارد؟(1) آیا جنگیدن با علی چیزی از غیر دشمنی با اوست؟

و این آیه از قرآن را نیز خوانده اند: «وَإِنْ طَرَفًا مِّنَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْتَتَلُوا فَأَصَدِّ لِحُورًا بَيْنَهُمَا فَإِنْ بَغَتْ إِحْدِيهِمَا عَلَى الْأُخْرَى فَقَاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَقَى إِلَى أَمْرِ اللَّهِ فَإِنْ فَاءَتْ فَأَصَدِّ لِحُورًا بَيْنَهُمَا بِأَصْلِ لَعْدَلٍ وَأَقْسِدُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِدِينَ» (حجرات (49): 9) «اگر دو طایفه از مؤنان با هم بجنگند، میان آن دو اصلاح دهید و اگر باز یکی از آن دو بر دیگر تعدی کرد با آن طایفه ای که تعدی می کند بجنگید تا به فرمان خدا باز گردد، پس از بازگشت، میان آنها را دادگرانه سازش دهید و عدالت کنید که خدا دادگران را دوست دارد.»

برادران! خدا، رسول و قرآن هر دوی ما یکی است. بیایید برای رفع این اختلاف، خدا و رسول او را داور خود قرار دهیم و آنچه رسول خدا به ما داد آن را بگیریم و از آنچه ما را نهی کرد باز ایستیم و از خدا پروا داریم که او سخت کیفر است.

نویسنده گفته است: «اگر در نتیجه دعوت پیامبر حکومت و سلطنتی موروثی پدید می آمد و در هدایت امر جانشینی بلافاصل آن حضرت فردی از خاندانش منتقل می شد، آیا جهان اینگونه استنباط نمی کرد که دعوت نبوی و کوششهای اصلاحی معاذالله همه در خدمت خاندان پیامبر بوده و تمام تلاشهای وی بخاطر به قدرت

ص: 96

رساندن خاندان خود و فراهم آوردن زندگانی مرفه و آینده درخشان و اختصاص زعامت و رهبری به آل خود بوده است.»(1)

ما ندانستیم خداوند با علم ذاتی و آگاهی که از گذشته و آینده دارد به بندگان و سرنوشت آنان دلسوزتر بوده است یا این برادران ما. سنت الهی و آیات قرآنی درباره خاندان های پیامبران پیشین و نظر خداوند و رسول او را نسبت به اهل بیت پیامبر در فصل «جانشینی حضرت محمد صلی الله علیه و آله»(2) بیان کردیم و دانستیم که از نظر قرآن و سنت جز کسی از خاندان پیامبر دیگری شایستگی جانشینی او را نداشت. از طرفی این برادر ما و پیشینیان او هدف نبوت را تشکیل خاندان های سلطنتی و حکومتی دانسته اند و ما گفتیم هدف اصلی خداوند از فرستادن پیامبران هدایت مردم به امر خداست و حکومت و اداره مملکت در سایه آن قرار دارد. عیسی که پیوسته از شهری به شهری می رفت و جایی و منزلی برای خود برنگزید پیامبر بود و داوود و سلیمان که سلطنتی عظیم داشتند پیامبر بودند.(3)

نویسنده گفته است: «اگر این سنت [انتخاب خلیفه] از طرف خداوند انجام می گرفت سرانجام به حکومت ظالمان منجر می گردید و مردم از حق خویش محروم می شدند و سرانجام مسئولیت این امر به عهده خدا بود.»(4)

حال ببینیم آنان را که خداوند تعیین کرده بود چه کسانی بودند و

ص: 97

1- خلافت و انتخاب، ص 7 - 8.

2- پیش از این، ص 29 - 58.

3- ر.ک: پیش از این، ص 31.

4- خلافت و انتخاب، ص 6.

آن هایی که در نتیجه تصمیم گیری در سقیفه به حکومت رسیدند که بودند و آیا سنت الهی بود که به حکومت ظالمان انجامید یا کسانی که در پیامد کار سقیفه بر سر کار آمدند از ظالمان بودند و مسئولیت این خون های ریخته، پرده های عصمت دریده و خانه کعبه سوخته بر ذمه کیست؟

زندگانی دوازده معصومی که از طرف خداوند به جانشینی رسول او تعیین شده بودند روشن است. شرح احوال علی بن ابی طالب و یازده معصوم از نسل او در کتابهای تاریخ و اخبار آمده است. سخنان آنان و نیایش های ایشان و رفتارشان در جامعه ای که در آن می زیستند همه حکایت از آن دارد که آنان وارثان بر حق نبوت و معدن های رحمت حق و گنج های علم و صاحبان حلم و درهای ایمان و چراغ های هدایت و پرچم داران علم و تقوی و ثابت قدمان در ایمان به خدا و آمران به معروف و ناهیان از منکرند. در هیچ کتابی سخنی در عیب جویی از آنان نیامده است و همگی روش این بزرگواران را ستوده اند.

اما از نهالی که در سقیفه کاشته شد سرانجام شجره ای پدید آمد که حکومت اموی میوه آن بود. (1) در زمان امویان اساس خلافت تغییر

ص: 98

1- هنگامی که ابوبکر نقشه فتح شام را کشید، خالد بن سعید بن عاص اموی را در مقام فرمانده اول لشکر برگزید. و چون به سبب اعتراض شدید عمر او را کنار گذاشت، به جای او یزید بن ابی سفیان را تعیین کرد. یزید بن ابی سفیان پیش از اسلام در نزدیکی دمشق صاحب زمین بود بلاذری، فتوح البلدان، بیروت، 1398، ص 130. ابوبکر در زمان خلافت خود رهبری بخشی از سپاهی که فرماندهی آن به عهده یزید بن ابی سفیان بود به برادرش معاویه واگذار کرد. در زمان عمر معاویه به حکومت اردن منصوب شد و پس از مرگ برادرش یزید، عمر حکومت دمشق را به او سپرد و عثمان امارت تمام شام را بر عهده معاویه گذاشت.

یافت. سنت نبوی به کلی دگرگون شد. برادری مطلق اسلامی، احترام به حرمت خون مسلمان که پیامبر خدا وضع کرده بود از بین رفت، حتی سنت های قومی و عربی نادیده گرفته شد. (1)

خلیفه همتا و جانشین امپراتور روم شد. معاویه تمام املاک خالصه ای را که سربازان در جنگ گرفته بودند خود تصرف کرد. او حاکم بود و مسلمانان رعیت او بودند و بر مرگ و زندگی آنان حکومت مطلق داشت. او خود را برتر از شرع و قصاص می دانست و هر که را تهدیدی برای قدرت خود می دید به راحتی می کشت. در این زمان دولت بر اسلام حکومت می کرد. درست مانند سه سده پیشتر که استبداد روم بر مسیحیت حکومت می کرد.

او لعن بر علی بن ابی طالب بزرگ ترین صحابی رسول خدا و داماد

ص: 99

1- بُسر بن ابی اراطاه که به دستور معاویه برای ایجاد وحشت و قتل و غارت مردم مکه اعزام شده بود چون به سرزمین کنانه رسید به عبدالرحمان و قثم، دو کودک خردسال عبیدالله بن عباس، برخورد. آنان نزد مردی از بنی کنانه بودند تا آداب زندگانی در بادیه را بیاموزند. چون بُسر آهنگ قتل آن دو کودک کرد حامی کنانی آنان شمشیر برگرفت و به مقابله با بُسر رفت و با او و یاران او جنگید تا کشته شد. بُسر دستور داد کودکان را نزد او آوردند و هر دو را با کارد سر برید. جمعی از زنان بنی کنانه از خانه ها بیرون آمدند و یکی از آنان به او گفت: «این مردان را می کشی، چرا که کودکان را می کشی؟ به خدا سوگند نه در جاهلیت هرگز کودکان را می کشته اند و نه در اسلام» بُسر به خشم آمد و گفت: «قصده آن دارم که شمشیر در میان شما زنان بگذارم و یک تن از شما زنده نگذارم.» ر.ک: ثقفی، ص 610 و بعد.

و جانشین او را اجباری کرد و کسانی را که بر این کار اعتراض کردند، مانند حجر بن عدی و عمرو بن حَمِق خزاعی و همراهان آنان را به قتل رساند. (1)

استبداد و حکومت موروثی که برادر ما از آن می ترسید از شجره ای که بر بستر سقیفه روییده بود سر بر آورد. معاویه خود را پادشاه خواند (2) و پسرش یزید را به ولایت عهدی خود منصوب کرد. و از مردم برای او بیعت گرفت. او حسن بن علی سبط پیامبر و یکی از دو سرور اهل بهشت را که خاری بر سر راه ولایت عهدی یزید می دید مسموم کرد. او حتی عبدالرحمان بن خالد بن ولید سردار جنگی وفادار به خود را که تصور می کرد رقیبی بالقوه برای یزید باشد نیز مسموم کرد. معاویه در سال 60 درگذشت و پس از او پسرش یزید به جای او نشست. وقتی یزید به زمامداری رسید اندیشه ای نداشت جز آن که از چند نفر - حسین بن علی و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر - که دعوت معاویه را به بیعت یزید نپذیرفته بودند بیعت بگیرد. (3) حسین بن علی علیه السلام به مکه حرم امن خدا پناه برد و چون دانست بنی امیه حرم امن خود را برای او ناامن کرده اند برای حفظ حرمت مکه و این که در آن جا خونی ریخته نشود روی به کوفه نهاد. لشکر یزید راه را بر او گرفت و با او به جنگ برخاست. حسین بن علی علیه السلام با

یزیدیان جنگید تا همه یارانش به شهادت رسیدند و امام تنها ماند و از

ص: 100

1- یعقوبی، ج 2، ص 163.

2- همان، ص 166.

3- تاریخ طبری، ج 7، ص 2905.

اهل و فرزنداناش کسی باقی نماند. در آن حال نوزادی که در همان ساعت تولد یافته بود به دست او دادند. پس در گوش او اذان گفت و کام او را بر می داشت(1) که تیری در گلوی کودک نشست و او را به شهادت رساند.(2) چون حسین بن علی به شهادت رسید اسب بر بدن او تاختند، خیمه ها را غارت کردند و خاندان رسول خدا را که خداوند دوستی آنان را مزد رسالت قرار داده بود اسیر کردند و شهر به شهر گردانند.(3)

سال بعد یزید مسلم بن عقبه را به جنگ مردم مدینه فرستاد. مردم مدینه سخت از شهر دفاع کردند، اما مروان بن حکم به مردم شهر خیانت کرد و همراه صد سوار به شهر درآمد و سواران پشت سر او به مدینه درآمدند و کمتر کسی باقی ماند که کشته نشد. حرم پیامبر خدا را مباح گذاشت تا آن که دوشیزگان فرزند آوردند و شناخته نبود چه کسی آن ها را باردار کرده است. سپس مردم را گرفت که بیعت کنند بندگان یزید بن معاویه اند.(4) دو مرد قرشی گفتند: «بر کتاب خدا و سنت پیامبر وی با تو بیعت می کنیم.» گفت: «نه، به خدا هرگز این را به

ص: 101

1- بنا به روایت سید بن طاووس، امام کودک شیر خوارش را بر روی دست گرفت و فرمود: «ای قوم! شیعیان و اهل بیتم را کشتید و فقط این طفل باقی مانده که از عطش بخود می پیچد و او را با شربتی آب سقایت کنید. سید بن طاووس، لهوف ترجمه فارسی، سیدابوالحسن میرابوطالبی (حسینی، انتشارات دلیل، قم، 1379، ص 150 و بعد).

2- یعقوبی، ج 2، ص 181.

3- تاریخ طبری، ج 7، ص 3064 - 3082.

4- یعقوبی، ج 2، ص 190.

شما نمی بخشیم.» و آن‌ها را پیش آورد و گردنشان بزد. (1)

پس از فتنه مدینه و واقعه حره مسلم آهنگ مکه کرد اما در راه هلاک شد و حصین بن نمیر کار او را ادامه داد. حصین بن نمیر به مکه آمد و در جنگ با ابن زبیر به سوی کعبه آتش انداخت و کعبه را سوزاندند، یاران ابن زبیر خواستند آتش را خاموش کنند اما مردم شام جلو آنان را گرفتند و بین حرمت کعبه و اطاعت از خلیفه، اطاعت را برگزیدند. (2)

یزید در سال 64 در قصر عیش و نوشش در حوارین به هلاکت رسید. در حالی که بر زمین افتاده و در کنار بالش او جامی و مشکی شراب دیده می شد و زنی گریان که بر این مست به خواب مرگ رفته گریه می کرد. (3)

نویسنده گفته است: «خلافت در نزد اهل سنت مولود رأی اجتماع است و تمامی خلفای راشدین با رأی مردم بر سر کار آمدند.» و در پانوشت گفته است: «چگونگی انتخاب حضرت ابوبکر و علی با رأی عموم بر همگان مسلم است و چگونگی انتخاب حضرت عمر که با رأی عموم می باشد بعداً توضیحش می آید اما حضرت عثمان که با رأی شورای شش نفره انتخاب شدند این شورای بمنزله انتخاب مردم است زیرا آنان نمایندگان مسلمین در آن زمان بودند پس این شورای

ص: 102

1- تاریخ طبری، ج 7، ص 3112.

2- یعقوبی، ج 2، ص 192.

3- زمنخسری، محمود بن عمر، ربیع الابرار، منشورات شریف رضی، قم، 1410، جزء 4، ص 75.

(که متشکل از خبرگان قوم بود) مشابه مجلس ملی یا مجلس نمایندگان یا مجلس خبرگان امروزی است.»(1)

کدام یک از خلفا با رای مردم سر کار آمدند؟ آیا سوء استفاده از غیبت صاحبان اصلی حکومت که سرگرم کفن و دفن پیامبر خدا بودند و بیعت سه نفر مهاجر با ابوبکر و سپس سر و صدا راه انداختن و به زور بیعت گرفتن از مردم که سبب شکسته شدن در خانه فاطمه زهرا و سقط محسن او و شهادت زود هنگام دختر رسول خدا شد بیعتی عمومی بود؟ آیا عمر با وصیت ابوبکر بر سر کار نیامد آن هم وصیتی در حال هوشیاری و اغما و وصیتی ناقص که عثمان از جانب خود نوشت «عمر»(2) و ابوبکر پس از خارج شدن از حال اغما آن را تأیید کرد یک انتخاب عمومی بود؟

شورای شش نفره را به مجلس ملی یا مجلس نمایندگان یا مجلس خبرگان امروزی تشبیه کرده است. آیا نویسنده هیچ اطلاعی از انتخاب نمایندگان و چگونگی نامزدی تا مرحله انتخاب شدن داشته است یا خیر؟ اگر آگاهی نداشته می گوئیم: پیش از انتخاب عده ای از افراد واجد صلاحیت داوطلب نمایندگی می شوند و در زمان رأی گیری، مردم آرای خود را آزادانه و بر حسب صلاحدید خود به صندوق آراء می ریزند و کسی که بیشترین رأی را داشت انتخاب می شود.

ص: 103

1- خلافت و انتخاب، ص 5 و پانوش 1.

2- خلافت و انتخاب، ص 15.

در شورایی که عمر تعیین کرده بود علی بن ابی طالب، عثمان بن عفان، عبدالرحمان عوف، زبیر بن عوام، طلحه بن عبیدالله و سعد بن ابی وقاص حضور داشتند. و ابوطلحه بن زید انصاری را بر این کار گماشت و گفت: اگر چهار نفر نظری دادند و دو نفر مخالف شدند، آن دو نفر را گردن بزن. و اگر سه نفر توافق کردند و سه نفر مخالفت نمودند سه نفری را که عبدالرحمان [شوهر خواهر عثمان] در میان ایشان نیست گردن بزن؛ و اگر سه روز گذشت و بر کسی توافق حاصل نکردند همه ایشان را گردن بزن. (1) اکنون خواننده عزیز خود قضاوت کند چه شباهتی بین این دو وجود دارد.

ص: 104

1- یعقوبی، ج 2، ص 50.

نویسنده فضیلت هایی برای خلفا نقل کرده است و فصلی را به «حضرت ابوبکر در پرتوی آیات قرآن»⁽¹⁾ و فصل دیگری را به «اثبات خلافت حضرت ابوبکر رضی الله عنه از احادیث و روایات»⁽²⁾ اختصاص داده

است که به بررسی آن می پردازیم.

1 - او آیه غار⁽³⁾ را نقل کرده و گفته است خداوند متعال او را در این آیه ستوده است، چون او هنگام هجرت در غار ثور همراه رسول خدا بوده است. البته ما این را می پذیریم که یارِ غار و همدل و همراه پیامبر بودن و هم صحبتی او مایه شرف و افتخار و فضیلتی بزرگ است، اما افضل از ابوبکر علی بن ابی طالب بود که پیوسته یار و همدم رسول خدا بود و هر سال هنگامی که پیامبر در غار حرا به سر می برد تنها او بود که رسول خدا را مشاهده می کرد و کسی جز علی او را نمی دید.⁽⁴⁾ علاوه بر این آیه مورد نظر نقل یک خبر است که پیشتر شرح آن

ص: 105

1- خلافت و انتخاب، ص 18 - 21.

2- همان، ص 22 - 28.

3- ر.ک: توبه 9: 40.

4- ر.ک: نهج البلاغه، ج 1، ص 417؛ پیش از این، ص 74.

گذشت. (1) و داستان از این قرار بود که در شبی که پیامبر از مکه هجرت فرمود، در راه به ابوبکر برخورد و با هم به غار ثور پناه بردند. مشرکین همراه با مردی از بنی مدلج که مهارتی در ردیابی داشت به تعقیب پیامبر پرداختند تا به غار رسیدند. مرد مدلجی گفت مرد مورد نظر شما از این جا تجاوز نکرده است. در این زمان ابوبکر در اندوه شد و پیامبر فرمود: «اندوه مدار که خدا با ماست.» درست است کسی که همراه رسول خدا بود ابوبکر بود، اما این آیه در ستایش کسی نیست.

2- آیه «وَسَيُجَنَّبُهَا الْأَتْقَى. الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى» (لیل (92): 17 - 18) را در وصف ابوبکر دانسته و گفته است مفسرین بر این اتفاق دارند که این آیه در شأن حضرت صدیق نازل شده است. البته مفسران اهل سنت چنین نظری دارند و فخر رازی در تفسیر کبیرش گفته همه مفسران اجماع دارند بر این که مراد به آن یعنی به کلمه «اتقی» ابوبکر است، ولی باید دانست که تمام شیعیان منکر این روایتند و می گویند این آیه درباره علی ابن ابی طالب نازل شده است، به دلیل این که در آیه دیگری نیز به دادن زکاتش ستوده و فرموده است: «وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ

وَهُمْ رَاكِعُونَ» (مائده (5): 55)، آیه «الَّذِي يُؤْتِي مَالَهُ يَتَزَكَّى» اشاره به علی بن ابی طالب دارد. از طرفی کسی که خود او می گوید: «آری از آنچه شده تأسف ندارم مگر سه کار که کرده ام و خوش بود نکرده بودم: ای کاش خانه فاطمه را اگر هم به قصد جنگ بسته بودند نگشوده بودم. ای کاش فجاه سلمی را زنده در آتش نسوزانیده بودم. یا

ص: 106

1- ر.ک: پیش از این، ص 18 و بعد.

کشته بودم یا آزاد کرده بودم. ای کاش به روز سقیفه بنی ساعده کار خلافت را به گردن یکی از دو مرد، یعنی عمر و ابوعبیده انداخته بودم که یکیشان امیر شده بود و من وزیر شده بودم.» و «ای کاش از پیامبر خدا پرسیده بودم خلافت از آن کیست که کسی درباره آن اختلاف نکند. ای کاش از او صلی الله علیه و آله پرسیده بودم آیا انصار نیز در این کار سهمی دارند.»⁽¹⁾ و پس از چند سال خلافت در کار خود شک می کند و می گوید کاش روز سقیفه کار خلافت به گردن عمر و ابوعبیده انداخته بودم. او در سقیفه بنی ساعده به مردم می گوید «عرب این حکومت را جز برای این طایفه قریش نمی شناسد.»⁽²⁾ و در حال مرگ می گوید: «ای کاش از پیامبر پرسیده بودم آیا انصار در این کار سهمی دارند» و عمل خلاف شرع اسلام و سنت عربی خالد بن ولید در کشتن مالک بن نویره و همبستر شدن با همسر او را که حتی عمر بر آن اعتراض دارد بدون هیچ پوششی می پذیرد⁽³⁾ پرهیزکارتر از کسی است که هرگز بت نپرستیده و در جاهلیت و اسلام مرتکب هیچ گناهی نشده است؟ آیا کسی که مسائل دینی را که خود بر آن حکومت می کند نمی داند با کسی که می گوید: «ای مردم پیش از آن که مرا نیابید از من پرسید که من راه های آسمان را بهتر از راه های زمین می شناسم.»⁽⁴⁾ برابر است؟ خواننده عزیز خود به دقت بنگرد و قضاوت کند که چه کسی پرهیزکارتر است.

ص: 107

-
- 1- ر.ک: پیش از این، ص 83 .
 - 2- ر.ک: پیش از این، ص 62 .
 - 3- ر.ک: پیش از این، ص 81 و بعد.
 - 4- نهج البلاغه، ج 1، ص 387.

3 - او آیه «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ» (فتح (48): 18) را در وصف ابوبکر و رضایت خداوند از او دانسته است. اما باید دانست که در حدیثیه هفتصد مرد با رسول خدا بودند (1) که یکی از آنان ابوبکر بود. البته چنان که پیشتر گفته شد (2) خداوند می فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ - وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَلَا تُبْطِلُوا

أَعْمَالَكُمْ» (محمّد (47): 33) «ای کسانی که ایمان آورده اید، خدا را اطاعت کنید و از پیامبر او اطاعت نمایید، و کرده های خود را تباه مکنید.» آیا کسی که خود اعتراف می کند ای کاش خانه فاطمه را نگشوده بودم. (3) و فاطمه زهرا دختر رسول خدا - که خداوند مزد رسالت را دوستی او قرار داده است - (4) چون از دنیا می رود از او خشمگین است (5) آیا با وجود خشم فاطمه از او باز هم خدا از او خشنود است. و خدا بهتر می داند.

4 - او آیه «وَلَا يَأْتَلِ أُولُوا الْفَضْلِ مِنْكُمْ وَالسَّعَةِ أَنْ يُؤْتُوا أُولَى الْقُرْبَى»

(نور (24): 22) را در وصف ابوبکر می داند. درست است این آیه در وصف اوست، نه در فضل او، و نقل شده که این آیه در باره ابوبکر و مسطح بن اثاثه، پسر خاله او، نازل شد. او از مهاجران و از جمله اصحاب بدر و مردی ندار بود. ابوبکر زندگی او را تأمین می کرد. چون

ص: 108

1- سیره ابن هشام، ج 3، ص 322؛ مقدسی، مجلد چهارم تا ششم، ص 704.

2- ر.ک: پیش از این، ص 95.

3- ر.ک: پیش از این، ص 82.

4- ر.ک: «قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» شوری 42: 23.

5- ر.ک: پیش از این، ص 71.

در قضیه افک به عایشه تهمت زد ابوبکر سوگند خورد تا ابد کمترین نفعی به او نرساند، اما با نزول این آیه ابوبکر به روش پیشین بازگشت و گفت به خدا، من دوست دارم که خدا مرا بیامرزد.

5- او آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ» (مائده 54: 5) را در وصف ابوبکر دانسته و مفسران شیعه آن را در وصف علی بن ابی طالب می دانند و می گویند منظور از این قوم علی بن ابی طالب و اصحاب اویند که در راه خدا با «ناکثین»، «قاسطین» و «مارقین» جنگیدند و دلیل آن را روایتی از پیامبر می دانند که چون پیامبر صلی الله علیه و آله در

روز خیبر ابوبکر را برای جنگ فرستاد، او جنگید اما پیروزی نصیب او نشد. روز بعد عمر را فرستاد، او برگشت و پیروزی به دست نیاورد. پس رسول خدا فرمود: «خدا بنخواهد فردا پرچم را به مردی بسیار حمله کننده نه گریزنده دهم، که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش او را دوست می دارند، باز نمی گردد تا خدا بر دست او بگشاید.» رسول خدا علی را خواند و او چشم درد داشت. رسول خدا آب دهان خود را بر چشم علی مالید و پرچم را به او داد و گفت خداوند پیروزی را بر دست او قرار داده است. علی مرحب یهودی را کشت و در قلعه را که سنگی بود به درازای چهار ارش (1) در پهنای دو

ص: 109

1- ارش مقدار معینی است از سر انگشت میانین یک دست تا سر انگشت میانین دستی دیگر چون کسی دست ها را از هم گشاده دارد لغت نامه دهخدا، ذیل کلمه ارش؛ واحدی برای اندازه گیری طول، از آرنج تا سر انگشت، ذراع (فرهنگ فارسی معین، ذیل کلمه ارش).

ارش در بلندی یک ارش از جا کند. علی بن ابی طالب آن را پشت سرش انداخت و به قلعه در آمد و مسلمانان نیز وارد شدند. (1) نرماش با مؤنان و سختگیری علی بر کفار و جهاد او در راه خدا و نهرا سیدن او از سرزنش کنندگان را هم کسی نمی تواند انکار کند. (2)

6 - و آیه «انْتَقَلُوا مِنْ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ» (مؤن / غافر (40): 28) در وصف ابوبکر دانسته است. اصل آیه چنین است «وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَنْتَقَلُونَ رَجُلًا أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ» (مؤن / غافر (40): 28) «و مردی مؤن از خاندان فرعون که ایمان خود را نهان می داشت. گفت: آیا مردی را می کشید که می گوید پروردگار من خداست؟» این آیه ربطی به دوران رسول خدا ندارد و معنی آیه روشن است. بحث از موسی و فرعون است که «وَقَالَ فِرْعَوْنُ ذَرُونِي أَقْتُلْ مُوسَى وَلْيَدْعُ رَبَّهُ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسَادَ وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ وَقَالَ رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ أَنْتَقَلُونَ رَجُلًا

أَنْ يَقُولَ رَبِّيَ اللَّهُ» (مؤن / غافر (40): 26 - 28) «فرعون گفت: مرا بگذارید موسی را بکشم تا پروردگارش را بخواند. من می ترسم آیین شما را تغییر دهد یا در این سرزمین فساد کند. و موسی گفت: من از هر متکبری که به روز حساب عقیده ندارد، به پروردگار خود و پروردگار شما پناه برده ام. و

ص: 110

1- سیره ابن هشام، ج 3، ص 349؛ یعقوبی، ج 1، ص 415.

2- تفسیر المیزان، ج 10، ص 283.

مردی مؤن از خاندان فرعون که ایمان خود را نهان می داشت گفت: آیا مردی را می کشید که می گوید پروردگار من خداست؟ .

ابوبکر از روزی که مسلمان شد اسلام خود را آشکار ساخت (فلما اسلم ابوبکر رضی الله عنهماظهر إسلامه، و دعا الی الله و الی رسوله). (1) تنها مسلمانی که تا زمان مرگ ایمان خود را پنهان می داشت تا بتواند از رسول خدا دفاع کند، ابوطالب بود که این آیه در باره او هم نیست بلکه به همان معنای ظاهری آن درباره مردی از آل فرعون است. و ما ندانستیم نویسنده این داستان مربوط به ابوبکر را از کجا آورده است.

سپس نویسنده احادیث و روایاتی در اثبات خلافت ابوبکر آورده است. (2)

پیش از پرداختن به این بخش لازم است گفته شود از همان آغاز اسلام و زمان رسول خدا جعل حدیث و دروغ بستن به رسول خدا رواج یافت و علی بن ابی طالب ضمن خطبه ای می گوید: «احادیثی که در دسترس مردم قرار دارد، هم حق است هم باطل، هم راست هم دروغ، هم ناسخ هم منسوخ، هم عام هم خاص. هم محکم و هم متشابه، هم احادیثی که به درستی ضبط شده و هم احادیثی که با ظن و گمان روایت شده. در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله آن قدر دروغ به آن حضرت

نسبت دادند که ایستاد و خطبه ایراد کرد و فرمود: هر کس از روی عمد به من دروغ نسبت دهد جایگاه او پر از آتش است.» (3)

ص: 111

1- سیره ابن هشام، ج 1، ص 266.

2- خلافت و انتخاب، ص 22 .

3- نهج البلاغه، ج 1، ص 449.

این در زمان پیامبر بود و پس از پیامبر اختلافات و حوادثی میان مسلمانان پدید آمد، که در زمینه آن احادیثی جعل و بدین وسیله موضوع تثبیت شد، که مهم ترین آن ها از این قرار است:

1 - موضوع خلافت و جانشینی پیامبر، که جمعی به نص و گروهی آن را به حسب شورا می دانستند.

2 - روی کار آمدن معاویه، به دست آویز خون خواهی از کشتندگان عثمان.

3 - موضوع خوارج و تشکیل اصول اعتقادی به خلاف مبانی عامه که گروهی به نفع آنان و گروهی به ضرر آنان حدیث جعل می کردند.

4 - گروه گرایی های مذهبی و آراء و معتقدات گروه های مختلف مانند زیدیان، معتزلیان، حنبلیان، و غیره.

5 - احترام فوق العاده ای که مردم نسبت به راویان داشتند.

6 - نزدیک شدن یک عده از راویان حدیث به خلفا و جعل حدیث برای جلب نظر آنان.

و ده ها دلیل دیگر مردم به جعل حدیث پرداختند تا آن که کار به جایی رسید که روزی احمد بن حنبل و یحیی بن معین در مسجدی نماز می خواندند. قصه گویی بساط خود را در مسجد باز و به نقل حدیثی جعلی از احمد و یحیی پرداخت. احمد و یحیی نگاهی با هم مبادله کردند و قصه گورا به نزد خود خواندند و پرسیدند این حدیث را از که شنیدی؟ گفت از احمد بن حنبل و یحیی بن معین. یحیی به او گفت من یحیی و این احمد بن حنبل است و ما خود از این حدیث

ص: 112

خبر نداریم. قصه گوی درنگ گفت من شنیده بودم یحیی بن معین مرد احمقی است و تاکنون یقین نداشتم. گویی در جهان یحیی بن معین و احمد بن حنبل فقط شماست. همانا من از هفده احمد بن حنبل و یحیی بن معین حدیث نوشته ام و با تمسخر از آن دو جدا شد. (1)

با توجه به این احادیث درست و نادرست جمعی به نقد حدیث پرداختند و قواعدی برای تشخیص حدیث سره از ناسره وضع کردند. اما موضوع بحث ما در این جا علم الحدیث و درایه الحدیث نیست بلکه خواستیم بگوییم همه آنچه از رسول خدا نقل شده از صحت و اعتبار یکسانی برخوردار نیست.

با توجه به این مقدمه به بررسی احادیث مربوط به خلافت ابوبکر می پردازیم.

الف - روایت هایی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده که اشاره به خلافت ابوبکر دارد مانند حدیث 1 - ... «نمی دانم ماندن من در میان شما تا چه موقع است لذا با دو نفر (ابوبکر و عمر) که بعد از من خلیفه می شوند، اقتدا کنید.» حدیث 3 - ... «زنی پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و با آن حضرت نسبت به معامله ای گفتگو کرد. آن حضرت دستور دادند بعداً بیاید. آن زن گفت: اگر آمدم و شما را نیافتم (اگر شما فوت کردید) پیش چه کسی بیایم؟ آن حضرت فرمود پیش ابوبکر بیا... و از حضرت انس رضی الله عنه منقول است، که قبیله بنی مصطلق او را به نزد آن

ص: 113

حضرت فرستادند که ما زکات خود را بعد از شما به چه کسی بدهیم فرمودند به ابوبکر رضی الله عنهبعد از او نام حضرت عمر و حضرت عثمان را بردند.» حدیث 8 - «... برای جماعتی که ابوبکر در آن وجود داشته باشد مناسب نیست که شخص دیگری امامت بدهد.» حدیث 11 - «از حضرت عایشه رضی الله عنه [کذا] روایت شده پیامبر صلی الله علیه و آله در موقعی که

مریض بودند به من فرمودند: پدرت و برادرت را برایم صدا کن. تا این که بنویسم نوشته ای را، هر آینه من می ترسم که آرزو کننده ای خلافت را آرزو کند و بگوید که من هستم و خداوند و مؤنان غیر از ابوبکر رضی الله عنه کسی دیگر را ناپسند دانند.»

ما نمی دانیم این نوشته کجا رفت که ابوبکر در احتجاج هایی که با علی بن ابی طالب داشت هرگز از آن نام نبرد. در 1 یفه، 3سقیفه نیز از آن نامی نیامد و از سه یا چهار مهاجری که در 1 یفه بنی ساعده، 3سقیفه بنی ساعده بودند تردید داشت با کدام یک بیعت کند: با 1 ر، 3عمر یا 1 وعبیده، 3ابوعبیده یا خود او. 12 - از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده: که فرمودند بر شماست عمل کردن به سنت من و سنت خلفای راشدین، هدایت شده، (راه یافته) و بگیریید سنتها را با دندانهای نواجذ (محکم بگیریید). این حدیث در جای دیگری از کتاب(1) به همراه احادیث دیگری در وصف 1 وبکر، 3ابوبکر آمده است. اول لازم است بدانیم واژه «خلفای راشدین» اصطلاحی است که پس از رحلت رسول خدا پیدا شد و در زمان آن حضرت چنین عنوانی به کار نمی رفت. دوم پیامبری که عقل کل و خاتم رُسل است

ص: 114

چگونه از اولین روز و ساعت بعثت (1) و 1 یث غدیر، 3 حدیث غدیر در آخرین ماه های زندگی خود (2) بر اساس سنت الهی که شرح آن در بخش «جانشینی پیامبر صلی الله علیه و آله» گذشت علی را به جانشینی خود معرفی می کند، بعد ناگهان تغییر رأی می دهد و سنت و کتاب خدا و همه گفته های پیشین خود را نادیده می گیرد و از 1 و بکر، 3 ابوبکر و 1 ر، 3 عمر و 1 مان، 3 عثمان به عنوان جانشینان پس از خود نام می برد، آیا عقل سلیم چنین چیزی را می پذیرد و حدیثی خلاف عقل را می توان حدیثی صحیح دانست؟ او حدیثی از پیامبر نقل کرده که فرمود: «الخلافة بعدی ثلاثون سنة ثم تصير ملكا عضواً» (3) و آن را چنین ترجمه کرده است «حضرت خبر دادند که بعد از وفات وی صلی الله علیه و آله خلافت نبوت و رحمت خواهد بود و بعد از آن ملک عضوض». (4) و نفهمیدیم چگونه «ثلاثون سنة» را «نبوت و رحمت» ترجمه کرده است. علاوه بر آن پیش گویی امری دلیل بر حق بودن آن نیست. مثلاً پیامبر فرموده بود: «جبرئیل مرا خبر داده است که امت من 1 ين، 3 حسین را می کشند.» (5) و چنان که فرموده

بود حسین بن علی علیه السلام را به شهادت رساندند و لکه ننگی ابدی از خود بر جای گذاشتند و «شجره ملعونه» (6) ای که خداوند رسول خود را از آن آگاه کرده بود، دلیل بر حق بودن این شجره نیست.

ص: 115

1- ر.ک: نهج البلاغه، ج 1، ص 417؛ پیش از این، ص 74.

2- ر.ک: پیش از این، ص 25 و بعد.

3- خلافت و انتخاب، ص 73 پانویشت 3.

4- همان، ص 73.

5- یعقوبی، ج 2، ص 183.

6- ر.ک: «وَمَا جَعَلْنَا الرُّءْيَا الَّتِي آرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُحُوتُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا» اسراء 17: 60

همچنین خبری نقل کرده است که «آن حضرت در آخرین بیماری حضرت ابوبکر صدیق را امام نماز ساختند و به امامت دیگری راضی نشدند و این دلالت بر شایستگی وی دارد»⁽¹⁾ به فرض صحت این خبر، این دلالت بر شایستگی بر مبنای چه حقیقت قرآنی، فقهی یا عرفی است؟ پیامبر در موارد دیگر و هنگامی که به جنگی می رفت یکی را جانشین خود می کرد که به جای او در مدینه نماز بخواند و هیچ یک از جانشینان نماز او ادعای جانشینی بعد از او نداشته اند.

سپس روایت هایی از علی بن ابی طالب در تأیید خلافت ابوبکر نقل می کند.⁽²⁾

حدیث 2 - «حضرت قیس بن عباد از حضرت علی روایت می کند: که آن حضرت چند شبانه روز مریض بودند و برای نماز اذان گفته می شد، آن حضرت صلی الله علیه و آله می فرمود: که ابوبکر را بگویند که برای مردم امامت دهد. زمانی که آن حضرت وفات یافت من اندیشیدم که نماز شعار اسلام و اساس و ستون دین است لذا ما برای دنیای خود کسی را انتخاب می کنیم که او را آن حضرت صلی الله علیه و آله برای پیشوایان دین ما انتخاب کردند، پس ما به دست ابوبکر رضی الله عنه بیعت کردیم.»

در این حدیث دو دروغ آشکار دیده می شود.

1 - پیامبر اکرم اسامه بن زید بن حارثه را با گروهی از مهاجران اولیه به سوی شام فرستاد⁽³⁾ و ابوبکر و عمر نیز از لشکریان او بودند.
رسول

ص: 116

1- خلافت و انتخاب، ص 74.

2- همان، ص 23 و بعد.

3- سیره ابن هشام، ج 4، ص 291.

خدا پیش از آن که لشکر را روانه سازد بیمار شد و اسامه در جرف توقف داشت. پس چون بیماری او سخت شد. گفت «لشکر اسامه را روانه سازید.»⁽¹⁾ و در همان حال بیماری تأکید فرمود: «لعن الله من تخلف عنها» (دوری از رحمت خدای باد کسی را که تخلف کند از آن).⁽²⁾

در این صورت اگر ابوبکر در اطاعت رسول خدا بود که نمی توانست چند روز در مدینه باشد و به جای رسول خدا نماز بخواند و اگر از رسول خدا تخلف کرده بود رسول خدا چگونه کسی را که نافرمانی او کرده است برای نماز مسلمانان می فرستد مگر پیامبر کاری بدون اندیشه و هدف انجام دهد.

2- علی بن ابی طالب بارها⁽³⁾ موضع خود را نسبت به خلفا بیان کرده و حق غضب شده خود را به یاد مردم آورده بود. و اگر چنین بود که او به دست ابوبکر بیعت می کرد چرا به خانه دختر رسول خدا هجوم بردند و در را شکستند و محسن او را سقط کردند و فاطمه زهرا به علت این اندوه و جراحت، اندکی بعد از رحلت پدر به او پیوست.⁽⁴⁾

حدیث 4 - «حضرت علی رضی الله عنه از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت می کند: که آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمودند: حضرت ابوبکر و حضرت عمر سردار بزرگان

ص: 117

1- ر.ک: یعقوبی، ج 1، ص 509.

2- شهرستانی، ج 1، ص 36 از متن کتاب.

3- ر.ک: نهج البلاغه، ج 1، ص 34، خطبه «ششقیه»، ص 395، خطبه «قاصعه»، مخصوصاً ص 416 - 417.

4- ر.ک: پیش از این، ص 71.

(سالخوردگان) اهل جنت اند غیر از انبیاء و مرسلین علیهم السلام. بعد به یاد می آورد که پیامبر در جایی دیگر فرموده است حسن و حسین سردار جوانان اهل جنت اند و در جنت کسی سالخورده نمی شود و همه نوجوان خواهند شد، پس آن را توجیه می کند و می گوید کسانی که در دنیا سالخورده و پیر فوت می کنند سردارشان خواهند شد.»

دو حدیث دیگر (حدیث 5 و 10) از علی بن ابی طالب در وصف ابوبکر و عمر نقل شده است. همان گونه که پیشتر گفته شد علی بن ابی طالب در موارد مختلف از جمله در خطبه «شقشقیه» نظر خود را نسبت به خلفا بیان کرده و نیاز به تکرار گفته های پیشین نمی بینیم.

حدیث 7 - «... حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند به تحقیق که از همه بیشتر احسان کننده به من در رفاقت به اموال خویش ابوبکر است، اگر من غیر از خدا کسی را خلیل می گرفتم پس ابوبکر را خلیل می گرفتم. لکن محبت و اخوت اسلام است و در مسجد به غیر از دروازه ابوبکر دروازه کسی دیگر باز نشود.»

در این حدیث دو اشکال است یکی این که پیامبر فرمود: «اگر من غیر از خدا کسی را خلیل می گرفتم پس ابوبکر را خلیل می گرفتم.» اگر پیامبر چنین تعهد و محبتی به ابوبکر داشت می توانست او را مانند علی بن ابی طالب برادر خود بگیرد. دو یا چند برادر داشتن اشکالی پیدا نمی کند. دوم این که تمام محدثان شیعه و بسیاری از محدثان اهل سنت نقل کرده اند که رسول خدا تمام درهایی را که به مسجد باز می شد بست به جز در خانه علی را. برای نمونه دو حدیث از اهل

سنت را که صاحب کتاب احقاق الحق و ازهاق الباطل آن را از کتاب های اهل سنت با ذکر نام کتاب و نام راویان حدیث نقل کرده است می آوریم. (1)

حافظ محمد بن عیسی بن سوره ترمذی متوفی سنه 290 در صحیح خود (ج 13، ص 173، طبع العبادی، مصر) نقل کرده است «حدثنا محمد بن حمید الرازی، حدثنا ابراهیم بن المختار عن شعبه عن ابی یحیی عن عمرو بن میمون عن ابن عباس: ان رسول الله امر بسد الابواب الا باب علی.» (2) رسول خدا در همه خانه ها را بست جز در خانه علی را. علامه سمهودی متوفی سنه 911 در تاریخ المدینه

المنوره (ج 1، ص 338 طبع مصر) نقل کرده است: «ما اسنده یحیی من طریق ابن زباله و غیره عن عبدالله بن مسلم الملائنی عن ابیه عن أخیه قال: لما امر بسد ابوابهم التي فی المسجد خرج حمزه بن عبدالمطلب یجر قطیفه له حمراء و عیناه تذرفان بیکى یقول: یا رسول الله اخرجت عمک و اسکت ابن عمک؟ فقال: ما انا اخرجتک ولا اسکتته ولكن الله اسکنه.» (3) از سند حدیث که بگذریم متن حدیث چنین است: حمزه بن عبدالمطلب به رسول خدا گفت تو عمویت را از مسجد بیرون می کنی و پسر عمویت را در آن مسکن می دهی؟ رسول خدا فرمود من تو را بیرون نکردم و او را در آن ساکن نکردم،

ص: 119

1- قاضی سیدنور الله حسینی مرعشی تستری شوشتری، احقاق الحق و ازهاق الباطل، به اهتمام سید محمود مرعشی، ج 5، قم، بی تا، ص 540 - 586.

2- همان، ج 5، ص 541.

3- همان، ج 5، ص 565.

بلکه خدا او را در آن سکونت داد.» و این به حقیقت نزدیک تر است. زیرا مردمان در صورتی می توانند وارد مسجد شوند که پاک و پاکیزه باشند و خداوند آلودگی را از خاندان پیامبر (محمد، علی، حسن، حسین و فاطمه) زدوده و آن ها را پاک و پاکیزه گردانده بود. (1) از این رو آنان می توانستند در هر حالی وارد مسجد شوند.

آخرین حدیث (حدیث 13) نقل کرده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ابوبکر بهشتی است، عمر بهشتی است، عثمان بهشتی است، علی بهشتی است، طلحه و زبیر بهشتی است. سعد بن ابی وقاص بهشتی است، سعید بن زید بهشتی است و ابو عبیده بن جراح بهشتی است.»

همان گونه که پیشتر گفتیم (2) ما نه دربان بهشتیم نه نگهبان جهنم و خداوند هر که را بخواهد پاداش یا کیفر می دهد. ولی نفهمیدیم از هفتصد نفری که در حدیبیه با پیامبر بیعت کردند (3) چرا فقط از نه (4) نفر نام برده است که به بهشت می روند و سرنوشت دیگر بیعت کنندگان با رسول خدا چیست! آیا بهشتی اند یا جهنمی؟

ص: 120

1- ر.ک: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» احزاب (33: 33).

2- ر.ک: پیش از این، ص 95 .

3- ر.ک: پیش از این، ص 108 .

4- نویسنده (خلافت و انتخاب، ص 27) از نه نفر اسم برده و نام عبدالرحمن بن عوف را نیاورده است. علاوه بر این طلحه و زبیر را یک نفر دانسته و نوشته است: «طلحه و زبیر بهشتی است.»

نویسنده گفته است: «دسته ای از غلو کنندگان قرآن را تحریف شده می دانند و می گویند: که آیات و سوره هایی که در باب ولایت و جانشینی علی رضی الله عنه بوده دزدیده شده است. و می گویند: قرآن موجود را که خلیفه سوم آن را گردآورده قبول ندارند و معتقدند به این که حضرت عثمان رضی الله عنه آیات را به میل خود تحریف کرده و با دست خودش تغییر داده و کم و زیاد نموده است. مثلاً می گویند: که سوره احزاب که مشتمل بر 73 آیه است. قبل از جمع آوری 286 آیه بوده است و سوره حجر که اکنون 99 آیه دارد، سابقاً 190 آیه داشته است و از همه آن ها عمده آیاتی ساقط شده که غالب آن ها درباره ولایت علی بن ابی طالب رضی الله عنه بوده است. در هندوستان نسخه مجهولی از قرآن پیدا شده که غیر از این سوره و سوره نور، سوره ای دیگر مشتمل بر 7 آیه در بر دارد که به زعم ایشان سوره ولایت علی و ائمه است.» و بعد به نقل سوره جعلی پرداخته است. [\(1\)](#)

ص: 121

ما در سه بخش به پاسخ این برادر می پردازیم:

1 - غلو کنندگان یا غلاه فرقه هایی از شیعه هستند که درباره ائمه خود گزافه گویی کرده و آنان را به خدایی رسانیده یا قایل به «حلول» جوهر نورانی الهی در امامان خود شدند و یا به تناسخ قایل گشتند. عدد فرقه های «غلاه» در اسلام شاید متجاوز از صد و پنجاه فرقه باشد و هیچ کدام از این فرقه ها مورد قبول و تأیید شیعه امامیه یا اثنا عشریه نیستند. امامان شیعه مکرر از این گزافه گوین بیزاری جستند و در احادیث خویش آنان را لعنت فرمودند. از حضرت رضا علیه السلام روایت شده که فرمود: «غلاه کافرند و مفوضان مشرکند، هر که با ایشان بنشیند و بیامیزد و بخورد و بیاشامد و ببیند و ازدواج کند از ولایت خداوند و ولایت ما اهل بیت بیرون است.»⁽¹⁾ بنا بر این غلاه از ما نیستند که به دفاع از آنان برآییم و ما هم مانند برادران اهل سنت آنان را کافر می شماریم.

2 - عقیده شیعیان در مسئله تحریف قرآن - معروف و مشهور در میان مسلمانان این است که تحریف به معنای کم شدن قسمتی از آیات هرگز رخ نداده است. قرآنی که فعلاً در دست مسلمین است، عیناً همان قرآن است که بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شده است. از کسانی که تحریف به معنای تقیص را در قرآن نمی پذیرند، مفسر معروف

ص: 122

1- فرهنگ فرق اسلامی، محمد جواد مشکور، با مقدمه استاد کاظم مدیرشانه چی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد، 1368، ص 344.

طبرسی است که در تفسیر خود مجمع البیان به رد آن صراحت دارد. (1)

باز از منکرین تحریف شیخ الفقها شیخ جعفر است که در کشف الغطا بر عدم تحریف در قرآن ادعای اجماع می نماید و از آن هاست علامه بزرگ شهشهرانی که در کتاب خود عروه الوثقی قول به عدم

تحریف را به اکثریت قاطع مجتهدین نسبت می دهد و باز از آن هاست، محدث مشهور، مرحوم ملا محسن فیض در وافی و علم الیقین و مجاهد بزرگ و قهرمان علم و دانش شیخ محمد بلاغی در مقدمه تفسیر خود آلاء الرحمن. (2)

عده ای از علما نیز عقیده عدم تحریف را به اکثر دانشمندان بزرگ نسبت داده اند. مانند شیخ بزرگوار شیخ مفید و جامع علوم مختلف مرحوم شیخ بهایی و محقق دانشمند قاضی نورالله شوشتری و می توان گفت که: تمام دانشمندان و علمای شیعه که درباره امامت کتابی تألیف نموده اند همان نظریه و عقیده به عدم تحریف را داشته اند.

خلاصه این که: نظریه مشهور در میان دانشمندان و محققین شیعه، همان نظریه عدم تحریف است، بلکه این نظریه مورد اتفاق در میان آنان می باشد. تنها افراد معدودی از محدثین شیعه و عده ای نیز از

ص: 123

1- خوئی، آیه الله سید ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه محمد صادق نجمی و هاشم هاشم زاده هریسی، بیان سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، 1382، ص 254.

2- همان، ص 254.

3 - باز گردیم به نظر اهل سنت بنابر آنچه در کتاب اتقان سیوطی آمده است.

ابن ابی مریم برایمان حدیث آورد از ابولهیعه از ابوالاسود از عروه بن الزبیر از عایشه که گفت: سوره الاحزاب در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله دوپست آیه خوانده می شد. پس هنگامی که عثمان مصحف ها را نوشت جز آنچه اکنون موجود است از آن بدست نیاورد. و حدیث آورد برای ما اسماعیل بن جعفر از مبارک بن فضاله، از عاصم بن ابی النجود، از زرّ بن حبیش که گفت أُبّی بن کعب به من گفت: چقدر سوره الاحزاب را می شماریم؟ گفتم هفتاد و دو یا سه آیه. گفت: معادل سوره البقره بود و در آن سوره آیه رجم خوانده می شد، گفتم: آیه رجم کدام است؟ گفت: «اذا زنا الشیخه والشیخه فارجموهما البتّه نکالاً من اللّٰه و اللّٰه عزیز حکیم.» (2)

ملاحظه می فرمایید چیزی که خود بدان اعتقاد دارند آن را بی پروا به شیعه نسبت می دهند. همچنین بیش از این گفتیم در خطبه ای که عمر در سال 23 درباره سقیفه بنی ساعده ایراد کرد گفت «خدای محمّد را برانگیخت و کتاب بر او نازل کرد و از جمله چیزهایی که بر او نازل کرد آیه رجم بود و پیامبر سنگسار کرد و ما نیز پس از وی سنگسار

ص: 124

1- همان، ص 255.

2- سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، الاتقان فی علوم القرآن، ترجمه سید مهدی حائری قزوینی، چاپ سوم، تهران 1380، ج 2، ص 83.

کردیم و من بیم دارم زمانی دراز نگذرد و کسانی بگویند، سنگسار را در کتاب خدا نمی بینیم؛ و ما در کتاب خدا می خواندیم: «از سنت پدران خود باز نگردید که بازگشتن از سنت پدران مایه کفر است.»⁽¹⁾

برادرانی که ما را به اعتقاد به تحریف و کم و زیاد کردن در قرآن متهم می کنند بگویند این آیه هایی که عمر نقل کرده است در کجای قرآن است؟

البته افتراهای بی پایه و اساس اهل سنت بر شیعیان یکی و دو تا نیست و ما برای مثال دو نمونه از آن را به نقل از کتاب شریف البیان فی تفسیر القرآن نوشته حضرت آیه الله العظمی حاج سیدابوالقاسم خوئی نقل می کنیم:

1 - «از کسانی که در عقاید شیعه بدون علم و تحقیق قضاوت نموده اند یکی هم فخر رازی است زیرا وی در تفسیر آیه شریفه «یَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ...» (رعد (13): 39) می گوید: رافضی ها (شیعه)، «بدا» را درباره خدا روا می دارند و بدا هم بدین معناست که علم خداوند به چیزی تعلق بگیرد ولی خلاف آن به وقوع می پیوندد. منظور رازی از این سخن آن است که به نظر وی شیعه با پذیرفتن مسئله بدا نسبت جهل به خدا می دهد.»

«پروردگارا گواهی که آنچه رازی درباره شیعه می گوید افترای بی بیش نیست.»⁽²⁾

ص: 125

1- ر.ک: پیش از این، ص 61 به نقل از سیره ابن هشام، ج 4، ص 308.

2- خوئی، ص 671. در مورد مسئله «بدا» و معتقدات شیعه در این مورد ر.ک: ایوب، محمود، «مشیت الهی و امید آدمی»، ترجمه احمد نمایی، مشکوه، شماره 20 پاییز 1367، صفحه 36 و بعد.

(بقره (2): 187) می گوید: «شیعیان روزه را از طلوع آفتاب شروع می کنند. به عقیده آنان روزه دار تا طلوع آفتاب برای خوردن و آشامیدن آزاد است.» من نمی دانم آلوسی این علوم و اطلاعات شگفت انگیز را از کجا گرفته و در این گفتار و قضاوت واهی به چه سند و دلیلی تکیه و استناد کرده است؟ در صورتی که او در بغداد سکونت داشت و می توانست اطلاعات صحیحی از خود شیعیان به دست آورد. واقعاً جای شگفت و تعجب است. از این تهمت زدن های بی جا و از این نوشته های بی پایه از یک محقق بزرگ. (1)

ص: 126

ما مسلمانان، شیعه و سنی، هر دو از قبیله اسلام و نمازگزاران به سوی یک قبله ایم. معتقد به اصولی مشترک هستیم و در مواردی اندک با هم اختلاف نظر داریم. چرا به جای یاری و همکاری باید به یک دیگر تهمت و افترا زنیم و با هم به جنگ و ستیز برخیزیم و آب به آسیای دشمن بریزیم. ما این کلام خداوند را در قرآن می خوانیم: «وَأَطِيعُوا اللَّهَ - وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ» (انفال (8): 46) «و از خدا و پیامبرش اطاعت کنید و با هم نزاع نکنید که سست شوید و مهابت شما از بین برود، و صبر کنید که خدا با صابران است.» ، پس بیایید دل ها را به هم نزدیک کنیم و یار و غمخوار یک دیگر باشیم، نه دشمن خونخوار هم. دشمن ما را به بازی گرفته و ما را به جنگ و ستیز با هم واداشته است؛ چرا ما فریب دشمن را بخوریم و عقل خود را به کار نبریم. دشمن هرگز دل بر ما نسوزانده و همیشه نابودی ما را خواسته است. برای اطلاع بیشتر از چگونگی برخورد دشمن با ما نمونه ای از رفتار مسیحیان اسپانیا بعد از باز پس گرفتن سرزمین های اسلامی را نقل می کنیم.

در اوایل سده شانزدهم میلادی که مسیحیان بخش هایی از اسپانیا را به تصرف خود در آورده بودند، شورشیان مسیحی به آزار و شکنجه مسلمانان پرداختند. با چوب تر و نثار فحش و دشنام مسلمانان را وادار می کردند که دین مسیح را بپذیرند. در یکی از شهرها، مسلمانان به قلعه ای پناه بردند و مقاومت کردند. اما پس از چندی تسلیم شدند و غسل تعمید را پذیرفتند. پس از آن که غسل تعمید تمام شد ششصد نفر از این مسلمانان مسیحی شده که در قلعه بودند محکوم به مرگ شدند. از آن پس هیچ کس نمی توانست آشکارا به عنوان یک مسلمان در شبه جزیره ایبری (اسپانیا) زندگی کند. مسلمانان دست نیاز به سوی کشورهای اسلامی دراز کردند اما اختلاف در بین کشورهای اسلامی بیش از آن بود که گرهی از کار این بندگان خدا بگشایند. (1)

وضع امروز مسلمانان را خود به چشم می بینیم. با تحریک و تشویق دشمنان اسلام مدت ها دو کشور برادر و مسلمان عراق و ایران به جنگ با یک دیگر برخاستند. چه خون هایی که ریخته شد و چه ثروت ها و منابع عظیم انسانی و مالی که بر باد رفت. اکنون دشمنان اسلام به کشتار مسلمانان در عراق ادامه می دهند. برادران افغانی ما را به خاک و خون می کشند و دشمن بر جان و مال و ناموس مسلمانان فلسطین حکومت می کند. حق آزادی به طور کامل از برادران مسلمان

ص: 128

1- ر.ک: جیوسی، سلمی خضرا، میراث اسپانیای مسلمان، ترجمه گروه ترجمه زبان های اروپایی بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد، 1380، ج 1، ص 378 و بعد.

ما گرفته شده و در جنگ یهودیان اسیرند. پس بهتر است این ناکامی ها برای ما درس عبرتی باشد و ما با همدلی و دوستی با هم، دشمن خونخوار را به زانو در آوریم. و برای پیروزی اسلام از اختلاف نظرهای اندک بپرهیزیم.

ص: 129

قرآن کریم، ترجمه محمد مهدی فولادوند، چاپ اول، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، 1377.

نهج البلاغه، تحقیق شیخ محمد عبده (1)، المطبعه الرحمانیه، مصر، بی تا.

ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، داراحیاء الکتب العربیه، 1387 / 1967، چاپ افست منشورات مکتبه آیه الله العظمی مرعشی النجفی، قم 1404.

ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ترجمه فارسی، تاریخ کامل، برگردان سیدحسین

روحانی، چاپ اساطیر، تهران، 1374.

ابن حنبل، مسند، دار صادر، بیروت، بی تا.

ابن سعد، الطبقات الکبری، چاپ دوم، بیروت، 1418.

ابن هشام، السیره النبویه، تحقیق، مصطفی السقا، ابراهیم الایاری، عبدالحفیظ شلیبی، مطبعه مصطفی البابی الحلّی و اولاده بمصر 1936/1355، چاپ افست حاج محمد باقر کتابچی حقیقت، تبریز، بی تا (= سیره ابن هشام).

ص: 131

1- در برگردان فارسی از ترجمه نهج البلاغه، محمد دشتی، چاپ هفتم، نشر مشرقین، قم، 1379 و نهج البلاغه، ترجمه سیدجعفر شهیدی، چاپ دهم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، 1376 بهره برده ام.

امینی، عبدالحسین، الغدیر فی الكتاب والسنة، ترجمه محمدتقی واحدی، ترجمه الغدیر، انتشارات کتابخانه بزرگ اسلامی، تهران، بی تا.

ایوب، محمود، «مشیت الهی و امید آدمی»، ترجمه احمد نمایی، مشکوه، شماره 20، پاییز 1367.

بخاری، صحیح، قاهره، 1351.

بلاذری، احمد بن یحیی، انساب الاشراف، تحقیق دکتر سهیل زکار و دکتر ریاض زرکلی، دارالفکر، بیروت 1417 / 1996.

، فتوح البلدان، بیروت، 1398.

تاریخ طبری طبری، محمد بن جریر.

ترمذی، الجامع الصحیح یا سنن ترمذی، تحقیق محمد حسن نصار، بیروت، 1421 / 2000.

تفسیر المیزان طباطبائی، محمد حسین

ثقفی، ابوالقاسم ابراهیم، الغارات، ترجمه عبدالمحمد آیتی، تهران، 1361.

جامی، نورالدین عبدالرحمن بن احمد، مثنوی هفت اورنگ، تصحیح و تحقیق

جابلقا داد علیشاه و دیگران، دفتر نشر میراث مکتوب، آینه میراث، تهران، 1378.

جصاص، احمد بن علی، احکام القرآن، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1415 / 1994.

جیوسی، سلمی خضرا، میراث اسپانیای مسلمان، ترجمه گروه ترجمه زبان های اروپایی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد، 1380.

حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق دکتر یوسف عبدالرحمن المرعشلی، دارالمعرفه، بیروت، 1406.

حسکانی، عبیدالله بن احمد، شواهد التنزیل، تحقیق محمد باقر محمودی،

خلافت و انتخاب سلیمی، عبدالرحمن

خوئی، آیه الله سید ابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه محمد صادق نجمی و هاشم هاشم زاده هریسی، بیان، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، 1382.

دارمی، سنن، دارالکتب العلمیه (دار احیاء السنه النبویه)، بیروت، بی تا.

رازی، فخر الدین، التفسیر الکبیر، تصحیح محمد عبدالرحمن محمد مصطفی، قاهره بی تا.

زمخشری، محمود بن عمر، ربیع الابرار، منشورات شریف رضی، قم، 1410، جزء 4.

سلیمی، عبدالرحمن، خلافت و انتخاب، عقیده اهل سنت پیرامون خلافت، چاپ دقت، ناشر مؤف، چاپ دوم، مشهد، 1384 (= خلافت و انتخاب).

سید بن طاووس، لهوف، ترجمه فارسی، سید ابوالحسن میرابوطالبی (حسینی)، انتشارات دلیل قم، 1379.

سیره ابن هشام ابن هشام

سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، الانتقان فی علوم القرآن، ترجمه سید مهدی

حائری قزوینی، چاپ سوم، تهران، 1380.

-----، الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1421/2001.

شاهنامه فردوسی، متن انتقادی، تحت نظری ا. برتلس، انسیتیوی ملل آسیا، مسکو، 1963.

الشمّری، حبیب طاهر، منهاج السالکین، بنیاد پژوهشهای اسلامی، چاپ دوم، مشهد 1385.

شهرستانی، عبدالکریم، الملل و النحل، ترجمه فارسی با عنوان توضیح الملل از مصطفی خالقداد هاشمی، به اهتمام سیدمحمدرضا جلالی نائینی، چاپ دوم، تهران، 1358.

شهیدی، سیدجعفر، تاریخ تحلیلی اسلام تا پایان امویان، مرکز نشر دانشگاهی، چاپ هشتم، تهران، 1367.

طباطبائی، سیدمحمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ترجمه سیدمحمد باقر

موسوی، کانون انتشارات محمدی، تهران، 1362 (= تفسیر المیزان).

طبرانی، المعجم الصغیر، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا.

-----، المعجم الکبیر، چاپ دوم، ناشر، مکتبه ابن تیمیه، قاهره، بی تا.

طبری، محمد بن جریر، تاریخ طبری، «تاریخ الرسل والملوک»، ترجمه ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، چاپ پنجم، تهران، 1375 (= تاریخ طبری).

-----، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، دار احیاء التراث العربی، بیروت، 1421 / 2001.

عبدالرزاق بن همام صنعانی، المصنف، دارالمکتب الاسلامی، بیروت، 1403 / 1983.

عبدالملک السعدی، شرح عقاید اهل سنت، انتشارات کردستان، بی جا، بی تا (به نقل عبدالرحمن سلیمی).

فرهنگ فارسی معین.

فرهنگ فرق اسلامی، محمد جواد مشکور، با مقدمه استاد کاظم مدیر شانه چی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، مشهد 1368.

قاضی سید نور الله حسینی مرعشی تستری (شوشتری)، احقاق الحق و ازهاق الباطل، به اهتمام سید محمود مرعشی، قم، بی تا.

القرطبي، محمد بن احمد الانصاري، الجامع لاحكام القرآن، دار الفكر عربي، قاهره، 1409 / 1989.

كليات سعدي، به اهتمام محمد علي فروغي، به تصحيح بهاء الدين خرمشاهي، مؤسه انتشارات اميركبير، تهران، 1365.

لغت نامه دهخدا.

مادلونگ، ويلفرد، جانشيني حضرت محمد صلي الله عليه و آله، پژوهشي پيرامون خلافت

نخستين، ترجمه احمد نمائي، جواد قاسمي، محمد جواد مهدوي، دكتور حيدر رضا ضابط، چاپ سوم، بنياد پژوهشهاي اسلامي، مشهد، 1386.

مالك بن انس، موطأ، تحقيق محمد فؤد عبدالباقي، چاپ اول، دار احياء التراث العربي، بيروت، 1406.

مدير شانه چي، كاظم، علم الحديث و درايه الحديث، چاپ سوم، دفتر انتشارات

اسلامي، قم، 1362.

مسلم، صحيح، دارالفكر، بيروت، بي تا.

مقدسي، مطهر بن طاهر، البدء والتاريخ، ترجمه فارسي، آفرينش و تاريخ، مقدمه، ترجمه، تعليقات از دكتور محمدرضا شفيعي كدكني، تهران، 1374.

مقاتل بن سليمان الازدي، تفسير، تحقيق عبدالله محمود شحاته، داراحياء التراث العربي، بيروت، 1424.

مبيدي، ابوالفضل رشيد الدين، كشف الاسرار و عده الابرار (فارسي)، به اهتمام علي اصغر حكمت، تهران، بي تا.

واقدي، محمد بن عمر، مغازي، «تاريخ جنگهاي پيامبر صلي الله عليه و آله»، ترجمه دكتور

محمود مهدوي دامغانی، تهران، 1361.

يعقوبي، احمد بن ابی يعقوب «ابن واضح يعقوبي»، تاريخ يعقوبي، ترجمه محمد ابراهيم آيتي، مركز انتشارات علمي و فرهنگي، تهران، 1362.

ص: 135

نمایه آیات

بقره (2): 124، 36

=: 126، 187

=: 31، 207

آل عمران (3): 33 - 34، 33

=: 95، 78، 47، 43، 32، 61

=: 59، 144

=: 21، 153

نساء (4): 38، 54

=: 49، 33، 59

مائده (5): 26، 3

=: 47، 11

=: 109، 47، 13، 54

=: 106، 49، 45، 31 وبعد، 55

=: 49، 48، 57

=: 24، 67

انعام (6): 34، 89 - 84

=: 83، 124

انفال (8): 127، 49، 46

=: 64، 72

=: 64، 74

توبه (9): 40، 19، 105

:= 100، 64 وبعد

:= 117، 65

هود (11): 5، 95

:= 71 - 73، 37

:= 91، 39

يوسف (12): 4، 55

:= 51، 79

:= 100، 55

رعد (13): 39، 125

إسراء (17): 60، 115

:= 77، 43

ص: 137

مریم (19): 7، 39

:= 37، 50 - 49

:= 34، 58

طه (20): 29 - 32، 38

:= 38، 36

:= 69، 86 - 85

:= 70، 94 - 92

انبیاء (21): 76، 35

نور (24): 22، 108

فرقان (25): 35، 38

شعراء (26): 214 - 216، 16

نمل (27): 16، 39

:= 40، 49

:= 35، 57 - 56

عنكبوت (29): 27، 37

احزاب (33): 6، 83

:= 120، 78، 42، 32، 33

ص (38): 30، 39

مؤن / غافر (40): 26 - 28، 110

شوری (42): 23، 41، 108

محمد (47): 33، 95، 108

فتح (48): 18، 108

حجرات (49): 9، 96

ذاريات (51): 55، 45

نجم (53): 2 - 4، 84

قمر (54): 33 - 34، 35

حديد (57): 26، 36

حشر (59): 7، 41

تحریم (66): 10، 36

انسان / دهر (76): 8 - 9، 53

اعلى (87): 9، 45

ليل (92): 17 - 18، 106

علق (96): 1، 16

ص: 138

نمايه اعلام

آدم، 33

آل عبا، 42

آل فرعون، 111

آل نبى، 14

آيه تطهير، 32

آيه رَجْم، 61، 124

آيه مباھله، 32، 43، 95

ابان بن عثمان، 94

ابراهيم، 34، 36، 37

ابراهيم بن المختار، 119

ابن ابى الحديد، 60

ابن ابى مريم، 124

ابن اثير، 43، 88

ابن حجر، 56

ابن حنبل، 58

ابن زباله، 119

ابن زبير، 102

ابن سعد، 27

ابن عباس، 61، 67، 68، 119

ابن هشام، 16، 19، 23، 63

ابوالاسود، 124

ابوالقاسم، 43

ابوبكر، 18، 20، 23، 24، 26، 44، 48، 59، 60، 61، 62، 63، 64، 65، 66، 68، 71، 72، 75، 76، 81، 82، 83، 84، 88، 98،
102، 103، 106، 108، 109، 110، 111، 113، 114، 115، 116، 117، 118

ابوبكر بن ابى قحافه ابوبكر

ابوبكر صديق ابوبكر

ابوجهل، 19

ابوحارثه، 42، 43

ابوذر، 71

ابوسعيد خدرى، 42

ابوسفیان، 20، 21، 22، 75

ص: 139

ابوطالب، 15، 17، 26، 40، 111

ابو طلحه زيد بن سهل، 60

ابوطلحه بن زيد انصاری، 104

ابوعبداللہ زبير بن عوام

ابوعبيده بن جراح، 60، 63، 66، 83، 107، 114

ابوقحانہ، 65

ابولہب، 17

ابولہيعه، 124

ابوهريره، 42

أبيّ بن كعب، 124

ابی يحيى، 119

احد، 20

احمد بن حنبل، 112، 113

ادريس، 34

اردن، 98

اسامه بن زيد بن حارثه، 60، 116، 117

اسپانيا، 127، 128

اسحاق، 34، 37

اسرائيل، 34

اسلام، 31، 99

اسماعيل، 34

اسماعیل بن جعفر، 124

اصحاب بدر، 108

اصحاب پیامبر، 79

اصحاب رسول خدا، 31

افریقہ، 88

افغانستان، 50

اقبال لاہوری، 9

الشمری، حیب طاہر، 85

القرطبی، محمد بن احمد الانصاری، 54

الیاس، 34

ام ایمن، 52

ام حکیم، 87

ام سلمہ، 42، 89

امویان، 98

امینی، عبدالحسین، 26

انس، 42، 113

انس بن نضر، 21

انصار، 19، 46، 60، 62، 63، 64، 65، 70، 83، 92، 107

انگشتر، 56

اوس، 69، 71

اوس بن خولی، 60

اهل بيت، 11، 13، 25، 33

اهل سنت، 30، 32، 46، 58، 83، 118، 119، 122

اهل شورا، 30

ص: 140

اهل علم و اخلاص، 30

ایران، 75، 128

ایوب، 34

ایوب، محمود، 125

بت، 23

بخاری، 27، 73

بدر، 60، 67، 68

بُسر بن ابی ارطاه، 99

بصره، 92

بغداد، 126

بقیع، 89

بلاذری، احمد بن یحیی، 46، 88، 98

بنی اسرائیل، 36، 38، 70

بنی اسلم، 71

بنی امیه، 80، 87، 91، 100

بنی عبدالمطب، 40

بنی غنم، 92

بنی قریظه، 22

بنی کنانه، 99

بنی مدلج، 18، 106

بنی مصطلق، 113

بنی نضیر، 21

بنی هاشم، 17، 18، 40، 71، 72

بیت المال، 88

پسر ابوطالب، 92

پیامبر، 9، 18، 23، 27، 33، 43، 68، 87، 94

پیامبران سلف، 33

پیمان طاعت، 77

تبوک، 23

تحریف قرآن، 121، 122

تربت جام، 50

ترمذی، 58

ثقفی، ابوالقاسم ابراهیم، 76

جامی، 9، 13، 14

جاهلیت، 31، 64، 99

جبرئیل، 16، 23، 25، 44

جُحفه، 24

جرف، 117

جزیره ایبری، 128

جصاص، 46

جعل حدیث، 112

جمل، 26

جنگ احزاب، 21

جنگ بدر، 19، 20، 67

جنگ جمل، 95

جیوسی، سلمیٰ خضرا، 128

چاپ دقت، 51

حافظ، 54

ص: 141

حافظ محمد بن عيسى، 119

حاكم نيشابورى، 58

حج، 23، 24

حجاز، 24

حجر الاسود، 15

حجر بن عدى، 100

حججه الوداع، 45

حديبيه، 120

حديث استخلاف، 32، 66

حديث ثقلين، 44، 45، 58

حديث غدير، 32، 44، 66، 72، 115

حديث قرطاس، 84

حديث يوم الدار، 32

حراء، 16

حرم پیامبر، 101

حسکانى، عبیداللہ بن احمد، 31

حسن بن على عليه السلام، 42، 43، 52، 85، 100، 118

حسين بن على عليه السلام، 42، 43، 52، 67، 85، 100، 101، 115، 118

حصين بن نُمير، 102

حضرت رضا، 122

حضرت على عليه السلام، 51، 52، 56، 57، 78

حضرت محمد صلی اللہ علیہ وآلہ، 15، 33، 41

حکومت اموی، 98

حکومت ظالمان، 97، 98

حلف الفضول، 15

حمزہ بن عبدالمطلب، 20، 119

حنبلیان، 112

حنظله بن ابی سفیان، 19

حوض، 25

حیدر، 12

خاتم الانبیاء، 30

خاتم پیامبران، 33، 40

خالد بن سعید بن عاص اموی، 98

خالد بن ولید، 20، 81، 107

خاندان ابراہیم، 33

خاندان پیامبر، 120

خاندان عمران، 33

خاندان لوط، 35، 36، 41

خاندان مناف، 75

خانہ عثمان، 89

خدای رحمان، 70

خدیجہ، 15، 16، 17، 74

خزرج، 67، 69

خزرجی، 70

خطبه شقشقیه، 76

خطبه قاصعه، 16

ص: 142

خلفای راشدین، 30، 114

خلفای سه گانه، 95

خمس، 41

خندق، 22، 68

خوئی، آیه الله سید ابوالقاسم، 123، 125

خوارج، 76، 112

خورشید، 55

خیبر، 82

دارمی، 58

داوود، 31، 34، 38، 39، 73، 97

دختر رسول خدا، 117

دمشق، 98

دوشیزگان، 101

دین مسیح، 128

رازی، فخرالدین، 31

ربیعہ بن شداد خثعمی، 76

رسول اکرم صلی الله علیه و آله، 13، 16، 24، 26، 27، 30، 31، 33، 36، 41، 45، 53، 59، 65، 74، 77، 101، 105، 110،

111، 114، 116، 117

رفض، 14

رکوع، 51

روز بازپسین، 33

روم، 75

روميان، 23، 78

زبير بن عوام، 21، 62، 72، 80، 84، 91، 92، 93، 94، 104

زرّ بن حُبَيْش، 124

زكات، 51، 53، 54، 82، 114

زكريا، 34، 39

زكوه، 51

زمخشري، محمود بن عمر، 102

زيديان، 112

ساره، 37

سامري، 69، 70

ستاره، 55

سجّاح، 74

سعد بن ابي وقاص، 84، 104

سعد بن عباد، 22، 60، 62، 63، 70

سعدى، 57

سعيد بن عاص، 88، 91

سقيفه بنى ساعده، 60، 61، 62، 64، 69، 70، 76، 81، 82، 98، 100، 107، 114

سلمان فارسي، 13، 22، 71

سليمان، 31، 34، 39، 73، 97

سليمى، عبدالرحمن، 7

سنگسار، 61

ص: 143

سنی، 42

سنیان، 8

سوره بقره، 124

سوره احزاب، 121، 124

سوره براءت، 23، 44، 65

سوره حجر، 121

سوره نور، 121

سید، 42

سید بن طاووس، 101

سیوطی، 46

سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، 46، 124

شافعی، 14

شام، 15، 98

شتر، 94

شجره ملعونه، 115

شرك، 55

شعبه، 119

شعیب، 39

شقران، 60

شقشقیه، 118

شورای جانشینی، 76

شورای شش نفره، 103

شورشیان مصر، 88

شهرستانی، عبدالکریم، 27

شهشہانی، 123

شہیدی، سید جعفر، 9

شیخ بہابی، 123

شیخ جعفر، 123

شیخ محمد بلاغی، 123

شیخ مفید، 123

شیطان، 74

شیعہ، 42، 46، 118

شیعیان، 8، 30، 32، 76، 122

صالح، 40

طباطبائی، سید محمد حسین، 19

طبرانی، 44، 58

طبرسی، 123

طبری، محمد بن جریر، 17، 42، 46

طلحہ بن عبید اللہ، 21، 26، 80، 84، 88، 91، 92، 93، 94، 104

عاصم بن ابی النجود، 124

عاقب، 42

عایشہ، 42، 80، 88، 89، 91، 92، 94، 114، 124

عباس بن عبدالمطلب، 20، 60، 75

عباس عموى پیامبر عباس بن

عبدالمطلب

عبدالاشهل، 71

عبدالرحمان (بن عبیدالله

ص: 144

بن عباس)، 99

عبدالرحمان بن خالد بن وليد، 100

عبدالرحمان بن عوف، 62، 76، 84، 104

عبدالرحمن بن ملجم، 79

عبدالرزاق بن همام صنعاني، 27

عبدالله (بن عبدالمطلب)، 15، 93

عبدالله بن ابي سرح، 88

عبدالله بن أبيّ، 20

عبدالله بن جبير، 20

عبدالله بن زبير، 94، 100

عبدالله بن سعد بن ابي سرح، 87، 88

عبدالله بن عامر، 92

عبدالله بن عمر، 100

عبدالله بن مسلم الملائي، 119

عبد المسيح، 42

عبدالمطلب، 15

عبدالملك السعدي، 47

عبد، شيخ محمد، 16، 77

عبيدالله بن زياد، 67

عبيدالله بن عباس، 99

عثمان، 19، 26، 79، 84، 85، 87، 88، 89، 91، 103، 104، 112، 114، 115، 121، 124

عثمان بن حنيف، 92

عدم تحريف قرآن، 123

عراق، 24، 50، 92، 128

عربستان، 29

عروه بن الزبير، 124

عشره مبشره، 95

علامه سمهودی، 119

علی بن ابی طالب علیه السلام، 11، 12، 16، 18، 19، 21، 22، 23، 24، 25، 26، 31، 32، 40، 42، 43، 44، 45، 46، 52، 53،
56، 60، 62، 66، 67، 68، 69، 72، 73، 75، 76، 77، 78، 79، 84، 85، 91، 93، 99، 102، 104، 105، 106، 109، 110،
111، 116، 117، 118، 121

عمار بن یاسر، 71، 93

عمر، 26، 29، 59، 60، 61، 62، 63، 66، 67، 68، 71، 72، 76، 78، 81، 82، 84، 98، 102، 107، 113، 114، 115، 116،
117، 118، 125

عمر بن ابی سلمه، 42

عمرو بن جرموز، 93

عمرو بن حمیق خزاعی، 100

عمرو بن عبدود، 22، 68

ص: 145

عمرو بن ميمون، 119

عويم بن ساعده، 59

عيسى، 31، 33، 34، 97

غار ثور، 18، 105، 106

غار حرا، 15، 74، 105

غدير خم، 24، 26، 69، 77

غسل تعميد، 128

غضبا، 24

غطفان، 22

غلاه، 122

غلو کنندگان، 121، 122

غنيمت، 41

فاطمه زهرا عليها السلام، 42، 43، 47، 72، 76، 82، 85، 103، 108، 117

=، بیماری، 71

=، پسران، 52، 53

=، خانه، 71، 106، 108

=، خشم، 108

فتح مکه، 87

فجاء سلمی، 82، 106

فخر رازی، 125

فدک، 52، 82، 88

فردوسی، 9، 11

فرزندان آدم، 34

فرعون، 110، 111

فضل بن عباس، 60

فلسطین، 128

فیء، 41

قاسطین، 109

قاصعه، 73

قاضی سیدنور اللہ حسینی مرعشی تستری (شوشتری)، 119، 123

قثم (بن عبیداللہ بن عباس)، 99

قثم بن عباس، 60

قرآن مجید، 33، 55، 65

قرآن و سنت، 64، 97

قرآن و عترت، 64

قرطاس، 45

قرطبی، 54

قریش، 17، 18، 23، 30، 40، 62، 63، 64، 65، 67، 68، 69، 75، 87

قلم و کاغذ، 26 (و نیز قرطاس)

قیس بن عبادہ، 116

کاخ عثمان، 88

کافران، 48

کتاب و سنت، 65

کتاب و عترت، 65

کشتی نوح، 44

کعبه، 102

ص: 146

کنعان، 57

کوفه، 100

گوساله، 70

گوساله پرستان، 70

لشکر اسامه، 117

لوط، 35

مادلونگ، ویلفرد، 72

مارقین، 109

مالک بن انس، 58

مالک بن نویره، 81، 107

ماه، 55

مبارک بن فضاله، 124

مجلس خبرگان، 103

مجلس ملی، 103

مجلس نمایندگان، 103

محسن، 71، 103، 117

محمد (بن عبدالله) صلی الله علیه و آله، 9، 11، 18، 21، 22، 72

محمد بن ابی بکر، 94

محمد بن حمید الرازی، 119

مدیرشانه چی، کاظم، 113

مدینه، 19، 20، 21، 22، 24، 30، 31، 59، 60، 61، 67، 70، 75، 83، 92، 101، 116، 117

مدينه النبی، 19

مرحب يهودی، 109

مروان بن حکم، 88، 89، 91، 94، 101

مسجد الاقصی، 50

مسجدالحرام، 23

مسطح بن اُثاثه، 108

مسلم، 58، 73

مسلمانان، 128

مسلم بن عقبه، 101، 102

مسیح، 43

مسیحیان، 127، 128

مسیلمه كذاب، 74

مشركان، 66

مشكور، محمد جواد، 122

مصحف، 124

مصر، 24، 57، 88

معاويه، 20، 89، 98، 112

معتزليان، 112

معراج، 50

معن بن عدی، 59

مقاتل، 46

مقدسی، مطهر بن طاهر، 40

مکه، 18، 19، 22، 23، 24، 30، 31، 44، 66، 72، 99، 100، 102

ص: 147

ملا محسن فيض، 123

مناقان، 29، 75

موسى بن عمران، 23، 29، 34، 38، 69، 70، 85، 110

مولوى، 79

مؤن آل فرعون، 17

مؤن قريش، 17

مهاجران، 19، 46، 62، 63، 64، 65، 71، 108

ميراث خواهر زاده، 83

ميراث عمه، 83

ناكثين، 109

نبى، 12

نجران، 42

نصارى، 48، 50

نماز، 51، 56

نوح، 33، 34، 35

وادی السباع، 93

واقدى، محمد بن عمر، 20

وصى، 12

وصيت، 66، 71

ولّى، 48

ولّى امر، 49

وليد بن عتبه بن ربيعه، 19
وليد بن عقبه بن ابي معيط، 88، 91
هارون، 23، 34، 38، 70، 85
همسر نوح، 36
هند دختر عتبه بن ربيعه، 20
هندوستان، 121
ياران، 76
يثرب، 17، 18
يحيى، 34
يحيى بن معين، 112، 113
يزيد بن ابي سفيان، 98
يزيد بن معاويه، 67، 100، 101
يسع، 34
يعقوب، 34، 37، 39، 55، 57
يعقوبى، احمد بن ابي يعقوب، 21
يعلى بن منيه، 92
يمن، 24، 92
يوسف، 34
يوم الدار، 66
يونس، 34
يهود، 48، 50

يهوديان، 19، 21، 50، 129

ص: 148

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند؟

سوره زمر / 9

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

